

فرهنگ نامهای ایرانی

گردآورنده: فریده دانایی

نشر سهیل

● از مجموعه شعر و شاعری

۱. شعر زمان ما (۱)، احمد شاملو، از محمد حقوقی
۲. شعر زمان ما (۲)، اخوان ثالث، از محمد حقوقی
۳. شعر زمان ما (۳)، سهراب سپهری، از محمد حقوقی
۴. شعر زمان ما (۴)، فروغ فرخزاد، از محمد حقوقی
۵. هوای تازه (۵)، احمد شاملو
۶. ابراهیم در آتش، احمد شاملو
۷. لحظه‌ها و همیشه‌ها، احمد شاملو
۸. ققنوس در باران، احمد شاملو
۹. آیدا در آینه، احمد شاملو
۱۰. مرثیه‌های خاک، احمد شاملو
۱۱. از هوا و آینه‌ها، احمد شاملو
۱۲. کلیات اشعار نیما یوشیج
۱۳. خورشید خمیده، حسین صفاری دوست
۱۴. اندیشه‌های زخمی، حسین صفاری دوست

فرهنگ نامهای ایرانی

گردآورنده: فریده دانایی

نشر مهتاب

۵۸/۰۳۰

۷/۱



فرهنگ نامهای ایرانی



فرهنگ نامهای ایرانی

گردآورنده: فریده دانائی

ناشر: نشر سهیل

فرهنگ نامهای ایرانی

فریده دانالی

چاپ: دوازدهم ۱۳۷۵

چاپخانه: چاپ نوبهار

تیراژ: ۵۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

یکی از ویژگی‌های بارز انسان‌ها در برخورد و آشنایی اولیه با یکدیگر اطلاع از نام و نشان هم می‌باشد. و بعد از این مراحل دیگر آشنایی و تداوم یا گسستن طی می‌شود. کتاب حاضر مجموعه‌ای از نام‌های ایرانی است و نتیجه غور و تفحص در میان فرهنگ‌ها و متون کلاسیک ادبیات فارسی است. و بر اساس حروف الفبای فارسی تنظیم و تدوین شده است. در مقابل هر اسم معنا و گاه‌آ‌تفسیر آن نیز آمده است. اساس کار بر این بوده که نام‌های فارسی و ایرانی انتخاب شده دارای مفهوم روشن باشند و تنها دارای خاصیت خوش-آهنگ یا امثالهم نباشد.

آ

- آئیتویو: نام مؤبدی زردشتی - دربند ۱۱۰ فرورین یشت -
- آئیریا: نام پسر فریدون - نوشته‌ی یوستی
- آئریك: نام نیای یازدهم اشو زرتشت - راجرو، راجیس نیز گفته شده
- آئین‌شسب: نام سپهبدی که هرمز به جنگ بهرام چوین فرستاد - (دهخدا)
- آبا: نام ملکه سکایی - سیستانی دربارسی دری -
- آبابوس: نام پدر اورونت سلاطین سکاکی
- آباتاز: نام کارگزاری در دربار هخامنشی که درتورات آمده است
- آبا: از نام‌های دساتیری - دایر و برقرار -
- آبادان: از نام‌های هنوز زنده زردشتیان
- آبادیان: از نام‌های زردشتی - پیروان مه‌آباد یکی از پیغمبران ایرانی کتاب او دساتیر
- آبادیس: از مؤبدان پزشك دوره‌ی هخامنشی
- آباسمران: از سرداران نام‌آور شاپورد دوم ساسانی

- آبان: نام ایزد آب - آبان ماه - (ماه آب)
- آبان‌جشن: ستاره شناس ایرانی آغاز اسلام
- آبان‌داد: نامی در زمان ساسانیان
- آبان‌دان: فرستاده خسرو اول به دربار دوم
- آبان‌دخت: همسر دارا شاه ایران دوره ساسانی
- آبان‌گشپ: = آبان‌گبشست: از نام‌های دوره ساسانی (نامه تنسر)
- آبان‌یاد: نام مردی است که در شهرری یزدگرد سوم ساسانی را در خانه خود پناه داد
- آباوخوس: مردی از قوم سکایی که دلیری نام‌آور بود
- آبتین: نام پدر فریدون پادشاه پیشدادی - که درست آن - آبتین - است در شاهنامه فردوسی توسی چنین آمده: فریدون که بودش پدر آبتین -
- آبدارش: نامی در کتبه کعبه زردشت در زمان شاپور اول
- آبدارک: نام پرنده ایست
- آبدارمز: خزانه‌دار اردوان سوم
- آبدوس: یکی از درباریان اردوان سوم اشکانی
- آبراداد: = ابرداد: یکی از سرداران کوروش
- آبراکام: = ابرکام: نام پسر داریوش هخامنشی
- آبداتکا: نامی ایرانی دوره هخامنشی
- آبنوس: آب‌نیک - آبنار آبگون - آبگینه - آبرخ
- آپاسای: نام منشی شاپور اول در سنگ نوشته ستون نیشاپور
- آترپات (پهلوی): فارسی: آذرباد یا آذرباد: نام مؤبدی در فروردین

یشت به صورت - آتروپات هم ضبط شده است
 آتریتتر: نام یکی از خویشان گشتاسب شاه کیانی
 آترچیتتر: (درفارسی: آذرچهر) نام مؤبدی در فروردین یشت
 آترخورنه: (درفارسی: آذر خرده - و آذرفر) نامی در فروردین یشت
 آتردتنگهو: (یعنی از کشور آذر): نامی در فروردین یشت - د - وندیداد
 آتردات: (درفارسی: آذر داد): نام پاکدینی در فروردین یشت - وندیداد
 آتردین: (آذر دین): نام مؤبدی در اوستا
 آترزنتو: (آذر زند): نامی در فروردین یشت (در پهلوی آتور زند)
 آترسوه: (درفارسی: آذر سود) نامی در فروردین یشت - ستوده شده -
 آترفروبخ: (آذر فروبخ یا آذر فرنگ): نام نویسنده‌ی دنیگرد در زمان
 خلافت مأمون
 آترگشپ (آذرگشپ): از سرداران کیخسرو شاه کیانی
 آتروان: نام مؤبدی بوده است
 آتروپات = آذربد: نام یکی از سرداران داریوش سوم هخامنشی
 آتروداد - (آذر داد): نام چهارمین نیای آذرباد ماراسپند
 آتروترسه (آذرافروز) پسر اسفندیار - بندهشن بخش ۳۱
 آتروخش: نام مؤبدی که نگهبان آتش در برگزاری آئین یسنا می‌باشد
 آتروُد: پارسایی در متون باستانی
 آتروماهان: (آذرماهان): نام پدر مهرخورشید
 آترومهان: (آذرمهان): نام پدر میتروخورشید در نامه‌ی داتستان دینیک
 آترونوش (درفارسی کنونی آذرنوش): پاکدینی در فروردین یشت
 آتریداد: نامی از بزرگان هخامنشی

- آترین: نام پسر او پدرم که درسنگ نوشته بیستون آمده است
- آتش: نام مردان درمتون پارسی دری - بمعنی: نور - دلیر - شجاع
- آتشخان: از خانهای آذربایجان
- آتشافروز: نام پرنده باستانی (ققنوس) و همچنین نام کسی که نوید آمدن عید نوروز باستانی را با آواز وتنبك زدن، به مردم می دهد و در ازای این کار، مردم به او پول میدهند
- آتشان: نگهبان و نگهدارندهی آتش - آذربان
- آتشپاره: کنایه از کرم شبتاب - اخگر
- آتشپیکر: کنایه از خورشید - آفتاب عالمتاب
- آتشین: کنایه ازستارگان هفتگانه (سبعهی سیاره)
- آتور ترس: نام پسر آذر از کیانیان
- آتورماهان: نامی پارسی
- آتوسا: (آطوسا): نام دختر کوروش - دختر اردشیر دوم
- آجام: از نامهای دساتیری - از نیاکان زردشت
- آخرو: از خاندان خسرو - دوست گرشاسب در فروردین یشت
- آخش: نام یکی از مؤبدان
- آدر: از نامهای امروزی زردشتیان
- آدر باد: (در اوستا آترپات) - نامی در فروردین یشت - نام گردآورنده
- اوستای پراکنده در زمان شاپور (۳۷۱ م)
- آدرفرا: نام مؤبدی است
- آدم: نخستین انسان - ابوالبشر
- آدرین: نام یکی از بزرگان روم

آدیش: آتش - اخگر - آذر

آذر: آتش اخگر - نام ماه نهم سال خورشیدی

آذرآئین: نام پسر آذر ساسان - نام یکی از آتشکده‌های هفتگانه

آذرآباد: (آتروباد) - (آتروپات) سرداری از سلسله ماد - مؤسس

سلطنت مستقل ماد که آذرآبادگان (آذربایجان) به نام او خوانده شده

است

آذرآباد: رجوع کنید به آذرباد

آذرافروز: نام پسر مهرنوش پسر اسفندیار

آذرافروزتوس: نام پسر اسفندیار که در شاهنامه آمده است

آذرافروزگرد: نام برادر شاپور دوم ساسانی

آذرافرا: رجوع کنید به: آذرافروز

آذران: یکی از پادشاهان اشکانی

آذراهرمزد: (درفارسی آذر اورمزد) نامی باستانی

آذرباد: (بدینگونه نیز آمده: آذرباد - آترپات - آترپاد) - نام مؤبد

مؤبدان روزگار شاپور دوم - نام سرداری از سلسله ماد

آذربان: نگهبان آتش

آذربد: نام پسر هومت نویسنده‌ی نامه‌ی دینکرد

آذربخت: نامی پارسی

آذربرز: نامی در داراب نامه

آذربرزین: نام مؤبدی و نام آتشکده‌ای در کوه ریوند خراسان

آذربزد: مؤبد یزگرد اول ساسانی

آذربهرام: نام آتشکده‌ای - نام پسر آذرنوش

- آذرپای: نگهبان و پاینده‌ی آتش
- آذر بوخت: نجات یافته از آتش
- آذر بود: نام مؤبدی در زمان یزدگرد اول
- آذر بودی: نام مؤبدی در زمان یزدگرد ساسانی
- آذر به: نام پسر آذرباد از کیانیان
- آذرپاد: مؤبد مؤبدان روزگار شاپور دوم ساسانی
- آذرپتی: نامی در اوستا
- آذرپژوه: نام پسر آذر آئین پسر گسته‌م نویسنده کتاب گلستان دانش
- آذرپناه: نام یکی از ساتراپ آذرآبادگان
- آذرپی: نامی از دوره باستان
- آذرپیرا: نگهبان آتشکده - خادم و خدمتکار دانشکده
- آذرپیك: نامی از دوره باستان
- آذر ترسه: نام پسر اسفندیار
- آذر توس: نام مردی در وامق و عذرای عنصری
- آذر تهم: نامی باستانی
- آذرچهر: نام پدر آذر داد از خاندان کیانیان
- آذر خ: نام شهری در شام
- آذر خروه: نام یکی از آتشکده‌های ایران باستان در برهان قاطع آمده است
- آذرخرین - همچنین نام یکی از خویشان گشتاسب کیانی
- آذرخش: نام روز نهم از ماه آذر - برق - صاعقه
- آذر خور داد: نام مؤبدی بانی یکی از آتشکده‌ها (آذر خرداد)
- آذر خور: نام زرتشتی (آذر خوار) مهندسی ایرانی

- آذردهاد: در اوستا نام پدر آذرباد از کیانیان
- آذر دین: (در اوستا آترز دئنگهو) نام بهدینی در فروردین یشت
- آذر زردشت: نام کسی در عهد باستان
- آذر زند: (در اوستا آترزنتو) نام پدر آذر سود از کیانیان
- آذر ساسان: نام پدر آذر بهرام
- آذر سام: از نامهای ایرانیان باستان
- آذر سود: (در اوستا: آترسوه) دارنده سود آذر
- آذر شب: فرشته نگهبان آتش - (آذر شب نیز آمده)
- آذر فر: (آذر خره) در اوستا دارندهی فر آذر - نام بهدینی
- آذر فریغ: (آذر فریغ - آذر فروبا) نام مؤبدی در زمان قباد یکم و خسرو
- انوشیروان - نام یکی از مفسران اوستا در هنگام ساسانیان
- آذرک: نام دختر یزدگرد ساسانی
- آذرگار: نام پدر هرمز
- آذر گهر: نامی از دوره باستان
- آذر کیش: نام یکی از دانشمندان پارسی در سده هشتم ه. ق
- آذر کیوان: نام یکی از مؤبدان بزرگ شیراز در روزگار حافظ - واز
- صوفیان برهمنی دوره اکبر شاه هندی
- آذر گشسب: (آذر گشنسب) نام یکی از مؤبدان روزگار یزدگرد اول - نام
- مرزبان ارمنستان در ۳۶۴ میلادی - نام آتشکده‌ای - نام پسر
- زرسب
- آذر گنداد: (آذر ونداد) نام کسی که رأی به کشتن قباد داد
- آذرگون: نام گلی برنگ سرخ شبیه شقایق

- آذرگل: نام گلی سرخ
- آذرمان: (آذرماه - آذرماهان - آذرماهان)، نام سردار نامی انوشیروان
- ساسانی - نام پادشاه نامدار سکایی و مؤبدی پارسی
- آذرمهتر: نام پدر آذرنوش
- آذرمهر: نام مؤبدی ست در زمان قباد - نام نویسنده نصایح الملوك نام
- آتشکده ای در عهد باستان
- آذرمیدخت: دختر خسرو پرویز
- آذر نرسی: (آتونرسه) نام یکی از پسران هرمز دوم ساسانی
- آذرنگ: روشن، نورانی - آتش - درد ورنج
- آذرنوش: نام بهدینی در فروردین یشت - نام پسر اسفندیار - نام آتشکده
- آذروخش: نام مؤبدی - تابش و روشنایی آتش
- آذرولاش: (آذربلاش) نام پنجمین خاندان رزمهری تبرستان پسرمهرولاش
- که از ۶۱۹ تا ۶۴۵ فرمانروای تبرستان بود
- آذرونداد: (آذرونداد) نام یکی از بزرگان روزگار خسرو انوشیروان
- آذرهرمزد: نام یکی از مفسران نامه های دینی در پایان دوره ساسانیان
- آذرهمایون: زنی جادوگر از نژاد سام
- آذرهوشنگ: از نامهای دساتیری. نام نخستین پیامبر ایرانی که مورد گواهی نیست
- آذری: نام نویسنده نامدار سبزواری خراسان و نام بسیاری از شاعران
- آذریان: نام پادشاهی همزمان با مانی
- آذروان: نگهبان و نگهدارنده آتش در آتشکده
- آذین: نام فرمانده لشکر بابک خرم دین - تزئین و آرایش

- آذین‌بند: نام دیگر تهمورس از کیانیان
- آذین‌گشسب: به‌نوشته طبری نام یکی از سرداران هرمز ساسانی
- آذینفر: آرایشگری شده، تزئین شده
- آرا: نام پادشاه ارمنستان در عهد ساسانیان - آرایش
- آراد: نام فرشته‌ای مرکب بر روز بیست و پنجم هر ماه خورشیدی
- آراسپ: (آراسپاس) یکی از سرداران کوروش شاه هخامنشی
- آراسته: مزین
- آراستی: نام عموی اشو زرتشت و پدر میدیوماه - برادر پورشسب
- آرام: نام پنجمین فرزند سام‌بن نوح - نام شاعر پارسی‌گوی هند
- آرامش: فراغت - آسایش.
- آرام‌اسپ: نام یکی از دوستان اشو زرتشت
- آران: پادشاه آلبانی (آذربایجان شمالی در عهد باستان) شهری در کاشان
- آراوان: فرزند واهگان از بزرگان ارمنستان ایران ساسانی
- آرباکس: بانی سلطنت ماد - در سده هفتم ق. م
- آربون: پادشاه افسانه‌ای ارمنستان باستان
- آربیان: نام پنجمین پادشاه ماد
- آرتاباز: نام فرمانده گردونه‌های کوروش بزرگ
- آرتاپارت: نام نگهبان ویژه‌ی کوروش دوم
- آرتام: نام والی فریگیه در روزگار کوروش بزرگ (ارتامس)
- آرتان: نام پدر فراتاگون زن داریوش
- آرتم‌بار: نام پدر دوست کودکی کوروش بزرگ که مادی بود

- آرتمن: نام برادر بزرگ خشایار شاه (پسر کوروش)
- آرتونت: نام پدر باگایا (۵۵۹ پیرنیا)
- آرتقه: نام پدر ارتاخه (۷۱۴ پیرنیا)
- آرتیمس: نام فرمانده نیروی دریائی خشایار شاه
- آرتین: نام هفتمین پادشاه ماد (۲۱۵ پیرنیا)
- آرد: (اردا - آردا) نام روزیست و پنجم هرماه خورشیدی
- آرداد: (ارداد) از بزرگان و روحانیون مانوی ایران است
- آرداشس: اردشیر
- آردم: نوعی از گل شقایق - گل همیشه بهار
- آرزو: (خان آرزو، شاعر فارسی گوی هند) - کام - مراد - خواهش
- آرسته: نام مردی در متون پارسی باستان
- آرش: (در اوستا ارخش (درخشان - درخشنده) نام یکی از بهترین تیراندازان ایرانی که در جنگ منوچهر با افراسیاب با پرتاب تیری مرزایران را معین کرد.
- اگر خوانند آرش را کمانگیر
- که از ساری به مرو انداخت يك تیر
- آرشی: معنوی (مینوی) است
- آرشاك: همان ارشك و اشك است كه یونانی ها آنرا (آرزوس) نوشته اند. نام یکی از بزرگان پارت (خراسان) بنیانگذار سلسله اشکانی
- آرشام: پدر بزرگ داریوش کبیر هخامنشی (بسیار نیرومند)
- آرمال: (آرمایل): نجیب پارسی، برادر کومائیل در دربار ضحاک

- آرمامیتر: (هارمامیتر) نامی است باستانی
- آرمان: آرزو، خواسته، مراد، خواهش
- آرمبئی: فرشتهٔ محبت است، وشکیبائی و بردباری
- آرموس: جزیره‌ای متعلق به ایران در دریای عمان
- آرمون: زر، پول و نقدینهٔ پیش پرداخت
- آرمین: (کی آرمین) فرزند کیقباد از شاهان پیشدادی
- آرمینه: نام دختر در ارمنستان
- آرمینی: سردار نامی یزدگرد سوم ساسانی
- آرنک: حکمران و سلطان، روش و شیوه، طرز
- آروستم: از نامهای ارمنی باستان
- آروکو: نام پسر کوروش هخامنشی
- آرون: صفت‌های نیک را گویند
- آروند: فرو شکوه، شأن و شوکت (اروند)
- آروین: آزمون - آزمایش - تجربه
- آریا: نام فرمانده ارتش ایران در روزگار کوروش دوم - نام پادشاه
ماد - نام مهمترین شعبه از نژاد هند و اروپائی - هند و ایرانی
آزاده و نجیب - (آرین)
- آریابان: در اوستا (آریاپثونا) نگهبان ایران، نام فرمانده اردشیر یکم
هخامنشی
- آریابخش: از نامهای دوران هخامنشی
- آریابد: نگهبان ایران - در روزگار هخامنشی نام مردان بوده است
- آریابرز: نام یکی از سرداران داریوش سوم

- آریابرزین: نام پسر اربتان و برادرزاده داریوش بزرگ
- آریابغ: نام دریاسالار نامی ایران در جنگهای داریوش با یونانیان
- آریابنوس: دارنده فروغ آریا، فرزند داریوش اول هخامنشی
- آریانه: از نژاد آریا، (آریاتخم)
- آریاداد: (آریاداد) نام پسر آریامنش و پادشاه کاپادوکیه
- آریادام: (آریامن) نام نیای دوم داریوش بزرگ و نام برادر کوروش دوم، در کتیبه بیستون - در فارسی باستان (آریادمن)
- آریاز: رهنما و رهبر - نام بزرگی پارسی در عهد هخامنشی
- آریازاد: (آریازند) نام یکی از سرداران مادی
- آریاسب: (آریاسپ) دارنده اسب - نام یکی از سرداران کوروش بزرگ
- آریافر: دارنده فرآریائی
- آریامرد: مرد آریایی - نام یکی از سپهسالاران ایران زمان خشایار شاه
- آریاک: نام یکی از سرداران ایرانی و فرماندار کاپادوکیه (آسیای صغیر)
- آریامیو: نام سرداری ایرانی که بزرگ فرمان اسکندر در آمده بود
- آریامس: نام یکی از شاهزادگان سعد در روزگار اسکندر
- آریامن: نام فرمانده ناوگان خشایار شاه (۸۲۶ پیرنیا)
- آریامنش: نام پسر داتام پادشاه کاپادوکیه - نام پسر داریوش - دارای خوی و خلق آریایی
- آریمنه: نام برادر داتام (۲۱۲۴ پیرنیا)
- آریامهر: دارنده مهر ایران - نام سرداری در روزگار داریوش سوم
- آریانند: (آریاناس) نام والی مصر در زمان کمبوجیه - پادشاه سکایی

آریا نژاد: از نامهای امروزی - از نژاد آریایی
 آریاو: نام یکی از سپهسالاران کورش در جنگ کوناکزا (پیرنیا)
 آریاوند: از نژاد آریا
 آریاهخا: دوستدار ایران
 آریانا: منسوب به نژاد وقوم آراین (آریایی)
 آریایز: فرمانده سپاه کوروش دوم در جنگ کوناکزا
 آری سس: نام پسر اردشیر سوم هخامنشی (۲۱۲۴ پیرنیا)
 آریوبرزین: (آریوبرزین) نام یکی از سرداران داریوش سوم در هنگام
 یورش اسکندر مقدونی به ایران - نام پسر مهرداد شاه پنت
 (۲۱۳۱ پیرنیا)
 آریوداد: در اوستا ایرانداد
 آریوراد: نام پسر اردشیر دوم هخامنشی
 آریومانند: نام پسر گئوبردو
 آریومرد: نام پسر داریوش اول و از سرداران خشایار شاه
 آزاد: (آزات) نام بهدینی از خاندان کرسن که در فروردین پشت آمده
 است - نام کسی است در تاریخ سیستان - به معنی نجیب،
 شریف و اصیل
 آزادان: بزرگی معاصر شاپور دوم ساسانی - وابسته بخاندان آزاد
 آزادبخت: فرزند «فراو» (مرکب از آزاد و بخت)
 آزاده: نام یکی از مردان ایرانی در سده دوم ه. ق زمان دیالمه نام
 پدر (آزاد مرد) و شهرزاد، مرزبان خیه
 آزادپرست: پرستندهی آزادی - آزاد

آزادچهر: نام پسر سلطان ابراهیم غزنوی
آزادخر: (آزادخوی) نام پسر اسپهبد بختیار (تاریخ سیستان)
آزاددخت: (آرتادخت) شاهزاده خانم اشکانی - بانوی شاپور اول پادشاه
ساسانی

آزادرو: (آزاده روی) - روی باز، خوشرو
آزادسرو: نام یکی از دانشمندان زردشتی، نویسنده نامه فرزندگان
آزادشاد: (آزادشاذ) نام مؤبد مؤبدان روزگار خسرو اول ساسانی
آزادگو: نام و عنوان درپارسی دری است
آزادفروز: پسر گشنسب، فرمانروای بحرین در زمان خسرو اول و دوم
ساسانی

آزادمرد: نام یکی از مفسران اوستا در روزگار ساسانیان، لقب لهر-
اسب

آزادمهر: نام پسر سلطان ابراهیم غزنوی است
آزادوار: نام آهنگی در موسیقی ایرانی
آزاده: آنکه بنده نباشد - نام یکی از پیروان آذر گشسب، نام بانویی
در عهد بهرام پنجم شاه ساسانی - و در اول بعضی از کلمات
مثل خر - (آزاده خر) دل - (آزاده دل) سرو - (آزاده سرو)
رو - (آزاده رو) هم در آمده که معنی مرکب میدهد (یعنی
کسیکه خری آزاد دارد)

آزاده روی: نام بزرگی از آل بویه
آزادی: نام و عنوان درپارسی دری
آزر: نام پدر ابراهیم بت شکن که به اشتباه ضبط گردیده و نام پدر

ابراهیم تاریخ بوده است اما در ادبیات فارسی آرز رایج شده است

- آرز: نام مکانی است بین اهواز و رامهرمز
- آزرباد: رجوع کنید به آذرباد
- آزرم: نام دختر خسرو پرویز ساسانی، شرم، دوست داشتن
- آزرم‌ن: همیشه جوان
- آزما: آزمایش، آزموده، آزمون - مرکب از پیشوند «از» و «ما» به معنای اندازه‌گیری، به تجربه معلوم کردن، در عصر حاضر علم و عنوان است
- آزیر: هوشیار، هوشمند، زیرک، پرهیزکار - آماده
- آسا: از نامهای زنده پارسیان هند - زیب وزینت - نام پدر بهمن
- آسابان: نام مرد تورانی که در اساطیر یاستانی آمده است
- آسابانی: (آسابانو) بانوی نامداری در اساطیر و افسانه‌های باستانی
- آسان‌پای: واژه‌ای است پهلوی بمعنی چابک، چالاک
- آساد: پسر مهر گشنسب، پدر فرخ داد پارسی
- آسال: اساس و بنیاد
- آسانا: (بمعنی آسان، بی رنج)
- آسایش: استراحت و آسودن
- آسپیان: (آسپگان) در اوستا آتویان، در فارسی آبتین و در شاهنامه آبتین
- آستیاز: نام مادر کوروش
- آستیاک: نام چهارمین و آخرین پادشاه سلسله ماد و پدر بزرگ مادری

- کوروش بزرگ هخامنشی که از ۵۸۴ تا ۵۵۰ پ. م پادشاهی کرده و سرانجام از کوروش شکست خورده است
- آسَدین: نام مؤبدی است که در آغاز سده دهم یزدگردی در یزد میزیسته
- آسمان: نام فرشته ایست که نگهبان سپهر است، در اساطیر ایرانی نخستین مخلوق اورمزد است، (آسمانه) هم می نویسند
- آسنستان: نام پدر زن و امق، - بفرمود تا آسنستان به گاه - پیامد به نزد يك رخشنده ماه - عنصری
- آسوده: نام دختر در پارسی دری معاصر، - بی زحمت، بی مزاحمت
- آسیا (آسیه): نام زنان است - بمعنی عمود و ستون - نام زن فرعون
- آسیداد: نام یکی از بزرگان روزگار اردشیر دوم هخامنشی (۳۵۲ پیرنیا)
- آسیم: عظیم الشأن
- آش (اش): فرزند سیاوش، نیز عنوان جد اشکانیان است
- آشاستو: فرزند میدومن در یشتهای زردشت
- آشام: بمعنی آشامیدن - آشامنده
- آشتی: صلح و آرامش
- آشفته: پریشان، نام و تخلص شاعران ایرانی، بهم برآمده
- آشنا: یار و دوست مقابل بیگانه - آگاه و باخبر، شنا و شناگر هم گفته شده
- آشناس: فرزند طهماسب و پدر بزرگ گرشاسب بوده است
- آشودات: فرزند فروگ در دنیکو ت
- آشوشا: سلطان بدخش آذربایجان شمالی
- آشور: نام پسر دوم سام بن نوح

- آصف: نام دبیر حضرت سلیمان پیامبر
- آفاق: جمع افق - نام معشوقه نظامی گنجوی - بمعنی کرانه‌ها - اطراف
- آفرنگ: زیبایی و جلال
- آفت: زحمت، علت، بلا - نامی ایرانی در عصر معاصر برای دخترها
- آفتاب: نور خورشید، زیبایی - نام زن در روستاهای ایران
- آفریدون: (فریدون). نام یکی از شاهان پیشدادی
- آفرین: شادباش، تحسین، ستایش
- آسماء: با خبر، مطلع، هشیار
- آسمای موائک: نام پسر نوذر، بزرگ نام، بلند آوازه
- آمرگ: بی مرگ، جاودان - نام یکی از سرداران پارسی در روزگار داریوش بزرگ
- آل: سرخ، سرخ کم رنگ، و دودمان - و سراب
- آلا: سرخ کم رنگ، پشت گلی
- آلاله: نام گل، لاله و شقایق، نام دختری در فارسی
- آلفابائس: نوشته‌ی گودرز در بیستون (راولینس)
- آلوه: نام خانوادگی قاضی عمادالدین اصفهانی
- آماستریس - آمستریس، دختر اوتانس، بانوی خشیارشا
- آمستریدا: نام دختر اردشیر دوم
- آمنه: به فارسی توده هیزم، نام مادر حضرت محمد (ص)
- آمنید: نام دبیر داریوش (۱۶۸۴ پیرنیا)
- آموختار: آموزگار - کسی که می آموزد

- آموت: (الموت) آشیان پرندگان شکاری - باز و شاهین
- آموده: آراسته و پیراسته، لعل و مروارید
- آمیتیس: شاهزاده خانم ایرانی نوۀ کیا کساد پادشاه ماد
- آنافاس: نام پدر آرتامن و یکی از کشندگان بردیای مغ
- آناسی: نام یکی از فرمانداران پارت در زمان اردشیر پاپکان
- آناهیت - آناهیتا - آناهید: نام الهه آب است
- آندور بازو: نام سردار اوخشیدارت - (۲۰۰۸ پیرنیا)
- آنوپ: یکی از شاهزادگان اشکانی
- آوان بنداد: (آبان بنداد) از نام‌های روزگار ساسانیان
- آوا: آهنگ - صدا - نغمه
- آوسمان: نام پهلوانی در لشکر فریدون شاه پیشدادی
- آوه: از سران سپاه شاه کیخسرو کیانی
- آویژه: خاص و خالص، پاك و پاکیزه
- آویز: (در ترکیب مرد آویز) مرداویج آمده است
- آهنج: - آهنگ: قاعده و قانون، نغمه و ترانه، طرز و روش
- آهو: غزال - شاهد - معشوق - فریاد و آواز بلند - عیب
- آهو خانم: زن قهرمان کتاب شوهر آهو خانم - همسر فتحعلی شاه قاجار
- آهو جنگ: نام مردی در تاریخ سیستان (صفحه ۲۰۱)
- آهو چشم: میر سید احمد مشهدی مشهور به آهو چشم در روزگار شاه طهماسب صفوی
- آهی: نام شاعری ترک‌زبان
- آینه-آینه: جسمی شفاف از شیشه و جیوه قلع که اجسام در آن نمایان شود

آیین: آرایش آذین - زیب و زینت - رسم و حرف،

آینه‌سر: نام پسر دستور فرهمند از رستوران شریف آباد

آیوت: نام بهدینی است در فروردین یشت بند ۱۱۸

الف

- اٲتو: نام پاكدینی است در فروردین یشت بند ۱۲۳
- اٲوئیغنم: نام بهدینی بوده است
- اٲوروسار: فرمانروایی كه بدست كیخسرو شكست یافت. رام یشت
- اٲوسوز: نام پسر تویت فروردین یشت بند ۱۲۵
- اٲوگفیه: نام یکی از دشمنان گرشاسب - رام یشت
- اٲیبی و نگهو: نام پدر كیكوس کیانی - نام پاكدینی در فروردین یشت
- اٲیتویو: نام پدر نر میزدن در فروردین یشت بند ۱۱۰
- اٲیرك: نام سومین نیای منوچهر پیشدادی - بند هشن فصل ۳۱
- اٲیریاسب: (اوستایی آریاسپ) نام یکی از سرداران كوروش بزرگ
- اٲیریهمن: (ایرانمنش) نامی در روزگار ساسانیان
- اٲیریو: ریشهی اوستایی ایرج پسر كوچك فریدون پیشدادی معین یاری دهندهی آریاییها (از فرهنگ اوستا)
- اٲینیاو: نام پدر ویوادشو در فروردین یشت بند ۱۲۲
- اٲیوی خورنه: نام پارسایی ست در فروردین یشت بند ۱۱۷
- اٲوروتاسب: (اوستایی لهراسب) نام پدر کی گشتاسب ۲۲۵ یشتها (۱)

- ۱ بادان: نام یکی از شهرهای استان خوزستان - نام خدا بخش فرود
پارسی است
- ۱ باذر: (ابوذر غفاری) از صحابه خاص پیامبر اسلام
- ۱ باصلت: نام خادم امام رضا (ع)
- ۱ بار: نام دست کوروش به نوشته کنتزیاس - نام یکی از سرداران
کوروش
- ۱ بارع: نام یکی از مفسران اوستا
- ۱ باز: نام یکی از سرداران خشایار شاه (۸۷۱ پیرنیا)
- ۱ برداد: نام یکی از سرداران کوروش بزرگ
- ۱ بردخت: نام بانوی بهمن اردشیر است
- ۱ برز: نام یکی از شاهان پارس پیش از ساسانیان
- ۱ برسام: (ابهر سام) وزیر مشاور اردشیر بابکان (نامه تنسر)
- ۱ برکام: آرزو - بلندکام - نام پسر داریوش هخامنشی
- ۱ برغان: بلندپایه - پارسی زردشتی
- ۱ بستا: اوستا کتاب زردشت
- ۱ براهیم: نام فرزند حضرت محمد (ص) و نام پیامبری که بت‌های خانه
کعبه را درهم شکست
- ۱ برونند: دارندۀ برتری و شکوه، نامی از پارسی باستان
- ۱ بن بابویه: معروف به شیخ صدوق از علمای بزرگ شیعه
- ۱ بن رشد: طیب و فیلسوف مشهور اسلام
- ۱ بن سینا: ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا فیلسوف و پزشک نامدار ایرانی
- ۱ بن یامین: یکی از پسران یعقوب (بنیامین)

ابناس: خواهر یعقوب پیامبر

ابواسحاق: شیخ ابواسحاق مؤسس سلسله مظفریان فارس

ابوالحسن: کنیه بعضی از امامان شیعه بمعنی پدر نیکو

ابوالفتح: پدر پیروزی - پسر ارشد کریم خان زند

ابوالفرج: پدر رهایی - نام شاعری ایرانی ازدون اصفهان

ابوالفضل: پدر دانش - کنیه حضرت عباس (ع) فرزند حضرت علی علیه

السلام

ابوالقاسم: پدر قسمت

ابو: عربی بمعنی پدر - کلمه‌ای که در عربی بر سر کنیه‌های مردان

درمی‌آید - گاهی بر سر صفت هم در می‌آید مثل ابوالمقاخو و در

فارسی گاهی بدون حمزه اول استعمال می‌شود مثل بوعلی -

بو تراب

ابهرگ: نام یکی از مفسران اوستا در دوران ساسانیان

ابپارت: فرماده شوش در زمان یورش اسکندر مقدونی

اپرگ: نام یکی از مفسران اوستا

اپرنگ: نام پسر سام

اپروند: فرمند، باشکوه

اپرویز: (پرویز) شکست‌ناپذیر. کنیه خسرو دوم ساسانی

اپستنگ: نام پارسایی است در فرهنگ اوستایی

اپیوه: نام یکی از پسران کی قباد کیانی

اتا بخت: نام پسر پادشاه مشان

اتابک: نگاهدارنده - لغت ترکی - بمعنی پدر بزرگ

- اتان: (دراوستا هوتن) نام دارپوش بزرگ (۵۲۰ پیرنیا)
- اترت: (اوستا: تريت) نام پدر گرشاسب
- اتروپات: نام جانشین اسکندر مقدونی
- اتریداد: نام یکی از بزرگان هخامنشی
- اترین: نام کسیکه نبوخته کتیبه بیستون بردارپوش یاغی شد
- اتسز: (ترکی) بمعنی بی گوشت ولاغر - نام پادشاه خوارزم
- اقتاد: نام برادر بزرگ زرتشت
- اتورنان: پیشوای دینی
- اتویه: نام اوستایی پدر فریدون شاه کیانی
- اجام: از نامهای دساتیری
- اجم: نام دهمین نیای زرتشت
- احترام: حرمت، بزرگ داشتن - نام زن در ایران امروز
- احد: یگانه - فرد - نام باریتعالی
- احسان: نیکی، نیکوکاری، بخشش - نام مرد
- احمد: بغایت ستوده، ستوده تر، نام شخص در فرهنگ اسلامی
- اختر: ستاره - درفش، علم - فرشته موکل کره زمین
- اختیا: نام شخصیت مذهبی در آئین زردشت
- اختیه: نام رقیب یوست - و یکی از دیویسان
- اخرورو: نام یکی از پسران کیخسرو
- اخن: (یونانی شده و هوک دراوستا) نام پسر اردشیر است
- اخش: نام مؤبد پارسی معاصر فی ک - بمعنی قیمت و بها
- اخشان: دارنده گاوهای نو

- اخشید: نام مردی در طبرستان
- اخگر: پاره آتش رخسنده
- اخگروند: منسوب به اخگر، فرزند اخگر
- اخننگ: نام پدر و هواوشر در فرودین یشت بند ۱۲۲
- اخواست: نام یکی از سرداران تورانی
- اراسپ - آراسپوس: از بزرگان ماد - دارنده اسب تندرو
- اران: نام آذربایجان شمالی در روزگار باستان - نام شاه آلبانی
- ارانشاهیک: (ایران‌شاهی) نام یکی از رجال ارمنستان باستان
- ارتا: فرزند هیستاسپ هخامنشی
- ارتخشر: اردشیر
- ارتشدار: (ارتشتار) سپاهی و لشکری
- ادریس: نام یکی از پیامبران در قرآن مجید
- ادهم: سیاه - تیره گون
- ادیب: زیرک، با فرهنگ، سخندان
- ارتاباز: نام یکی از فرماندهان سپاه خشایار شاه
- ارتافون: نام برادر داریوش شاه
- ارج: قدر قیمت، بها، ارزش
- ارجاسب: دارنده اسب پر بها - نام نبیره افراسیاب تورانی
- ارجمند: گرامی و عزیز، دانا، بی‌همتا
- ارجنه: نواهی است از موسیقی، نام قهرمان تورانی
- ارجوند: منسوب به ارج، ارجدار بهادر، ارزشمند
- ارد: خیروبرکت، نام فرشته نگهبان ثروت نام شاهان اشکانی

- اردا: فرزند هیستاسب هخامنشی، بمعنی مقدس
- اردات: (ارداو) نام پادشاه ارمنستان در روزگار سلوکیان
- اردبان - ارببان - اردوان: پادشاه اشکانی بمعنی نگهبان درستی
- اردشیر: نام پادشان ساسانی نام مؤبدی در هندوستان
- اردشیر بابکان: مؤسس سلسله ساسانیان
- اردگام: کام مقدس
- اردهان: نام یکی از هم پیمانان که بردیای دروغین را کشتند
- اردوان: شاه مشهور اشکانی
- اردوند: پاکدامن، مقدس
- اردویران: (اردویراز) - ارد: مقدس - ویراز: گراز - از بزرگان و دانشمندان زرتشتی در روزگار ساسانیان
- اردیبهشت: نام فرشته‌ای است نگهبان کوهساران - ماه دوم سال خوشیدی
- ارزانش: خیر - خیرات و مبرات
- ارژن: نوعی درخت کوهی که بادام میدهد
- ارژنگ: آرایش - زینت‌ها - نگارخانه مانی نقاش، پهلوان تورانی که بدست طوس کشته شد نام دیوی در شاهنامه
- ارس: (آراکس) نام دختر در بین ارامنه ایرانی - رودخانه‌ای در آذربایجان
- ارسطو: حکیم و فیلسوف مشهور یونان شاگرد افلاطون
- ارسلان: شیر - شیر درنده - نام پادشاهان سلجوقی
- ارسلان خاتون: نام دختر چغری بیك عمه سلطان ملك شاه
- ارش: رجوع کنید به آرش

- ارشاسب: نام پدر داریوش اول
- ارشاك: نام مؤسس سلسله اشکانیان
- ارشك: نام پدرتهمورس است (طبری - بیرونی) نام نخستین اردشیر دوم پسر داریوش دوم هخامنشی - نام یکی از ارساتراپهای ماد
- ارشمیدس: نام حکیمی یونانی در زمان اسکندر مقدونی
- ارشن: نام نوه کیقباد، بمعنی انسان غا
- ارشنگ: نام پادشاه پارتی
- ارشنوس: نام ملکه اشکانی ارمنستان درعهد باستان
- ارشیا: تخت و اورنگ پادشاهی
- ارغند: دلیر - شجاع - دشمن افکن - خشمگین
- ارغش: نام دیلمی، از فرزندان زیاد
- ارغن: نام ساز معروف (ارغنون)
- ارغوان: نام درختی که گل و شکوفه سرخ رنگ میدهد
- ارم: بسرسام بن نوع، بهشت
- ارمز: نام خداوند (ارمزد هم نوشته اند)
- ارمغان: هدیه، تحفه، سوغات، ره آورد
- ارمن (آرمن): ارمنیان نژاد خود را منسوب به او میدانند
- ارمنه: همسر بابك مادر اردشیر بابكان
- ارمیا: پیامبری از بنی اسرائیل
- ارمین: (آرمین - آرمینا) نام فرزند کیقباد
- ارمین دخت: نام یکی از شاهزاده خانمای ایرانی باستان
- اونواز: نام خواهر جمشید پادشاه ایرانی

- اروند: (الوند) تند - تیز - چالاک - نام پادشاه افسانه‌ای ارمنستان
- اروین: آزمایش - امتحان - تجربه
- اره‌دس: نام هفتمین نیای زرتشت
- اریاسب: نام یکی از سرداران کورش بزرگ
- اریاند: نام فرماندار مصر در زمان مصر در زمان کمبوجیه
- اری‌تس: والی سارد در روزگار کورش
- اریادخت: (منسوب به آریا، نجیب و آزاده)
- اریازاد: (زاده و نژاد آریاست)
- اریاک: آریایی، منسوب به نژاد آریا
- اریانا: منسوب به قوم آریا - آریین
- اری برزن: (آریو برزن) پسر ارته‌واز در زمان فرهاد چهارم
- اریکدسب: نام سومین نیای زرتشت
- اریومهر: (یا. آدیومیترا) یکی از سرداران داریوش سوم
- ادیه‌سن: (اریه‌مزد) نام شاهزاده سغد که با اسکندر جنگید
- ازم: نام یکی از نیاکان زرتشت
- ازنا: نامی در ایران باستان - نام یکی از شهرهای نزدیک بروجرد
- ازناک: نام یکی از پزشکان و دانشمندان بزرگ ایران دوره هخامنشی
- ازیرش: نام یکی از شاهان پنجاب در روزگار اشکانیان
- اژدر: برازنده، ماد بزرگ، اژدها
- اژیر: هوشمند وزیرک، پرهیزکار
- اساک: نام یکی از سرداران ارد اشگ سیزدهم
- اسبته: نام مردی ست در بند ۷۳ آبان‌یشت

- اسپا- اسپای: نام دختر در عهد باستان
- اسپاد: دارنده سپاه نیرومند
- اسپاذگشپ: نام مردی در روزگار ساسانیان
- اسپاک: از نامهای دمان هخامنشیان
- اسپامیترا: (اسپامهر) نام چهاردهمین پادشاه ماد
- اسپاهی: نام پسر آخریار نماینده وشمگیر در آمل
- اسپانتا - مقدس (سپنتا)
اسپاندا:
- اسپایئوذ: جنگ کننده بر پشت اسب، نام بردار وزیر
- اسپایدا: نام برادر کی ویشناسب
- اسپید: نام پدر زن کواذ
- اسپپذ: نام پسر مخش تی دربند ۱۱۶ فرورین یشت
- اسپچنا: آرزمند اسب - یکی از بزرگان زمان داریوش در نقش رستم
- اسپند: (اسفند) مقدس - چشم زخم
- اسپندار: نام پسر گشتاسب، شمع
- اسپندان: مقدس زاده
- اسپند یاد: (اسپندیار - اسفندیار) مخلوق مقدس - نام پسر گشتاسب
- اسپندامذ: (اسپندارمز) نام فرشته موکل درختان و جنگلها
- اسپنو - اسپنوی: نام کنیز داماد افراسیاب
- اسپهبد - سپهبد: خداوند لشکر، نفس ناطقه در حکمت اشراقی ایران باستان
- اسپه دانا: نام بیست و یکمین پادشاه ماد
- اسپه دانهو: نام بیست و دومین پادشاه ماد

- اسپیتمان - اسپیتمن: عنوان زرتشت، نیای زرتشت
- اسپر يك: نام کسی است در کتیبه کعبه زردشت که در زمان بابك میزیسته
- اسپنتمان-: (در اوستا: سپتمة) نام خانوادگی زرتشت، اندیشه پاك
- اسپنداد: (در اوستا: سئتوادت) نامی در عهد باستان
- اسپوید: نام برادر پینگهر پسر مخشی در بند ۱۱۶ فرورین یشت
- اسپهبد: نام پدر بزرگ خسرو انوشیروان
- اسپتیامن: نام پدر آپامازن سلوکوس (ساسانی)
- اسپیداد: از نامهای روزگار هخامنشیان
- اسپید: سفید، بی نقش
- استادسیس: مردی دلیر از خراسان که به سال ۱۴۹ ه.ق بر علیه حکومت المنصور خلیفه عباسی قیام کرد
- استاتیرا- (ستاتیرا) نام دختر داراسوم هخامنشی که به عقد اسکندر مقدونی درآمد - تذرو
- استان: نام برادر اردشیر دوم هخامنشی، پسر داریوش دوم - نام نیای مادری داریوش سوم
- استر- استرا: ستاره - نام ملکه هخامنشی، همسر خشایار شاه
- استوار: محکم - پابرجای - پایدار - ثابت
- استواك: نام یکی از سرداران هخامنشی
- استوتارد: نام بهدینی در بند ۱۱۰ فرورین یشت - نام آخرین سوشیانت
- استیاج - استياك: نام یکی از پادشان ماد
- استی بریزا: نام هشتمین پادشاه ماد - بمعنی خوش استخوان
- استی سفیه: نام یکی از رقیبان گرشاسب

- اسروت: نام پاکدینی است در بند ۱۲۵ فرورین یشت
- اسروش - سروش: نام فرشته ایست که تدبیر امور بندگان در دست اوست
- اسفار - اسپار - اسوار: نام پسر شیرویه - لقب شاهزادگان اشکانی
- اسد: (عربی) شیر
- اسدالله: شیر خدا - لقب حضرت امیر علی علیه السلام
- اسرافیل: نام فرشته مقرب خداوند در اسلام
- اسعد: سعید، نیک بخت
- اسفندیار: (اوستایی آن سینتوادت) نام پسر کی گشتاسب آفریده مقدس -
- نام بهدینی در فرورین یشت - نام پدر بهمن
- اسکندر: یاور و یاری کننده - نام شاه مقدونیه که ایشان را تسخیر کرد
- اسماء: فرزند عقیل بن ابوطالب - نام دختر ابوبکر
- اسمعیل: (اسماعیل) پسر حضرت ابراهیم پیامبر (ع) مادرش هاجر
- اسمو خوانونت: فروغ آسمان - نام یکی از نخستین پیروان زردشت
- اشاون: نام مرد - در روزگار باستان
- اشاوروت: نام پاکدینی در فروردین یشت بند ۱۱۶
- اشابهر: کسیکه از راستی سوده برده است
- اشاداد: پارسایی، داده پاکی
- اشازاد: پارسایی
- اشاسر: کسیکه در راستی و درستی سرور است
- اشاشعهد: نام دانشمندی است در فصل ۱۹ بندهشن
- اشام: نام يك شخصیت مذهبی در آئین زردشت (بمعنی مصفا)
- اشانیکروز: (اشاوزدانگه) یکی از پسران سایوژدری

- اشاوند: دارنده راستی
- اشاوتهو: (درپهلوی اشاوه) نام پاکدینی در بند ۱۱۰ فروردین یشت
- اشاهور: نام بهدینی در بند ۱۳ فروردین یشت
- اش بازو: فرمانده لشکر پارتی ها
- اشپکنا: نام کماندار و تیرانداز داریوش
- اشتاروند: دارنده هشت سوار - نام یکی از دشمنان کی گشتاسب
- اشتاد: نام روز ۲۶ هرماه، - راستی و درستی -
- اشتادگشپ: نام یکی از سرداران شیرویه
- اشتازند: نام بهدینی است
- اشتازیوا: نام موبدی بوده است
- اشتاسب: نام یکی از بزرگان هخامنشی، دارنده هشت اسب
- اشتر: ابو ابراهیم مالک مشهور به اشتر - مالک اشتر - از سرداران شجاع اسلام که حضرت علی (ع) فرمان امارت مصر را برای او نوشت
- اشتود: نام روزی از پنجه دزدیده که مغان در آن روز جشن گیرند
- اشتوگان: نام رقیب وزیر
- اشخین: نام زنان درارمنستان باستان
- اش سئیرینگ: نامی در بند ۱۱۴ فروردین یشت
- اش سرد: نام پسر ژئیرنیک در بند ۱۱۴ فروردین یشت
- اش سرد: نام پاکدینی در فروردین یشت
- اشتو: نام پسر میدیوماه که در بند ۱۰۶ فروردین یشت آمده
- اشستی: نام کسی بوده است

- اشسوه: نام پاکدینی در فروردین یشت
- اششیوتن: نام سرگینه‌ذاستی در فروردین یشت بند ۱۱۴
- اشکان: نام سومین نیای پا کو (۴۲۴ ویس ورامین)
- اشکان: منسوب به اشك است که بانی سلطنت پارتها بوده
- اشکبوس: نام پهلوان کوشانی که بدست رستم هلاک شد
- اشکش: نام یکی از سرداران بزرگ (شاهنامه) پسر کیقباد و فاتح خوارزم
- اشکوند: منسوب به اشك
- اشم یا
همای اوستا: از نامهای دینی است در یشتها
- اشناس: نام پدر تهمورس است (طبری)
- اشو: مقدس، از القاب
- اشك: (ارشك) نام سردودمان زنجیره اشکانیان (۲۱۶۵ پیرنیا)
- اشموغوه: نام پزشکی بوده است
- اشم نیگهه
رئوچ: نام پاکدینی در فروردین یشت
- اشم نیگهه
ورز: نام پارسایی است در فروردین یشت
- اشم یهمایی
اوست: نام یکی از هفت جاودانی‌ها
- اشنر: نام بهدینی در فروردین یشت بند ۱۳۱ - بسیار زیرك و خردمند
- اشنر
خوانونت: فروغ آسمانی، نامی در فروردین یشت
- اشواروته: نام بهدینی در فروردین یشت
- اشو
پئوئیریه: نام بهدینی است در بند ۱۱۷ فروردین یشت

- اشوپور: پارسازاده، نام کسی
- اشوداد: نام برادر هوشنگ پیشدادی پسر خرواک
- اشورئوچه: فروغ و روشنایی راستی، نام پسر فرانیه
- اشوزد: نام پسر پوروذاخستی، در فروردین یشت
- اشوفرهر: پاکروان
- اشومنش: پاکمنش
- اشونت: دارنده پارسایی، از نام‌های روزگار هخامنشیان
- اشوهیشت: نام برادر منوچهر
- اشیدر: نگاه کنید به هوشیدر
- اصغر: (عربی) کوچک
- اصلان: شیر درنده
- اعتماد: تکیه دادن و متکی شدن به کسی
- افتخار: نازیدن، - بالیدن - فخر کردن
- اعره: (آگوه) مجمع سلاطین و حکام است
- اغریرث: اغریرس: نام دلیری است در فروردین یشت - برادر افراسیاب
- افتد: ستاینده، ستایش کننده - شگفت
- افدستا: حمد و ستایش
- افرا: آفرین، زه و تحسین
- افراخته: افراشته، بلند گردیده، بر کشیده
- افراز: سرکش، بلند، فراز، منبر خطیبان
- افراسیاب: کسیکه بهراس اندازد - مخوف - مهیب - نام پادشاه توران
- برادر اغریرس، نام دوتن از پادشاهان لرستان -

- افراشته: بلند ساخته، برداشته، بالا برده، بلند کرده
- افراواك: (در اوستا فرواك) نام پسر سیامك
- افرسك: نام مؤبد دانشمندی در وندیداد
- افرود: فرود، پائین
- افروز: روشن، روشن کردن، روشن کننده
- افروغ: روشنایی و فروغ - نام یکی از مفسران اوستا در روزگار ساسانیان
- افری: (فری): آفرین
- افساد: از نامهای امروزی زردشتیان
- افسانه: سرگذشت، حکایت - شهرت یافته
- افسر: دیهیم، تاج - کلاه پادشاهان
- افسوس: نام شاعری پارسی گو در هندوستان سده ۱۹ میلادی
- افسون: سحر - جادو - تزویر - کلماتی که ساحران و جادوگران گویند
- افسونگر: جادوگر - ساحر - خواننده سحر و جادو
- افشار: نام ایل نادرشاه، - شريك - معاون - رفیق
- افشر: تیره ایست از کردان (شرفنامه)
- افشین: نام سردار ایرانی که بابك خرم دین را دستگیر کرد
- افتگار: مغموم، تخلص شعری شاعران
- افلاطون: حکیم و فیلسوف یونانی استاد ارسطو
- اقبال: بخت و طالع - شانس
- اقدس: پاکتر، مقدس تر - منزّه تر
- اقلیدس: به یونانی کلید هندسه. ریاضی دان یونانی

- اقلیما: نام دختر حضرت آدم (ع) - ریزه زر -
- اکبر: بزرگتر - مهتر - بزرگوار
- اکرم: گرمی تر - جوانمردتر
- اکسارت: نام والی باختر در زمان اسکندر
- اکمید: نام پارسایی است
- اکوان: دیوی در شاهنامه که بدست رستم کشته میشود
- اکای مشوک: نام پسر نوذر نوه منوچهر
- اکربات: نام سرداری در روزگار داریوش
- اکزدار: نام یک پارتی است (۲۱۹۶ پیرنیا)
- البارسلان: نام برادرزاده طغرل که جانشین وی شد
- البتکین: نام پدر زن سبکتکین بنیانگذار سلسله غزنوی
- البرز: نام پهلوانی - نام سلسله جبال در شمال ایران
- الکوس: نام یکی از پهلوانان تورانی از سربازان افراسیاب
- الفت: خو کردن، دوستی
- الماس: گهرست، کنایه از تیغ و شمشیر تیز،
- الوا: نام نیزه دار رستم زال
- الوند: توانا و تیزپا - نام مردی در ایران باستان - نام کوهی در همدان
- الهام: وحی - سروش خداوندی - توفیق دادن - تلقین کردن
- الله داد: خداداد نام مرد در ایران امروز
- الله قلی: نام روستایی، از خانهای ازبک
- الله قلیخان: حاکم کرمانشاه در عهد زندیه
- الله وردی: خدا داده - عطا کرده

- الهیار: دوست خدا - (الهیار صالح مرد سیاستمدار معاصر)
- الهیارخانی: ایل بزرگی در حوالی کرمانشاه (باختران)
- ایاس: نام پیامبری - پسرزاده سام بن نوح
- اماوند: نیرومند، دلیر، شجاع - پیروزمند
- امراالله: فرمان خدا، نام مرد - روستایی در تبریز
- ام البنین: مادر گرامی امام هشتم - (امام رضا (ع))
- ام حبیبه: همسر پیامبر و دختر ابوسفیان
- ام حکیم: دختر عبدالمطلب
- ام سلمه: همسر پیامبر - دختر فتحعلی شاه قاجار
- امرداد: بی مرگی - جاودانگی - نام یکی از امشاسپندان - نام ماه پنجم سال خورشیدی
- امرو: نام بهدینی در فروردین یشت
- امد: (اماد - آماده) نام مؤبدی است در «الفهرست»
- اماردیاك: نام پسر «منسترات» سگایی
- امایاك: (آمایا کوس) نام مردی سگایی
- اماستریس: نام مردی پارسی که در سالامین کشته شد
- اماسیس: نام سردار آریاند است
- امسپاد: دارنده سپاه نیرومند
- امشاسپند: جاویدان مقدس - فرشته - ملك
- ام فروه: نام مادر امام جعفر صادق علیه السلام
- ام كلثوم: فرزند حضرت پیامبر اسلام
- امهوسپند: (امشاسپند) فرشته

- امونت: توانا - زورمند - نام فرماندار طبرستان در زمان اسکندر
- امه: نیرومند - فرشته فیروزی
- امید: (پهلوی امیت) نام پدر آذرپات - آرمان - آرزو
- امیدوار: نام پسر خواستان دیلمی از سرداران مازیا
- امیر: فرمانروا - شاه - سلطان - خلیفه
- امین: امانت‌دار - راستگو - برادر مأمون خلیفه
- امینه: نام دختر امام حسین (ع)
- اناستوخ: نام یکی از پسران ایرج
- انافس: نام پسر هوتن
- انهتیا: پاک، بی آلاش - فرشته نگهبان آب
- انبار: همتا - شریک - رفیق
- اندریمان: (اندریمان - وندریمان) نام برادر ارجاسب (شاهنامه)
- اندمان: نام یکی از سرداران خسرو پرویز
- اندیان: نام سرداری در عهد خسرو پرویز
- اندیشه: فکر - تعقل و تأمل - ترس، بیم
- انسی: همدم - آشنا
- انسیه: خو گرفتن - الفت نمودن
- انکس: نام بهدینی در فروردین یشت
- انگهیو: نام پاکدینی در فروردین یشت
- انور: روشن‌تر - نورانی‌تر
- انوش: بی‌مرگ - جاویدان - (انوشا - انوشک) نام دختر مهرداد
- ششم

- انوش آزاد: (انوشزاد) فرزند خسرو پرویز
- انوش تکین: نام پدر قطب الدین محمد خوارزمشاه
- انوشکزاد: کسی که بی مرگ زاده شده است - نام پسر خسرو
- انوشروان: صاحب روح جاوید - نام خسرو اول ساسانی
- انوشه: خوش - خرم خوشحال - آفرین
- انوش هوسرو: نیک نام - جاویدان - نوش خسرو (نام خاص)
- انوشیروان: پسر قباد پسر فیروز - بیست و سومین شاه ساسانی
- انیژ: گیاهی ست که آنرا بوی مادران گویند
- انیسه: همبازی دوران کودکی پیامبر اسلام در شهر مدینه
- اوئیغم تستور: نام پدر بزرگ ارزونت در فروردین یشت
- اوارشتری: نام پاکدینی در فروردین یشت
- اوارش: نام پسر اردشیر سوم
- اوپدرام: نام پدر آترین که در خوزستان خود را شاه خواند در روزگار داریوش
- اوتانا: نام یکی از یاران داریوش یکم - بمعنی دارنده اندام زیبا
- اوته بر: دارنده هوش - از نامهای ایران باستان
- اوته فردات: فرماندار تبرستان در روزگار داریوش سوم
- اویتونی: نام پسر ویتکوی در فروردین یشت
- اوخشن: نام پسر ویدیسروه در فروردین یشت
- اوخشیت ارت: پرورنده قانون مقدس - در فارسی هوشیدر
- اوخشیت نمه: پرورنده نیایش - در فروردین یشت
- اورتر به: نام بهدینی در فروردین یشت - بمعنی جشن آرا

- اورداد: نام یکی از سرداران کورش بزرگ
- اورگام: نام پسر داریوش هخامنشی
- اورگئو: نام پدر ارزونت که در فروردین یشت بند ۱۲۵ آمده
- اورمزد: (اورمز - هرمز) نام پسر و جانشین شاپور نخست - ساسانی
- نام پسر و جانشین نرسی - نام ستاره مشتری - نام روز اول
- هرماه خورشیدی - نام فرشته ایست
- ورمزداد: معادل خداداد فارسی - عطا الله عربی -
- اورمزدپناه: خدائنگهدار - نامی امروزی در بین زردشتیان
- اورمزدیاد: (هرمزد یار) خدایار - نام امروزی
- اورند: نام پدر لهراسب - فروشکوه
- اورنگ: تخت شاهی - نام فرستاده پادشاه کشمیر به یمن - عقل و دانش
- اورنگی: نام آهنگی از موسیقی ایران باستان - نام سی ام باربد
- اورخش: نام پسر سایوژ دری از بهدنیان در فروردین یشت
- اوروذو: نام پاکدینی در فروردین یشت
- اوروگندسپ: نام سومین نیای اشو زرتشت
- اوریا: نام جد مادری حضرت سلیمان (ع) - لقب ادریس پیامبر
- اوزو: یاری کننده - نام بهدینی در فروردین یشت - یکی از پادشان
- پسر طهماسب شاه - (در شاهنامه زاب یا زو آمده است)
- اوزوارک: (فارسی آن زواره) نام پسر دستان برادر رستم
- اوزیه: نام پاکدینی در فروردین یشت بند ۱۱۹ = یعنی ستوده شده
- اوزن: زننده و شکست دهنده دشمن
- اوس: دارنده چشمه ها - آرزومند - با اراده توانا - نام پارسی

- اوساك: نام یکی از سرداران ورزیده ارد (۲۳۳۴ پیرنیا)
- اوس پئشت: نام خاندانی است که در بند ۱۲۶ فروردین یشت آمده است
- اوس پستنو: گرد بر انگیز - نام پدر سبتی وارزراسب، در فروردین یشت
- اوستا: اساس و بنیان - پناه و ملجأ
- اوستا پرست: بهدنیان و پیروا مزدیسنان را گویند
- اوستانه: نام سردار سغد در زمان هخامنشیان، به معنی نیک پی
- اوسد ن: ریشه اوستایی کاوس - نام پسر مزدیسن در فروردین یشت
- اوسمانر: نام بهدینی در بند ۱۲۰ فروردین یشت
- اوسن: کاوس
- اوسناك: نام بهدینی در بند ۱۱۷ فروردین یشت
- اوسیج: از پیشوایان دیویسنا (گاتها - یسنا ۴۴ بند ۲۰)
- اوسینمه: نماز گذار - نام بهدینی در بند ۱۱۳ فروردین یشت
- اوشتاذنت (اشتاژند) نام بهدینی است در بند ۱۱۶ فروردین یشت
- اوشتر: نام پسر سذنه در فروردین یشت
- اوشنر: نام بهدینی است در فروردین یشت
- اوکاترس: نام برادر داریوش سوم
- اولاد: نام پهلوان و مرزبانی است در زمان رستم (در شاهنامه)
- اویه: نام پسر سپنگه که در بند ۱۲۳ فروردین یشت آمده است
- اهرا-احرا: (؟) نام پدر ابوجعفر زرتشتی است
- اهرمزدات: (هرمزداد) نام پدر موتان فرخ نویسنده نامه پهلوی شکند
- گمانیک و جار (۱۶۴ یشتها ۲)
- اهرن - (اهریمن؟): نام داماد قیصر روم

- اهرن: نام برادر زن گشتاسب
- اهون: «اهومن بن اعین» دانشمند معروف صدر اسلام
- اهور: سرور - نام تیرانداز نامی است
- اهورا- (اهورا مزدا): رجوع کنید به ارمز
- اهوراپات: خدایار - نام یکی از سرداران داریوش سوم
- اهوراپرست: نام برادر کئومات. اومغ بزرگ بود
- اهوراداد: خدا داد - آفریده خدا -
- اهورافر: نام یکی از هخامنشی - دارنده فرایزدی
- اهورافرین: همان اهورافر - دارنده فرایزدی
- اهورایی: بهدین و مزداپرست باشد
- اهوز: نام تیراندزی در زمان انوشیروان
- اهوستا: از نامهای ایران باستان
- اهومستوت: کسیکه نماز بجای می آورد - نام پدر سینا یکی از نخستین پیروان اشوزردشت - در فروردین یشت
- اهون: از دوستان اردهاک بوده است
- ایاز- (ایاس): نام غلام ترك سلطان محمود غزنوی است
- ایازم یازدهمین نیای زرتشت نبشته بخش ۳۲ بند ۵ دیکرد
- ایبار: نام مهتر داریوش - نام شوهر دختر کامبوزیا
- ایدرن: نام یکی از سرداران هخامنش
- ایدون: نام یکی از بزرگان روزگار هخامنشیان
- ایران: نام پسر هوشنگ - منسوب به آریا، مسکن آریائزدان
- ایران بان نام پسر هوشنگ - نگهدار ایران -

- ایران بانو: نام زنان در پارسی دری
ایران بانی: ایران مداری باشد
ایران شهر: شهری در سیستان و بلوچستان
ایران بخش: از ایران بخشش یافته
ایران بوخت: رستگاری یافته از ایران
ایران پناه: از نامهای زرتشتی امروز
ایران خروه: نام مؤبدی در هنگام ساسانیان
ایران شاه: نام مردی است در ویس و رامین - شهری در کردستان
ایران یار: از نامهای زنده امروزی
ایران دخت: دختر ایران نام مرکب و مصطلح
ایران مهر: نام مرکب
ایرج: نام پسر فریدون - یاری دهنده آریایی ها
ایزد: خداوندگار - آفریدگار - در خورستایش
ایزد بخش: یزدان بخش - خدا بخش - عطا الله
ایزد بد: نام یکی از سرداران زمان هخامنشی
ایزد پناه: نام یکی از سرداران هخامنشی
ایزد داد: از دانشمندان روزگار اردشیر بابکان
ایزد شاه: نام یکی از شاهزادگان غزنوی است
ایزد گمشپ: خداپرست - نام یکی از امیران بهرام چوبین
ایزد یار: نامی در ویس و رامین - فرزند مسعود غزنوی
ایسبار: نام یکی از شهریاران ایران ماد است
ایسپهر: نام یکی از فرزندان کیخسرو

ایسداستر: بزرگترین پسر زرتشت در فروردین یشت

ایسرابان: نامی از عهد باستان

ایسونت: نام پسر وراز و از نخستین پیروان زرتشت

ایسور: رجوع کنید به اسوار

ایشا: نام پدر حضرت داود پیامبر

ایشاع: نام خواهر حضرت مریم (ع)

ایشتویگو: نام آخرین پادشاه ماد

ایکسابات: خداوند توانایی - یکی از سرداران کمبوجیه

ایلا: نام پسر افراسیاب

ایلیا: لغت سریانی - نام یکی از پیامبران بنی اسرائیل

اینتافرن: نام یکی از بزرگان عهد کمبوجیه (پرنیا)

اینگهد: نام پدر ویونگهان ویونگهان پدر جمشید

ایواستی: نام بهدینی در فروردین یشت به معنی آهنبین استخوان

ایوب: بمعنی برگشت بسوی خدا - نام یکی از پیامبران نمونه صبر

وفضیلت در قرآن مجید -

ایوت: نام بهدینی است در فروردین یشت بند ۱۱۷

ایوز: آراسته - پیراسته

ایوسرزو: نام پاکدینی در فروردین یشت

ای‌ی‌باز: نام یکنفر پارسی است در زمان داریوش بزرگ

ب

- بنش تستور: نام بهدینی است در بند ۱۲۵ فروردین یشت
- باب: فرزند «تیگران» داماد آستیاگ - به معنی پدر است قسمت
- بخش - درخانه - دروازه -
- بابا: باب - پدر - پدر بزرگ - پیرمرد کامل - در فارسی نام
برای مرد
- بابا آدم: آدم ابوالبشر
- بابانوئل: در نظر کودکان مسیحی پیرمردی است که ریش انبوه و سفید
و جامه سرخ رنگ دارد و در شب عید میلاد مسیح انواع
اسباب بازی و شیرینی برای کودکان ارمغان می آورد به عنوان
عیدی
- بابك: (مصغرباب) - پدر كوچك - پرورش دهنده و تربیت کننده نام
پسر ساسان که در زمان اشکانیان در بخشی از پارس پادشاهی
داشت - نام میهن پرست نام آور (بابك خرم دین)
- بابكان: منسوب به بابك -
- بابوی: پدر جان - نامی معروف در زمان خسرو پرویز ساسانی

- بابونج- بابونه: نام خواهر تهمیح (طبری)
- بابهای: نام استاندار نصیبین در زمان ساسانیان
- باترون: نام مؤبدی بوده است در زمان انوشیروان ساسانی
- باتیر: نام ششمین نیای زردشت
- باتیس: (بتیس) نام دژبان غزه در هنگام داریوش سوم
- باجه: نام هیر بدی است که در سال ۸۴۷ یزدگردی در یزد میزیسته
- باختر: به معنی مغرب
- باختریان: (باکتریان) منسوب باختر
- باد: نام دلیری کردنژاد است (یوستی)
- باداسب: دارنده اسب بادپای - از نامهای ایران باستان
- بادام: نام پسر شمیران پادشاه هرات
- بادرام: کشاورز
- بادشاه: نامی زردشتی از قدیم
- بادان: نام یکی از سرداران خسرو پرویز - پاداش و جزای نیکی
- بادان فیروز: نام شهر اردبیل در روزگار فیروز
- بادران: نام فرشته به حرکت در آورنده باد
- بادوسپان: نام بنیان گذار پادشاهی بادوسپانیان در سالهای ۴۰ تا ۷۵ هـ.
- ق در رویان و نور و کجور
- باذان: نام پسر ساسان
- باراد: نام کسی است که در زمان شاپور یکم میزیسته (در کتیبه کعبه زردشت دیده می شود)
- باربد: نام نوازنده و رامشگر نامی دربار خسرو پرویز ساسانی

(پرده‌دار)

- بارمان: نام سرداری از لشکر افراسیاب (شاهنامه)
- بادوخ: کاتب و دوست ارمیای پیامبر
- بازیار: بازدار - میرشکار - شکاریار - صیاد
- بازیان: برزگر
- بازیره: پاره‌ای از شب
- بازه: نام یکی از سرداران پارسی اردشیر هخامنشی
- باستان: قدیمی - دیرینه
- باستی: فروتنی، در فارسی دری عنوان رجال است
- باعورا: نام پدر بلعم که زاهدی مستجاب الدعوت بود در زمان حضرت موسی (ع)
- بافرغ: نام مؤبد مؤبدان آتشکده آذر گشسب
- بافرغ: پرفروغ، نام مؤبدی در روزگار ساسانیان
- باقور: شکافنده - گشاینده - وسعت دهنده - لقب امام پنجم شیعیان
- شهادت سال ۱۱۴ ه. ق
- باقرخان: سالار ملی هم‌رمز و همکار ستارخان سردار ملی
- باسمای: نام یکی از بزرگان روزگار داریوش
- باسمایا: نام پسر آرتوننت (۵۵۹ پیرنیا)
- باسمبان: باغبان، نام فرماندار بابل در روزگار هخامنشی
- باسمواس: نام کسی که اردشیر سوم هخامنشی را زهر داد
- باسمه: نام یکی از سرداران هخامنشی (پیرنیا)
- بالوی: نام یکی از سرداران خسرو پرویز

- بامداد: نام پدر مزدك - آفریده فروغ - پگاه، صبحگاه
- بامداد گشسب: نام پسر آذر گشسب از سرداران خسرو پرویز
- بامس: در زبان دری فارسی مادر بزرگ (گ)
- بامشاد: نام نوازنده نامی روزگار ساسانیان
- بامی: منسوب به بامیان بلخ (ع)
- باندك: نام پدر زرواندات که در زمان شاپور یکم میزیسته (گ)
- بانگه: نام بهدینی در بند ۱۲۴ فروردین یشت (گ)
- بانو: زن، خانم، (ملکه)
- بانو گشسب: نام دختر رستم (ن)
- باو: نام پسر شاپور پسر کیوس پسر غباد برادر انوشیروان (گ)
- باوند: از اسپهبدان مازندران و سردودمان باوندیان (گ)
- باوه: در اوستا باونگه نام پسر ساونگهنگه در فروردین یشت (گ)
- باهرام: همان بهرام است (گ)
- باهرام پناه: نام زنده امروزی پارسیان (گ)
- باهك: نام هشتمین نیای آذربار ماراسپند (گ)
- باهنر: هنرمند، هنرور، صاحب هنر
- بایربد: نام پسر آبادان از بهدنیان یزد (گ)
- بایك: نام مردی بوده است (ن)
- بایمان: خازن، حافظ و نگهدارنده اوراق مدون
- بتول: پارسا - پاکدامن - نورانی - لقب حضرت فاطمه (ع)
- بت آرا: آرایش دهنده بت (کلمه مرکب)
- بجرم: نام کسی در سنگ نوشته کوه کهنوی (گ)

- بحریه: لقب اسماء همسر جعفر بن ابیطالب - زن بحرپیما (ن)
- بحیرا: راهب و زاهدی نصرانی (ن)
- بخت: (بهضم اول) نام پادشاه خوارزم (فرهنگ شعوری)
- بختار: بخش کننده - قسمت کننده
- بخت آفرید: نام دستور فارسی از زرتشتیان (ع)
- بخت آفرین: نام پدر هیربد شهریار که در سال ۸۴۷ یزدگردی میزبسته (گ)
- بختان شاه: نام پسر ماش (گ)
- بختاور: سعادتمند، - از رجال دربار اورنگ زب شاه هند (ع)
- بخترشه: از فرزندگان گودرز (تاریخ طبری) گ
- بختگان: نام پدر بزرگ مهر وزیر انوشیروان ساسانی (گ)
- بختیار: خوشبخت، نیک اختر، جوان بخت
- بختک: (بضم اول) نام پدر بزرگمهر وزیر انوشیروان (ع)
- بختیزد: بخت ایزد: نام یک شخصیت روحانی باستانی است (ع)
- بخرد: هوشمند، هوشیار، خردمند
- بخشا: از نامهای روزگار هخامنشیان (گ)
- بدخشان: نام پدر سلمان به نوشته حمزه (گ)
- بدرام: خوش و خرم، همیشه و مدام (ع)
- بدره: نام یکی از سرداران خشایار شاه (گ)
- بدر: ماه کامل، - بدرالنسا خانم همسر فتحعلی شاه (ن)
- بدری: ماه تمام و دو هفته بودن، جای نگهداری پول، (ن)
- بدیع: نوکننده، نوپیدا شده، زیبا - با طراوت
- براتور: نام یکی از سرداران ارجاسب و کشنده اشوزردشت (گ)

- براز: برازندگی - زیبایی - آراستگی (ع)
- برازان: بلند (گ)
- برازد: نام یکی از هفت خدیوآن از کشور خونیرس (گ)
- برازمان: بلند اندیشه (گ)
- براسب: دارنده اسبهای بلند (گ)
- برانوش: مهندس سپاه روم در زمان شاپور اول ساسانی (ن)
- براهیم: ابراهیم - ابراهیم خلیل الله پیامبر پدر اسماعیل
- برتاس: نام پهلوانی، نام ولایتی (ن)
- برته: نام پسر کوچک کوروش - نام سرداری در دوران هخامنشی (گ)
- برتهم: نام سرداری ایرانی (گ)
- برجاسب: دارنده اسب بلند و کشید (گ) - نام پهلوانی تورانی (ن)
- برجیس: ستاره مشتری - معرب هرمزد
- برج یرشتی: نام پسر تیژیرشتی از خاندان کیانیان (گ)
- برخ: (بضم اول) شبینم - زیارتگاهی در جزیره قشم (ن)
- برخودار: از نامهای زنده امروزی (گ)
- بردان: نام اشک نوزدهم (۲۴۱۳ پیرنیا)
- بردبار: صبور، شکیبا
- بردیا: آمده درسنگ نوشته بیستون - نام پسر کوچک کوروش (گ)
- بردیامنش: نام پسر اتان (هوتن) پسر گشتاسب (گ)
- برز: نام یکی از دریا سالاران هخامنشی - (پیرنیا)
- برزارش: دارنده نیزه بلند - (گ)
- برزآذر: نام پدر پوسان وه از دادوران دوره ساسانی (گ)

- برزاسب: دارنده اسب بالابلند - گئ
- برزآفرین: نام کسی بوده است (گئ)
- برزام: نام نیای مانی به نوشته ابن الندیم
- برزداد: بزرگ داد - گئ
- برزفر: نام یکی از سرداران هخامنشی - بزرگفر - (گئ)
- برزفری: نام پسر شیرازون پسر خدایگان - گئ
- برزک: بلندپایه، باشکوه - ریشه برزو (گئ)
- برزگشپ: از نامهای دوران ساسانیان - نام بردار دری (گئ)
- برزمن: بلندمنش - (گئ)
- برزمند: نام یکی از فرمانداران ایران که براسکندر شورید (گئ)
- برزمنش: بلندمنش - از نامهای دوران ساسانیان - (گئ)
- برزمهر: از دانشمندان روزگار اردشیر بابکان - (گئ)
- برزو: بلندبالا - نام پسر سهراب پسر رستم - نام دانشمندی (گئ)
- برزونت: نام پدر دواسروت در فروردین یشت (گئ)
- برزویه: نام رئیس پزشکان شاهی در روزگار خسرو یکم (گئ)
- برزویلا: نام مبارزی بوده در لشکر افراسیاب (ع)
- برزهکار: کشاورز - فلاح - زارع (ع) - (برزگر)
- برزم: ناز و کرشمه - غنج و دلال (ع)
- برزیرشتی: دارنده نیزه بزرگ - نام بهدینی در فروردین یشت (گئ)
- برزیشنو: نام پسر ادکه در فروردین یشت (گئ)
- برزین: نام پهلوانی است ایرانی - نام پدر جهن - نام فرمانداراهاماران
- (عین) از سوی - (گئ) - نام پسر گرشاسب (ن)

- برزین داد: بزرگترین آفریده - (گ)
- برزین رام: نام مؤبدی در سده هفتم یزدگردی (گ)
- برزین شاد: نام فرماندار هرات در زمان یورش اسکندر (گ)
- برزین فر بلندفر - نام یکی از سرداران هخامنشی (گ)
- برزین گروس: نام دانشمندی است در هنگام زردشت - نام مؤبدی (گ)
- برزین گشپ: از نامهای دوران ساسانیان (نامه تنسر)
- برزین مهر نام یکی از پهلوانان شاهنامه - نام آتشکده گ
- برزین سود: از نامهای اوستایی گ
- برسام نام یکی از سرداران یزدگرد ساسانی (گ) فغفور چین (ع)
- برم: يك شخصیت تاریخی خراسانی - تره شاهی
- برمایون: نام برادرث فریدون پیشدادی (گ)
- برمایه: ماده گاوی که فریدون را شیر شیر داد (ع)
- برمک: نام وزیر شیروی ساسانی (گ) - فرزند جاماسب - نگهبان
نوبهار (ع)
- برمن: نام یکی از پارسایان در فروردین یشت (گ)
- برنا: جوان - ظریف - خوب - نیک
- برند: تیغ و شمشیر آبدار (ع)
- برو: بروزن سرو - ستاره مشتری - ماه (ع)
- بروسا: نام پدر بهرام از مؤبدان یزد نیمه دوم سده نهم یزدگردی (گ)
- برومند: بارور - برخوردار - کامیاب
- برهان: (بضم ب) - حجت -
- برید: پیک

- برین: فلك الافلاك - باد صبا - نام آتشکده (ع)
- بوزانوش: نام سرداری است (گ) سردار رومی در عهد اردشیر (ن)
- بوزکار: (بوزکار) نام شاهزاده‌ای خوارزمی است (ع)
- بزرگ: نام مقامی است در موسیقی - از نامهای زردشتی
- بزرگ‌امید: نام دانشمندی که استاد و پرورنده پرویز پسر انوشیروان (گ)
- بزرگ‌امیدکیا: دومین فرمانروای اسماعیلیه ایران جانشین حسن صباح
- بزرگ‌داراب: نام پسر بهمن اسفندیار - از نامهای دساتیری - (گ)
- بزرگ‌سود: نگاه کنید به: برزین سود
- بزرگ‌فر: دارنده فر بزرگی
- بزرگ‌مهر: بزرگ‌مهر - بوزرجمهر - نام دستور انوشیروان (گ)
- بزغش: لقب شیخ نجیب‌الدین علی شیرازی است (ع)
- بزم: مجلس جشن - نام دهی از بوانات - (ن)
- بزم‌آرا: نام دختر فتحعلی شاه قاجار
- بزیا: از نامهای زردشتیان
- بزیت: نام ستاره‌شناس نامی در روزگار مأمون خلیفه عباسی (گ)
- بساک: نام یکی از سرداران خشیار شاه - نام پسر اردوان - (گ)
- بسام‌گرد: نام یکی از خوارج (تاریخ سیستان)
- بستان: گلزار - گلستان
- بستام: نام برادر زن هرمز چهارم ساسانی - نام سرهنگی از سپاه بهرام گور (گ)
- بستک: بستکوس: نام شخصیت تاریخی باستانی سکائی است (ع)
- بستگر: نام کسی است در روزگار ساسانیان (گ)

- بستور: (بستوری) - جوشن بسته - نام پسر زیر برادر زاده
گشتاسب (گ)
- بسترماسک: نام پسر اسقف «آدیابن» بوده است (ع)
- بسد: مرجان، حجر شجری است (ع)
- بسدس: نام يك شخصیت سکایی در عهد باستان است
- بسوس: نام ساتراپ خراسان در روزگار خشایار شاه
- بسیم: خوش، خوش مزه، ولدت
- بستام: وستام - معرب گسته‌م، نام دائی پرویز
- بشارت: مزدگانی - خبرخوش - نوید
- بشاش: مرد خنده‌رو، خوش و تازه‌رو - شکفته
- بشوتن: نام برادر اسفندیار
- بشیر: بشارت‌دهنده - مژده‌آورنده - مژده‌رسان
- بطلیموس: نام پادشاه - نام حکیمی یونانی - روشنایی
- بغابازو: نام یکی از سرداران زمان هخامنشی - دست‌خدا
- بغابوخش: آزاد کرده خدا - سپهسالار ارتش ایران در اروپا
- بغابیغ: نام پدر ویدرن به‌نوشته داریوش (گ)
- بغابای: نام پسر اردشیر دراز دست
- بغابت: نام اودر (عمو) زاده داریوش بزرگ - گ
- بغادرش: نام سرداری بوده در روزگار داریوش سوم
- بغافرنا: نام شانزدهمین پادشاه ماد - به‌معنی دارای فرخدایی
- بغبد: نام یکی از سرداران داریوش
- بغبوخت: نام سپهدار اردشیر هخامنشی که مصر را به فرمان او گرفت

- بغ بوخش: نام یکی از سرداران داریوش
- بغتانه: نام پسر اردشیر سوم
- بغتوس: نام یکی از سرداران هخامنشی
- بغداد: خداداد - نام یکی از سرداران ایران در زمان هخامنشی - نام پسر بغ کرت که در نیمه دو سده سوم پیش از میلاد میزیسته
- نام پسر واردایت همزمان شاپور - نام شهری در کنار دجله
- بغ دوست: دوست خدا - از نامهای دوران هخامنشی
- بغ راز: نام یکی از بزرگان پارس در هنگام ساسانیان
- بغ زاد: داده خدا
- بغ ساء: توانایی خدا - نام یکی از سرداران هخامنشی
- بغ فر: فرخداد - یکی از بزرگان هخامنشی
- بغ کرت: نام یکی از شاهان پارس در دوران مقدونی
- بغ تخت: نام پسر فرناك و دریا سالار ایران در روزگار اسکندر
- بغیا: نام پسر فرناك و دریاسالار ایران
- بكتاش: جلوه كن، - بزرگ ایل و طایفه - نام پادشاهی ازخوارزم
- بگك: از ریشه یونانی - خداوند
- بگابان: از نامهای ایران باستان در زبان اوستایی
- بگاپات: نام یکی از سرداران ایران در زمان هخامنشی
- بگاداد: نام یکی از سرداران ایرانی روزگار هخامنشی
- بگادوست: نام یکی از سرداران ایرانی - خدادوست
- بگاش: نام یکی از مردان هخامنشی
- بگداتی: بغداد - نام يك ایرانی در سنگ نوشته سارگون پادشاه آشور

- بلاش : = بلاش = ولاش = ولخش (رومیه‌ها آنرا ول گرس نوشته‌اند)
 - نام اشك ۲۲ = بلاش یکم - نام اشك ۲۵ و ۲۶ = بلاش
 دوم و سوم - نام اشك ۲۷ و ۲۸ - نام نوزدهمین پادشاه
 ساسانی
- بلال: متحمل سختی شدن - آب - خیرونیکویی - نام اذان‌گوی
 پیامبر اسلام
- بلبل: هزارستان - نام پرنده‌ای خوشخوان مشهور در ادب و شعر
 فارسی
- بلقیس: نام ملکه یمن که پایتختش شهر سبا بود ، در روزگار حضرت
 سلیمان
- بلور: سنگی است سفید و شفاف - نام زن ایرانی معاصر
- بلیان: نام حضرت خضر پیامبر (ع) که برادرزاده‌اش الیاس پیامبر است
- بلیمان: از نامهای امروزی زرتشتیان
- بلیوان: از نامهای زرتشتیان در گذشته - دارای فکرقوی
- بمان: از نامهای زنده امروزی
- بنان: سرانگشت - سرانگشتان - باغچه سبز و خرم
- بنداد: در زبان پهلوی و نداد
- بنداد هرمز مرد: (وندا هرمز) نام پدر بهزادان (ابومسلم خراسانی)
- بندار: از نامهای زنده امروزی زردشتیان ایران
- بندآرایش: نام پسر بنده شهریار بهدینی از خراسان
- بندش: نام کسی است در سنگ نوشته کوه کنه‌ری در هندوستان
- بندوی: کسیکه پس از برکناری هرمز تاج شاهی توسط او برای پرویز

- که در آنوقت در آتشکده بزرگ آذربایجان میزیست فرستادند
 و او را پادشاهی خواندند - نام یکی از سرداران خسرو پرویز
 بنده شهریار: نام پدربند آرایش بهدینی از مردم خراسان
 بنشاد: شاد بنیاد - از نامهای زننده امروزی زردشتیان
 بنفشه: گلی ست معروف و طبیعت آن سرد است
 بنیامین: ابن یامین - نام برادر حضرت یوسف (ع)
 بو بار: نام کسی است که در روزگار خشایار شاه به کندن کانال گماشته شد
 بو باش: نام یکی از خواجگان داریوش
 بو بك: دختر و دوشیزه - هدهد - مرغ سلیمان
 بو تراب: در اصل ابو تراب - بمعنی پدر خاك - کنیه حضرت علی (ع)
 بو بار: نام یکی از سرداران داریوش سوم
 بو تیمار: نام مرغی است که او را غم خورك می نامند
 بوداسب: بانی آئین صابئین معاصر طهورث پیشدادی
 بوجسروه: رستگاری دهنده نامور - نام بهدینی است در فروردین یشت
 بوجه: رستگاری یافته - نام یکی از بزرگان هخامنشی
 بوجیه: نام یکی از بزرگان هخامنشی
 بوخت آفرین: نام زنان هم بوده است - نام یکی از مؤبدان روزگار انوشیروان
 بوخت ایزد: رستگاری یافته از ایزد - از نامهای دوران ساسانیان
 بوخت شاه: رستگاری یافته از شاه - از نامهای زمان ساسانیان
 بوختك: نامی در روزگار ساسانیان
 بوخت نرسی: نام پسر گیو پسر گودرز پسر گشواد
 بوخشا: از نامهای اشکانیان و ساسانیان

- بوداپس: نام معشوق زریر
- بودنای: نام کسی بوده است در طبرستان
- بوذر: نام پسر دازگرسب از بهدنیان بند ۱۰۶ فروردین یشت
- بوذرجمهر: (بزرگمهر) حکیم و وزیر انوشیروان ساسانی
- بوران دخت: (پوران دخت) نام دختر خسرو پرویز
- بورتورا: دارنده گاوهای نر - نام بهدینی است
- بورژک: نام میزبان اردشیر بابکان بنوشته نامه ارتخشتر بابکان
- بومشاه: کنیه هوشنگ پیشداری
- بویا: خوش بو - بوی خوش
- بویه: نام نیای آل بویه که از ۳۲۰ تا ۳۴۰ ه. ق. در ایران پادشاهی کردند - نام اسپهبدی
- به آئین: بهدین
- به آفرین: نام بیست و دومین نیای اسپهبد بختیار پسر شاه فیروز
- بهادر: شجاع - دلیر - متهور - قوی - پهلوان
- بهار: شکوفه - گل - معبد ودیر - آتشکده ترکستان - سہماه اول سال خورشیدی
- بهاربانو: دختران و زنان زیبا را گویند
- بهارک: نامی برای دختران
- بهاره: نامی برای دختران
- بهاسگیر: پر بها - گران بها
- بهامین: فصل بهار
- بهان: نام پسر سهل (۱۴۴ طبرستان)

- بهانه: ایراد
- بهاور: ارزش آور - پربها
- به بازو: دارنده بازوی نیک
- بهبود: نگهبان نیکی
- بهبود: نام پادشاهان هندوستان
- بهجت: سرور - شادمانی - زیبایی - خوبی
- بهداد: نیک آفرید
- بهداور: از نامهای ایران باستان - کسی که بدرستی داوری کند
- بهدوست: یار خوب - یار نیک
- به دین: (در اوستا هودین) واژه ایست که برای نامبردان زرتشتی بکار برده میشود - پیرو آئین مزدیسنا -
- بهراد: نام فرزندان «اسفندارمذ» پارسی است
- بهرام: (در اوستا: ورتراغن) - در پهلوی وره رام - در سانسکریت ورتراهن - در ارمنی و آرام - در گرجستان گورام - بمعنی فتح و پیروزی - نام پهلوانی در شاهنامه - نام بهرام یکم چهارمین شاه ساسانی - بهرام دوم - بهرام سوم - بهرام چهارم - بهرام پنجم پسر یزدگرد یکم
- بهرامشاه: نام یکی از دادوران نامی دوره ساسانیان - از دانشمندان زردشتی
- بهرام گمشب: از نامهای دوران ساسانیان
- بهرامه: جامه سبز - بیدمشک
- بهرامیان: پنجمین پادشاه ساسانی پسر بهرام
- بهرامن: یاقوت سرخ

- بهرک: نام یکی از مفسران اوستا در روزگار ساسانیان
- بهروان: نیکروان
- بهروز: (در اوستا و هورثوچه) نام مردی درویش و رامین روزنیک - روزخوب - نیکبخت - نام فرزند هور
- بهروزه: بلور کبود شفاف کم بها
- بهرون: نام ذوالقرنین
- بهرمند: کامیاب - برخوردار
- بهزاد: نام یکی از پهلوانان ایران پسر پیلروز - خوش فطرت نام نقاش مینیاتور است معروف کمال الدین بهزاد - نام حسین بهزاد مینیاتور است معاصر - نام شاعر مشهور بهزاد کرمانشانی
- بهزادان: نام اصلی ابومسلم خراسانی فرزند شیدوش
- بهزیر: نامی زردشتی
- بهست: دارنده استخوان های خوب - نامی در ایران باستان
- بهستان: نام پسر اردشیر سوم هخامنشی
- بهستون: نام پسر وشمگیر و سومین فرمانروای خاندان زیاد
- بهسود: نامی از روزگار ساسانیان
- بهسودان: نام فرمانروای دیلمان در سده سوم یزدگردی
- بهشاپور: نامی در روزگار باستان
- بهشت: نام دختران
- بهفر: دارای فر نیک - نیکفر
- بهک: نام مؤبد موبدان روزگار شاپور دوم
- بهگو: (بهگویی) نام اخترشناسی است درویش و رامین

- بهلول: مرد خنده‌روی - بزرگ طایفه - نیکوکار - عارفی مشهور -
 بهلول بن عمر صیرفی از شاگردان امام صادق (ع) که در عین
 عاقلی خود را به دیوانگی زد تا هارون الرشید او را از قضاوت
 درباره امام وقاضی شدن معاف دارد
- بهمن: (دراوستا وهومنه) خوب منش - نام پسر اسفندیار -
 بهمنش: دارای منش نیک - دارای اندیشه خوب
- بهمن یار: نام مصحح تاریخ بیهقی
- بهنات: (بهناد) نام پسر جاماسب برادر قباد ساسانی
- بهنام: نیک نام، خوش نام
- به نیا: نیک نژاد
- بهناز: خوب ناز
- بهنود: نام شاهان هند
- بهی: نیکویی - خوبی - بهتری - کیش یزدان پرستان
- بهی کیا: نام پدر بهدین شاپور
- بهین: بهترین - نیکوترین - حلاج و نداد
- بهینه: گزیده و انتخاب شده
- بیادش: (کی بیارش) در شاهنامه این نام از مین آمده
- بی بی: زن نیکو - خاتون و خانم خانه - همسر فتحعلیشاه قاجار
- بیان: پیدا و آشکار - درنده‌ای که دشمن شیر است
- بی تا: بی مانند - بی نظیر - نام دختر در عصر حاضر
- بی تاب: نام شاعری در هند
- بی تخش: نام مردی است در کتیبه کعبه زردشت

- بیتک: نام پنجمین نیای منوچهر
- بیدخت: ستاره زهره - شاهزاده خانم
- بیداسپ: نام چهارمین نیای کی گشتاسب
- بیدرفش: پرچمدار - نام پهلوانی از لشکر ارجاسب
- بیدل: نام شاعر پارسی گوی هند و شاعری در سده ۱۳ کرمانشاه
- بیرزد: نام یکی از خدیوانان جاویدان
- بیرشن: نام بهدینی است در فروردین یشت
- بیژن: نام پسر گیو خواهرزاده رستم عاشق منیژه دختر افراسیاب
- بیژنگ: بی رنج - بی زنگار
- بیستان: نام پسر وهوک
- بیستون: نام پدر نام آور و نیای شهر اکم از اسپهبدان
- بیك: پهلوانی در عصر شاه طهماسب
- بیغم: دختر شاه عباس صفوی - همسر فتحعلیشاه قاجار
- بینا: صاحب چشم - ماه در لغت زند و پازند -
- بینش: قدرت دید - بینایی
- بیورد: نام شهری - نام مبارزی هم پیمان افراسیاب
- بیوراسب: نامی دیگر از دهاک و ضحاک
- بیوک: زن نوشوی کرده که در شمال بیوک آغا گویند
- بیوندنگه: نام پدر اشاونگهو در فروردین یشت

پ

پشته:: نام پدر نزاری در بند ۱۱۵ فرورین یشت - نام پدر
اوسمانر

پئی تی ارشونت: نام بهدینی است در بند ۱۰۹ فروردین یشت

پئیتی درات: نام بهدینی است در فروردین یشت

پئیتی رام: نام پسر هوتن (انانس) گردونه ران خشایار شاه

پئیتی وسپ: نام نیای زردشت

پئیر یشتور: نام پدر جرودنگهو در فروردین یشت

پاروه: نام ناوبان نامی است در هنگام شاه فریدون در آبان یشت

پاباس: نام پسر فرناگ است

پاپا: نام شخصیت سکایی، فرزند آزیاس - بمعنی پدر (بابا)

پابك: (بابك) پدر اردشیر اول ساسانی

پات: (پاد) نگهبان

پاداش: جزا، جزای خیر

پادافره: نام دختر ویشناسب - بازخواست و پرسش

پاپ: پسر ارشك سوم پادشاه اشکانی ارمنستان

- پاتخسرو: نام برادر زریر پسر لهراسب
- پاتخشروب: نام بهدینی است در زردشت نامه
- پاتزند: نام یکی از بزرگان اشکانی - خداوند دانش
- پاتفره: نام نیوزار (نوذر) از کیانیان
- پاتك: (پتك) نام پدرمانی
- پاچهر: نامی کسی در کتیبه کعبه زرتشت در زمان اردشیر بابکان
- پادسروپ: نگهبان نامورحی - نام افسانه شاه کیخسرو کیانی
- پادوسپان: نگهبان - نام پسر کوچک گیل گاوباره
- پارت: نام قبیله اشکانی - قهرمان جنگجو
- پاتارمازیویس: نام پسر پاپا دوم
- پارتامسپاد: نام کسی است از دودمان اشکانی
- پاردیک: نام پدر بزرگ ساسان
- پارراکس: نام کسی که در روزگار گودرز اشک بیستم میزیسته
- پارس نام یکی از نبیرگان هوشنگ پیشداری - منسوب به قوم پارس
- از نژاد آریایی - نام سرزمین پارس
- پارسا: پرهیزکار - متقی - خدای ترس
- پارسامیا: زیدی از گیلان است (تاریخ ظهیرالدین)
- پارمیدا: نام دختر بردیا
- پارسیاتیدا: نام خواهر داریوش دوم
- پاریوس: نام یکی از شاهان کوشان زمان ساسانیان
- پازینه: نام بهدینی است در بند ۱۱۷ فروردین یشت
- پاساک: نام برادرزاده داریوش بزرگ

- پاسبان: نگهبان - پاسدار
- پاسپار: لگدکوب
- پاسفرد: نام کسی در کتیبه کعبه زردشت در روزگار شاپور یکم
- پاسدار: نگاهبان - مراقب - پاسبان
- پاشنگ: خوشه انگور - خیاری که برای تخم نگهدارند
- پاکان: فرشتگان و حاملان عرش اعلی
- پاکباز: کسی که چیزی دیگر برای باختن ندارد
- پاکدل: بی ریا - منزه
- پاکر: نام اشک ۲۳ - نام پسر ارداشک سیزدهم -
- پاکزاد: از نسل پاک - پاک گهر - زاده پاکی
- پاکور - پاکوروس: سردار نامدار تیگران پادشاه ارمنستان ایران قفقوز
- پاکویه - پاکویه - باباکوهی: شیخ کبیر باکویه، که در افواه غلام بابا - کوهی شده است
- پالیزبان: داعی کبیر طبرستانی - حسن بن زید علوی - آهنگی در موسیقی
- پاو: نام پسر شاپور سردودمان اسپهبدان باوندی در طبرستان خاوری
- پان ته آ: نام زن بسیار زیبای شوشی که مادی ها او را برای کوروش گذاشتند
- پایدار: پابرجا - ثابت - جاودان
- پایمرد: یاری دهنده کمک کننده - مددکار
- پایندر: نام سرداری از ارمنستان باستان
- پاینده: همیشه جاوید - با دوام - ابدی - استوار - ثابت
- پایگار: فرمانروای ایرانی در گرجستان بوده است

- پتاسک: نام یکی از بزرگان هخامنشی
- پتشخوار: لقب کاووس برادر بزرگ خسرو (نامه تنسر)
- پتنیه: نام خاندانی است در آبان‌یشت
- پتوگرت: نام یکی از شاهان پارس در دوره مقدونی
- پتیرسب: نام پدر بزرگ اشوزردشت (یشتها ۲)
- پدرام: نام نبیره سام - بدرود - شادباش - آراسته - پاینده
- پدر بوخت: نام پسرماهیاری در کتیبه کوه کنهری
- پدم: نام پسر رامیاد یکی از مؤبدان پارسی
- پرات: از نخستین پیروان زردشت، در فروردین‌یشت
- پرارین: خوب، نیکو
- پراهام - پرهام: نامی پارسی - معرب آن ابراهیم
- پرتاب: دارای تاب و توانایی
- پرتو: فروغ - روشنایی - شعاع - نور
- پرتوورشت: نام برادر شاه گشتاسب
- پرچم: درفش - دم‌گاو دریایی
- پرخیده: رموز و اشارات - ایما - اشاره
- پرخو: نوعی انبار برای ذخیره غله - شادمانی بریدن شاخه‌های زیادی
- پرداد: نخستین قانون‌گذار = (پیشداد)
- پرستار: نام مؤبدی در استان‌نشین بهارهند
- پرستو: نام پرنده‌ای است کوچک که در بهار و تابستان ظاهر می‌شود
- پرشاسب: دارنده اسبهای گرانبها
- پرشان: رزمجو

- پرشت: پر آرزو
 پرشت گئو: دارنده گاوهای سپید و سیاه
 پرشتنت: نبرد کننده
 پرئ: ستاره سهیل
 پرگزاسب: نام یکی از سرداران کبوجیه
 پرمايه: نام برادر شاه فریدون پیشدادی
 پرموده: پسر ساوه شاه (پرمده هم ثبت شده)
 پرمون: آرایش
 پرمزید: نام مرد در بین زردشتیان یزد
 پرند: بافته ابریشمی، حریر ساده - پرنیان
 پرندئک: پشته وتل میان دشت
 پرندوش: پریشب
 پرنگئ: برق شمشیر وتیغ - نام پسر سام به نوشته بخش ۳۵ بندهشن
 پرنیان: حریر منقش - دیبای چینی - پرده نقاشی
 پروا: فراغت آرام - صبر - نام فرستاده خسرو ساسانی بدربار روم
 پرواز: پریدن - پرگشادن
 پروازه: توشه‌ای که باغ میبرند
 پرواس: پرواز - رستگاری
 پروانك: پروانه - حیوانی که پیش از حمله شیر صدا می‌کند تاحیوانات
 فرار کنند
 پروانه: جانوری است که خود را به شعله شمع یا چراغ میزند - دلیل
 رهبر

- پرو دسم: نام پسر داشتاغنی در فروردین یشت
- پرورتیش: پیشرو - رهبر - نام سردسته شورشیان پارت در زمان داریوش
- پرویز: (ا پرویز) شکست ناپذیر و پیروزمند - کنیه خسرو دوم ساسانی
- پروین: نام ستاره - چند ستاره کوچک نزدیک بهم معرب آن ثریا
- پرهام: نام پارسی باستانی - معرب آن ابراهیم - ابراهیم
- پری: فرشته - همزاد - حوری
- پریرز: نام پسر کیکاووس - بلند بالا
- پرچهر: زیباروی - فرشته روی - بسیار زیبا - نام زن جمشید
- پری دخت: نام دختر پادشاه چین مادر زال پدر رستم زن سام نریمان
- پری دین: نام بهدینی در فروردین یشت
- پریخ - پری رخ: خوب روی - فرشته رو - بسیار زیبا
- پری رو: پری رخ - خوب روی
- پری زاد: فرزند پری - زاده پری - نام کنیز شیرین
- پریسا: افسونگر - تسخیر کننده - پری مانند
- پریسکاس: خواجه کوروش کوچک هخامنشی
- پری شاه خانم: همسر فتحعلیشاه قاجار - مادر کیومرث میرزا قاجار
- پریوش: پری روی - فرشته روی
- پریوسک: نام یکی از شاهان کوشان در روزگار خسرو پرویز
- پزون: نام بهدینی است در فرهنگ اوستایی
- پژدو: نام نیای زردشت - بهرام پژدو از چکامه سرایان زردشتی
- پژمان: افسرده - غمناک - اندوهگین - پژمرده
- پژمان: (بضم اول) آرزو - خواهش

- پژواک: صدایی که در کوه پیچد و انعکاس پیدا کند
- پژوه: طالب - جوینده
- پژوهنده: جستجوگر - پژوهشگر
- پسارک: يك شخصیت پارسی معاصر اسکندر مقدونی
- پساک: نام پسر اردوان و برادرزاده داریوش یکم
- پشن: مرد جنگی - نام یکی از دشمنان کی گشتاسب
- پشنک: نام برادرزاده شاه فریدون پیشدادی - نام پدر افراسیاب
- پشوجنگ: نام دشمن زریر
- پشوتن: پیشکش کننده تن - فداکار - نام بزرگترین پسر کی گشتاسب
- برادر اسفندیار
- پشین: نام پسر کیقباد
- پلاش: (بلاش) نام هفدهمین پادشاه ساسانی
- پلنگ افکن: نام یکی از سرداران ایران
- پنا پند: مستشار
- پنا خسرو: پناه خسرو - نام عضدالدوله ابوشجاع (آل بویه)
- پنام: نام پزشکی در دستگاه آل بویه
- پنج بوخت: نام پسر ماهیار
- پندار: فکر و خیال - تصور
- پندان: خازن اردشیر
- پندویه: نام برادر مادر پرویز ساسانی
- پوب: کاکل مرغان
- پوپش: پوپک - هدهد

- پوپک: هدهد - شانه بسر - مرغی خوش خط و خال
- پور: پسر
- پوران: جمع پور (پسران) - جانشین
- پوران دخت: نام دختر خسرو پرویز
- پورخریک: نام پسر مادرتین که در کتیبه کعبه زردشت پورس - (فورس)
- پورس (فورس) در داستان اسکندر آمده است
- پورشب: نام پدر زردشت پیامبر ایرانی
- پورک: همسر بهرام گور
- پورمزد: صاحب پسر - گیاهی است خوشبو
- پورو برادر: دارنده برادران بسیار -
- پورو به: نام پسر زئوش در فروردین یشت
- پوروتو: نام ناموری است از خانواده اتویان
- پوروداتا: نام سومین پادشاه ماد
- پوردکیش: نخستین آموزگار کیش
- پوروذاخت: بهدینی از خانواده خشتاو
- پوروشب: نام پدر اشوزردشت - دارنده اسبان زیاد
- پوروشستی: نام پسر کوی
- پوریا: پوریای ولی - یا پهلوان محمود از معروفترین پهلوانان ایران
- پوذاها: نام خاندانی است در فروردین یشت بند ۱۲۷
- پوسانوه: فرزند نیک - یکی از دادوران نامی عصر ساسانیان
- پوسفرخ: فرزند خحسته - از بزرگان استخر در زمان شیرویه
- پولاد: نام پسر آزاد مرد - نام دلیر ایرانی در زمان کیقباد - بمعنی آهن

خشکه و آبدار - (فولاد) - آهن ناب‌پاک

پوماکسارت: نام یکی از سرداران ارد

پویا: پوینده - جستجوگر (پویان)

پویش: هدهد - شانه‌بسر - مرغ سلیمان

پویه: رفتار - دویدن - نام سرسلسله شاهان دیلمی

پهلبد: نام خنیاگر و آهنگساز نام‌آور روزگار خسرو پرویز

پهلو: نام پدرپارس - نیرومند - نیای اسپهبد سوخران

پهلوان: نام هشتمین نیای اسپهبد بختیار پسر شاه فیروز - زورمند

پهلیزک: نام پادشاه تورانی که بدست شاپور در خراسان کشته شد

پیام-پیغام: خبر-رسالت

پیآهو: آهوی پای

پیترسپ: پدر بزرگ زردشت

پیتون: نام یکی از دشمنان گرشاسب

پیته و سگراز: نام یکی از شاهان پارس در دوره مقدونی

پیتی‌زاد: نام برادر گماتای که بدروغ خود را بردیا خواند

پیرازان: شاید همان فیروزان - نامی زردستی

پیراسب: نام یکی از سرداران هخامنشی

پیراسته: پاک و صافی شده - ساخته و پرداخته

پیران: پسر ویسه یکی از سران سپاه توران

پیران‌گشسب: نام کسی از خانواده مهران و از مردم ری

پیرایش: زینت کردن - پیراستن

پیرایه: آرایش و زیور -

- پیرشهریار: نام مؤبد موبدان اورامان در سده نهم یزدگردی
- پیرزاد: (پیرزاده) زادهٔ پیر - نام داروغه هرات - شیخ - مرشد
- پیرگشوب: نام برادرزادهٔ شاپورد دوم ساسانی
- پیرمهران: نام سپهبد ایران در روزگار یزدگرد نخست
- پیرنیا: نویسنده تاریخ ایران باستان - بزرگ خاندان
- پیروز: نام برادرشاپور یکم ساسانی - فیروز - غالب - چیره
- پیروزان: (فیروزان) از سرداران نامی یزدگرد سوم
- پیروزبخت: نام یکی از کنیزکان امیر تیمور گورکانی
- پیروزبوخت: نام بهدینی دروهمن یشت
- پیروزه: نام مادر خدا بخت پارسی
- پیشداد: نخستین قانون گذار، سرسلسلهٔ پیشدادیان
- پیشرو: جلودار
- پیشکار: نام برادر کهتر مؤبد پرستار پورخورشید
- پیش‌کیه‌اتنه: نام پسر کوارزم از خاندان کیانیان
- پیش‌شیوتن: نام بهدینی در فروردین یشت
- پیغام: پیام - رسالت - وحی
- پیغامبر: پیامبر - رسول - نبی
- پیکر: کالبد
- پیل: نام حیوانی درشت‌جثه
- پیل‌افکن: نام یکی از سرداران ایران
- پیلتن: یکی از القاب رستم - درشت هیكل
- پیل‌بای: عیار ملک فارس

- پیل روز: نام پسر پیل تن - نام پدر فرخ زاد
پیل سر: نام پادشاه آشور
پلیسم: نام برادر پیران ویسه
پیمان: شرط - عهد - پیوند - قرارداد - اندازه گرفتن
پیما نه: ظرفی که با آن چیزها اندازه گیرند
پیوند: متصل - اتصال - تبار - وصل کردن شاخه درختی به درخت دیگر
پینگهر: نام بهدینی است در بند ۱۱۶ فروردین یشت

ت

- تئوروای: نام پدر فراچیه در بند ۱۱۵ فروردین یشت
- تابا: زر و طلا
- تاباك: فرمانروای چهارم در زمان اردشیر بوده است
- تابال: فرمانروای سارد در زمان کوروش بزرگ
- تابان: روشن، درخشان - فروزان - منور - تابنده
- تاباندخت: نام زن ایرانی
- تابش: روشنی - فروغ - پرتو آتش
- تابناك: روشن - درخشان - نورانی
- تابنده: تابان - پرتو افشان
- تاج: افسر - کلاهی که شاهان بر سر می گذاشتند
- تاج بانو: نام زن در فارسی
- تاجماه: نام زن در زبان فارسی
- تاجی: نام و عنوان در فارسی - نام شاعری پارسی گو درهند
- تاجيك: غیر عرب - عرب یا ترکی که در سرزمین عجم بزرگ شود
- تارا: ستاره - در فارسی نام است

- تارادخت: نامی در زبان پارسی دری
- تارخ: نام پدر حضرت ابراهیم (ع)
- تازی: نام چهارمین نبای ده آك (نامهای اوستا)
- تاژ: نام پسر فرواك برادر هوشنگ پیشدادی
- تباك: نام پادشاه جهرم در عهد باستان
- تپرسب: از نیاكان اشوزردشت
- تترویاونت: نام یکی از دشمنان شاه گشتاسب - تیره و سیاه منش
- تخت: سریر و اریكۀ پادشاهی
- تخمۀ پنیتی: نام نوزدهمین پادشاه ماد
- تخمسپاد: دارندۀ سپاه دلیر - نام یکی از سرداران داریوش بزرگ
- تخوار: نام یکی از سرداران کیخسرو کیانی
- تذرو: پرندۀ ای است حلال گوشت - (ترکی قرقاول)
- تراب: (بضم - ت) خاك - زمین - ابوتراب لقب حضرت علی (ع)
- تراسب: دارندۀ اسب تیزرو
- ترانه: جوان - خوش صورت - شاد - آهنگ - نغمه - دوبیتی
- تربه: نام زن مسیحی ایرانی
- تربه: قوس و قزح - کمان رستم
- ترخان: نام یکی از سرداران ارجاسب - نام پدر بزرگ فارابی
- ترسول: نام سلطان فاریاب
- ترشیش: نام شاهزادۀ پارسی است
- ترك: نام زندۀ زردشتی
- ترك زاد: کنیۀ هرمز چهارم، پسر انوشیروان، بیست و چهارمین پادشاه

ساسانی

- ترکش: تیردان - نام پدر مرزبان
- ترند: مرغکی است كوچك = وطواط
- ترنگ: مرغ دشتی - تذرو
- ترنگ: خوب - خوش - زیبا
- تروند: مبهه نوری - بهاره
- تریت: نام پسر سارژدري در فروردین یشت - نام پدر گرشاسب
- تریتون: ریشه اوستایی فریدون
- تریک: نام پنجمین نیای منوچهر
- تریتن تخم: نام یکی از سرداران خشایار شاه - نام پسر اردوان
- تری تهم: نام یکی از بزرگان هخامنشی در زبان پارسی باستان
- تریتیه: نام کسی است (فرهنگ اوستایی)
- تری میتوان: نام بهدینی از خاندان اسپهتمان در فروردین یشت
- تزار: نام یکی از پهلوانان توران
- تزاو: داماد افراسیاب
- تشت: ستاره شعرای یمانی - نام میکائیل از پیامبران
- تقی: پرهیزکار - ترسیده از خدا - امام محمد تقی (ع) - لقب امام حسن (ع)
- تکاور: تندرو - تیزتك
- تلكه: اتابك مظفرالدین پسر هزاراسب، فرمانروای ارستان
- تكش: ابوالمظفر تكش خوارزمشاه
- تكین: نام پهلوانی در فارسی

- تگره پات: نام یکی از مردان اشکانی - تیرنگهدار
- تلی: طلا - زر - باقی ماندن مقداری از ماه
- تلیمان: نام پهلوانی در شاهنامه - شاهزاده‌ای معاصر فریدون
- تنان- تنانس: نام یکی از حکام داریوش
- تنناک: کسیکه تنش در میان مردم تك است - نام پادشاهی بوده است
- تنجاسب: دارنده اسب نیرومند - (تنج = فشرده)
- تندر: رعد - غرنده - بانگ رعد و برق
- تندر: (بفتح اول) نام جاسوسی در سپاه تازیان
- تسر: نام مؤبد مؤبدان روزگار اردشیر بابکان که بفرمان اردشیر اوستای پراکنده را دوباره گردآوری کرد و نویسنده نامه تسر
- تنوخش: بلند بالا - بلند پیکر - بلند تن
- تنومنتر: کسیکه سراسر وجودش فرمانبرداری است
- تنها: یگانه - کسیکه همدم نداشته باشد
- تنیده: بافته شده - خموش
- توان: تاب - مقاومت
- توانا: قادر - نیرومند - مقتدر - زورمند
- توانپای: زورمند
- تواندخت: دختر زورمند
- توانه: نام پدر برته از پهلوانان ایرانی
- توتی - طوطی: پرنده سخنگو - نام زن در زبان فارسی
- توتیا: سنگی است که کوبیده آنرا بر چشم کشند
- توئك: نوعی نی - مخزن - گنجینه - نام محله‌ای

- توخره: نام پدر اوتان (هوتن)
- تور: دلیر - پارچه سوراخ سوراخ - نام پدر فرارازی - نام پسر توراسب: دارنده اسب تورانی
- توران: نام ولایتی که فریدون به پسر بزرگ خود تور داده بود
- توراندخت: دختر خسرو پرویز که بعد از شیرویه به تخت شاهی نشست
- تورج: نام پسر فریدون است که تور باشد
- تورک: نام پسر شیدسب پادشاه زابلستان از نسل جمشید
- تورنگ: خروس صحرایی - تذرو
- توزار: نام پدر میترک میر آخور، در کتیبه زردشت
- توژ: پوست درختی که برزین اسب می پوشند
- توس- طوس: زمین سخت - نام پسر نوذر یکی از پهلوانان نامی ایران
- توفان: بهم خوردگی هوا و وزش بادهای سخت - نام دوست وامق
- تهم: بزرگ - دلیر - نام پسر جاماسب
- تهماسب: (در اوستا توماسب) - نام پدر ذاب پیشدادی
- تهمتن: مرد قوی جثه - بزرگ پیکر - کنیه رستم زال
- تهمور: دارنده توان و نیرو
- تهمورس: دلیر و پهلوان - نام اولین پادشاه پیشدادی
- تهمینه: نام دختر شاه سمندگان، همسر رستم دستان
- تیر: نام ماه چهارم سال خورشیدی - فرشته نگهبان باران
- تیرداد: نام دومین پادشاه سلسله اشکانیان - آبدار مخصوص آستیاگ
- تیران: پسر اردشیر سوم

- تیترس: نام وزیر داراب - هم آوای بی ترس
 تیتیه: نام فرمانده خشیایار شاه
 تیرازه: رنگین کمان - قوس و قزح
 تیری باز: نام یکی از دوستان اردشیر دوم
 تیری میتری: نام دژبان شترکارت روزگار شاپور یکم
 تیزاسب: دارنده اسبهای تندرو - صفت خورشید در اوستا
 تیزبین: تیز چشم - دقیق - کنجکاو
 تیزپا: سریع السیر - تندرو
 تیزهوش: هوشیار - هوشمند
 تیسافرین: نام پسر ویدرن و نام یکی از سرداران داریوش یکم
 تیمور: سرسلسله گورکانیان
 تینا: گل
 تیو: طاقت و توانایی
 تیهو: پرنده ای شبیه کبک

ث

ثابت:	پابرجا - مثبت - ستاره‌ای که ساکن است - پایدار
ثاقب:	فروزان - تابان - درخشان - روشن - سوراخ‌کننده
ثانی:	دوم - از اقسام مروارید
ثروت:	دارایی - توانگری - دولت
ثریا:	ستاره پروین - پرند - پرن - مجموعه ستارگانی که به آنها پروین می‌گویند
ثریتی:	نام دختر دوم زردشت
ثمر:	حاصل - میوه - بار نتیجه - سود - فایده
ثمن:	بهاء - ارزش - قیمت - نرخ
ثمود:	نام یکی از قبایل قدیم عرب
ثمین:	گوان - گرانها - با ارزش - پربها - قیمتی
ثناء:	تحسین - آفرین - تمجید - ستایش - درود
ثواب:	اجر - وزیر حضرت داود پیامبر - مزد - پاداش
ثهلان:	نام کوهی

ج

- جا بار - جبر: نام یکی از نیاکان گودرز
- جانبان: از سرداران ایرانی در سده دوم یزدگردی
- جاسر: دلیر - بی باک - بلند بالا
- جاسم: نام پسر ارم پسر سام بن نوح
- جاف: نام مردی سپاهی
- جاسرود: نام دختری دریشتها
- جاله - ژاله: کلک (قایق بومی) - شبنم
- جائینوس: نام حکیمی از یونان - لقب محمد بن زکریا رازی
- جام: نام شهری از استان خراسان - پیاله آب خوری - آینه -
- جاماسب: (جاماس) - از خاندان هوگو شوهر دختر زردشت
- جانانه: (جانان) کنایه از معشوق و مطلوب در ادب فارسی
- جانقروز: نام یکی از سرداران بهرام چوبینه
- جانقرا: نام روزیست و سوم از ماههای فلکی - آب حیات را گویند
- جانوسپار: فداکار - جانسپار - نام وزیر دارا و کشنده او
- جان یار: نام تاریخ نویسی از مردم بخارا بوده است

- جاودان: نام پسر شهرک خرمی - مخفف جاویدان - باقی - پیوسته
- جاودانیه: نام پیروان بابک خرم‌دین
- جاوید: نام پدر اردشیر - یکی از بهدنیان خراسان - پاینده - همیشه -
دائم
- جاویدان: پاینده - همیشه - مؤسس خرم‌دینان -
- جاویدان بود: نام کسی است در سنگ نوشته کوه کنه‌ری - کسی که همیشه
هست
- جاهد: کوشا - ساعی - جهدکننده
- جبار: مسلط قاهر - از صفات خداوند - از صحابه حضرت رسول
- جبرائیل: مرد خدا - جبرائیل بن بختیشوع از یزکان جندی‌شاپور
- جراد: ملخ - مردی در کتاب سمک‌عیار
- جرجین: گل‌سیاه - روستایی از شوستر - نام پیامبری از بنی اسرائیل
- جرء: ازلك ازلك آشامیدن
- جرکا: رده - قطار - صف (ترکی)
- جرنجاس: یکی از پهلوانان لشکر افراسیاب
- جرونگهوان: نام پسر پیریشور در فروردین‌یشت
- جروونگهوان: نام بهدینی از خاندان فرایزنت در فروردین‌یشت
- جرهام: مرد دلیر - کوشا - شیر
- جریر: افشار - تند زبان - گویا - جریر بن اوس از صحابه پیامبر اسلام
- جریره: دختر پیران ویسه - مادر فرود
- جستار: پژوهش - بحث
- جستان: نام پدر مرزبان نخستین پادشاه جستانیان در روزگار هارون الرشید

- جشنده: کنیه فیروز دوم پادشاه ساسانی
- جشنسف: پادشاه طبرستان درروزگار اردشیر بابکان
- جشننگ: نام پسر هیربد دارا از پارسیان هند
- جعهده: بره ماده - گیاهی خوشبو - جعهده بن هبیره داماد حضرت علی (ع)
- جعفر: جوی کوچک پر آب - شتر ماده پر شیر - امام ششم شیعیان
- جلال: بزرگی - سرافرازی - قدرت - شوکت - عظمت - شکوه
- نام نویسنده معاصر ایران جلال آل احمد
- جلال الدین: موجب عظمت آئین - جلال الدین محمد بلخی مولوی شاعر
- نامدار و بزرگ قرن هفتم ه. ق
- جلایر: یکی از طوایف مغول - سلسله آل جلایر
- جلیل: بزرگ - عظیم - باشکوه - آزموده کهنسال
- جلوه: عرضه کردن - آشکار نمودن - آراستن - نمایش
- جم: نام بهدینی است از خانواده ویونگهان در فروردین یشت
- جمال: زیبا بودن - نیکو صورت و سیرت بودن - زیبایی
- جمال الدین: زیبایی آیین - جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی شاعر قرن ششم ه. ق
- جم چهر: دارای چهره روشن
- جمشاسب: از دانشمندان و پارسایان دودمان آبادانی
- جمشید: پسر ویونگهان در بند ۱۳۰ فروردین یشت - پسر خورشید
- جمهور: عم زاده خورشید شاه در سمک عیار - گروه - توده
- جمیل: زیبا - نیکو روی - خوب سیرت
- جمیله: زن زیباروی - خوش صورت - از زنان عمر بن خطاب
- جنان: جمع جنت - بهشت ها - باغها - بوستانها

- جنت: فردوس - بهشت - باغ - بوستان
- جندل: نام فرستادهٔ فریدون در دربار یمن
- جنگجوی: جنگاور - مردی در داستان سمک عیار
- جن نر: نام بهدینی در فروردین یشت
- جنید: نام یکی از صوفیان عارف قرن سوم ه. ق
- جواد: بخشنده - جوانمرد - سخی - لقب امام نهم شیعیان (محمد تقی) (ع)
- جوان: برنا - تازه - شاداب - نام یکی از بزرگان پارسی
- جوانبخت: دارای بخت جوان - خوشبخت
- جوانشیر: نام سی و یکمین پادشاه ساسانی پسر خسرو پرویز
- جوانمرد: از نامهای زنده امروز زردشتیان
- جوانوی: نام دبیر بهرام گور
- جوانه: شباب - جوانی - شاخهٔ تازه درخت - تازه جوان
- جواهر: جمع جوهر، گوهران - سنگها و آلات قیمتی
- جودت: نیک بودن - خوب شدن - نیکویی
- جوزا: یکی از صورتهای فلکی به شکل دو توأم - دو پیکر - ماهی مطابق خرداد
- جویا: جوینده - جستجو کننده - پهلوانی بوده در مازندران
- جویبار: کنار جوی - کنار رود
- جوینده: جستجو کننده، طالب
- جهاد: کوشش کردن - جنگ کردن - جنگ دینی
- جهان: گیتی - عالم - کرهٔ زمین
- جهان آرا: آرایشگر جهان - پروردگار عالم

جهان‌افروز: روشن‌کننده عالم باعث روشنی جهان
جهان‌بان: نگهدار جهان - حافظ دنیا
جهان‌بانو: بانوی جهان - ملکه جهان
جهان‌بخت: بخت دنیا
جهان‌بخش: بخشنده جهان - بخشیده جهان
جهان‌بین: چشم - بیننده جهان - کارآزموده
جهان‌جو: طالب عالم - جوینده جهان
جهاندار: نگهبان جهان - نام پسر اکبر شاه هندی
جهان‌داد: داده جهان - عدل دنیا
جهان‌دخت: دختر جهان
جهان‌سوز: دشمن کیش - سوزنده جهان
جهان‌شاد: موجب شادی جهان
جهان‌شاه: شاه جهان - از امرای آق‌قویونلو
جهان‌نقر: دارنده فر و شکوه جهان
جهان‌نگیر: گیرنده جهان - فاتح جهان - جهان‌نگشا
جهن: پسر چهارم افراسیاب تورانی
جیران: آهو - غزال (ترکی)
جیشتی: نام خاندان اشاهور در فروردین‌یشت

ج

- چابك: چالاك - زبردست - ماهر - زرننگ - تازیانه
- چاپك: از غلامان سرای سلطان محمود غزنوی
- چارسب: دارنده چهار اسب
- چاره: درمان - علاج - تدبیر - حيله
- چالاك: چابك - زرننگ - زبردست
- چامه: سرود - نغمه - شعر
- چاوش: پیشرو کاروان - حاجب و دربان
- چپ گیلی: از پهلوانان سپاه خورشید شاه در قصه سمك عیار
- چترافرنا: نام دوازدهمین پادشاه ماد
- چخشوش: نام پنجمین نیای اشوزردشت
- چشمك: چشم كوچك - اشاره به گوشه چشم - عينك
- چشمه: مكاني كه آب از آن بیرون آید
- چشنده: نام یکی از خویشان پرویز بنوشته بلعمی یکماه پادشاهی کرد
- چفانه: از آلات موسیقی قدیم - پرده و نغمه‌ای از موسیقی ایرانی
- جغری بيك: برادر طغرل بيك مؤسس سلسله سلجوقيان

- چکاده: تارك سر، فرق سر، بالای پیشانی - قله کوه
- چکامه: قصیده - چامه - شعری که در آن مقصود بیان شود
- چکاوک: نوعی مرغ آبی که سرخاب نیز گویند نوایی در موسیقی گوشه‌ای است از دستگاه همایون - چکاو هم گویند
- چلور: پرنده‌ای به اندازه کبک
- چلیپا: صلیب - زلف معشوق
- چمان: خرامان - خرامنده، چمنده
- چماندخت: دختر خرامان
- چمانه: صراحی - پیاله شراب
- چمپا: برنجی ست محصول گیلان، ارزانتین نوع برنج
- چمرو: نام بهدینی در فروردین یشت
- چمن آرا: باغبان - آرایشگر چمن
- چمن افروز: روشنی بخش چمن
- چمن پیرا: باغبان - وسیله چمن زنی
- چنگر: نوعی مرغابی سیاه رنگ در ساحل خزر
- چنگش: نام پهلوانی از سرداران افراسیاب تورانی
- چنگه شاه: نام مؤبد مؤبدان پارسیان هند در نیمه دوم سده سیزدهم
- چنگیز: بزرگ، قوی، محکم - خان معروف مغول (چنگیزخان)
- چوبین: کنیه بهرام سپهسالار ارتش هرمز و انوشیروان ساسانی
- چوپان: نگهدارنده گله گوسفندان - شبان
- چویر: نام گیاهی است خوشبو که در روغن حیوانی نهند
- چهر: روی - صورت - اصل - نژاد

چهر آذر: آتش رخ - آتش روی - از نژاد آتش

چهر آرا: آرایشگر چهره - نقاش

چهر آزاد: نام هفدهمین نیای اسپهبد بختیار پسر شاه فیروز ساسانی

چهر از: دهی از بخش اردل شهر کرد

چهر افروز: افروزنده چهر - شادی آور

چهر برزین: دارنده نژاد برتر

چهر ك: نام کسی در کتیبه کعبه زردشت

چهره: روی - صورت

چیتراوهشت: نام پسر خشایار شاه

چیترا تخم: نام مردی است ماگارتی در کتیبه بیستون

چیترومیانك: نام دیگر پشوتن پسر شاه گشتاسب

چیره: غالب - مظفر - پیروز - مسلط

چیستا: معما - لغز - چیستان

چیش پش: نام پسر هخامنش در سنگ نوشته بیستون

چیکا: پرنده ای است

چی گئو: نام پسر پرشت گئو از خاندان هووی

چیلان: شیلان - شیلانه - عناب - دهی در مراغه

چین چبخری: نام پدر مرتبه در سنگ نوشته بیستون

ح

حاتم: داور - قاضی - حاکم - کلاغ سیاه - حاتم طایی مردی
بخشنده

حاجی بیگ: برادر امیر نوروز از امرای معروف زمان غازان خان
حاجی خاتون: زن اولجایتو

حاجی سلطان: پسر امیر تیمور گورکانی

حارث: کشاورز - برزگر - شیر

حافظ: نگهدارنده - حفظ کننده - از بردارند - از نامه‌های خداوند

شمس الدین محمد حافظ شیرازی غزلسرای نامی ایران در

قرن هشتم ه. ق

حالت: چگونگی - وضع - خوشی - سرمستی

حام: یکی از پسران نوح پیامبر

حامد: ستاینده - ستایشگر - سپاسگزار

حامی: پشتیبان - طرفدار - حمایت کننده

حبیب: دوست - محبوب - معشوق

حبیب الله: دوست خدا

حبیبه	مؤنث حبیب - یار - معشوقه - محبوبه
حجاب:	پرده - نقاب - روبند زنان -
حجاج:	بسیار حجت آورنده - بسیار حج کننده - حجاج بن یوسف
	ثقفی سردار عبدالملک بن مروان اموی
حجت:	دلیل، برهان - حکم - فتوی - رهبر - پیشوا لقب امام
	دوازدهم - یکی از مراتب روحانیت فرقه اسماعیلیه
حجت الله:	دلیل ومدرك خدا - حکم خدا
حداد:	آهنگر - آهن فروش
حدیث:	نام مادر امام حسن عسگری (ع)
حدید:	آهن - برنده - نام سوره پنجاه وهفتم قرآن کریم
حدیقه:	باغ - بوستان - منظومه ای مثنوی از سنایی غزنوی
حر:	آزاد- آزادمرد- جوانمرد- کریم- حربن یزید ریاحی از شهدای
	کربلا
حرمت:	آبرو - احترام - شرف - حرام بودن
حزین:	اندوهناك - غمیگین - لحنی از موسیقی ایرانی
حسام:	شمشیر برنده - تیزی شمشیر
حسان:	بسیار - بسیار خوب - نیکو روی حسان بن ثابت شاعر رسول
	اکرم (ص)
حسانه:	زن بسیار نیکو
حسرت:	افسوس و تأسف - دریغ - پشیمانی
حسن:	نیکو - خوب - خوب روی - نام امام دوم شیعیان
حسنا:	مؤنث حسن

حسین: مصغر حسن، خوبك - صاحب جمال - آهنگی از موسیقی
حسین بن علی (ع) امام سوم شیعیان که در کربلا به شهادت
رسید

حسینعلی: حسینعلی شاه چهارمین امیر قراقرینلو

حشمت: عظمت، بزرگی، جاه و جلال - شرم و حیا

حفیظ الله: نگاهبان - حافظ - نگهدار - یادگیرنده - ازبرکننده

حقیرست: پرستنده حق عابد

حق جو: طالب حق و حقیقت

حق دوست: دوستدار حق - مرغ حق

حق شناس: پاسدارنده حق، قدردان

حق گو: حقیقت گو، راستگو

حقیقت: راستی و درستی - اصل هر چیز - واقع امر - باطن

حكاك: مهر ساز - مهر کن

حکمت: عدل و داد - علم و دانش - راستی - پند - معرفت - فلسفه

حکیم: دانشمند، - فیلسوف - طبیب - پزشك

حکیمه: مؤنث حکیم

حلاج: نداف، پنبه زن - حسین بن منصور حلاج عارف بزرگ قرن

سوم ه. ق

حلیمه: زن بردبار

حماد: ستاینده بسیار حمدکننده

حمد الله: حمد الله مستوقی نویسنده و مورخ ایرانی قرن هشتم ه. ق

حمزه: شیر - اسد - عموی پیامبر و سردار اسلام در جنگ احد شهید شد

- حمید: پسندیده - ستوده - مبارك - فرخنده
- حمیدالدین: ستوده آئین - قاضی حمیدالدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی
- حمیدالله: ستوده خداوند
- حمیده: مؤنث حمید - پسندیده ستوده
- حمیرا: مصغر حمرا، زن سپید - زن سرخ - سرخ لقی که پیامبر (ص) به همسرش عایشه داده بود
- حنان: بخشاینده - بسیار مهربان - آرزو کننده
- حنانه: مؤنث حنان
- حنبل: مرد کوتاه قامت بزرگ شکم، مرد فربه
- حنظله: يك حنظل، حنظل میوه ای بسیار تلخ است که آنرا هندوانه ابو جهل گویند
- حنیف: راست - مستقیم
- حنیفه: مؤنث حنیف، ثابت در دین - راست - مستقیم
- حوا: زن گندمگون - گیاه مایل به سیاهی - همسر آدم
- حورا: زن سیاه چشم
- حوری: زنی که مانند حوری بهشتی، زن زیبا
- حیات: زندگی - عمر
- حیان: زنده - حیان بن خلف از مورخان عرب
- حیدر: شیر - اسد - حیدر کرار لقب علی بن ابیطالب (ع)
- حیدرقلی: غلام علی (ع) - شیر اسیر
- حیران: سرگردان - متحیر
- حیرت: سرگشته شدن - سرگردانی

خ

- خا بان: از سرداران ایرانی که در زمان رستم فرخزاد به دست مسلمانان کشته شد
- خاتم: انگشتری - مهر - نگین - آخرین - بازپسین
- خاقون: خانم، بانو، کدبانو - بانوی بزرگ - دختر قطب الدین شاه در قرن هفتم ه
- خادم: خدمتکار - مستخدم - پرستار - گماشته
- خادین: بهدینی است در فروردین یشت
- خارا: سنگی است سخت - نوعی بافته ابریشمی - گوشه ای دردستگاه شور
- خاش: نام برادر افشین سردار ایرانی
- خازع: نام کسی است که برالب ارسال خروج کرد و شکست خورد
- خاشع: فروتن - متواضع - تیماردار - شکسته دل
- خاطره: آنچه در گذشته های آدمی در ذهن باقی مانده باشد - یادگار
- خاطور: مردی چیره دست و مکار در داستان سمک عیار
- خاکسار: مانند خاک - فروتن - خوار - پست

- خالد: جاودان - همیشه - پاینده - خالد بن برمک پدر برمکیان است
- خان: رئیس قبیله - رئیس طایفه
- خانبا: رئیس بزرگ - رئیس سالخورده
- خانچی: یکی از سرداران آزاد خان افغان رقیب کریمخان زند
- خانزاده: رئیس زاده - مادر میرزا خلیل سلطان جلال الدین خوارزمشاه
- خان ملک: یکی از سرداران سلطان جلال الدین خوارزمشاه
- خان میرزا: نام سلطان اویس میرزا
- خانیش خانم: از دخترهای شاه اسماعیل اول صفوی
- خاور: مشرق - جائیکه خورشید طلوع می کند
- خاوران: شمال خراسان را می گفتند - گوشه ای است دردستگاه ماهور
- خاوند: مخفف خداوند - بزرگ خانه - خاوندشاه از صوفیان است
- خبیر: مطلع - آگاه - خبره - آزموده - میرزا حسن خبیر الملك از مشروطه خواهان
- خجیب: یکی از نیاکان زردشت
- خجسته: فرخنده - نیک - خوب - سعادت مند - از گوشه های دستگاه نوا
- خجیر: هژیر - پسندیده - نیکو - زیبا - خوب رو
- خدا آفرین: نام مرکز بخش فرمانداری اهر آذربایجان
- خدا بخت: یکی از دانشمندان پارسی
- خدا بخش: بخشنده خدا - عطا الهی
- خدا بنده: بنده خدا - سلطان محمد خدا بنده (اولجایتو) پادشاه مغولی
- خدا پرست: عابد - متدین - پرستنده خدا
- خداجوی: نام مؤبدی از مردم هرات از پیروان آذرکیوان

خداخواست: از نامهای رواج در میان چادر نشینان فارس

خداداد: عطای خدایی - داده‌خدا

خدا مراد: مرادی که خداوند داده است - خدا مراد خان از سرداران زند

خداوردی: الله‌وردی - خداداد - خداوردی‌خان جلایر

خدا یار: دوست خدا - کسی که خدا یار اوست

خدا بد: یکی از دادوران روزگار ساسانیان

خدر: نامی برای مردان

خدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن نیزه و تیر می‌ساختند

خدبجه: مؤنث خدیج، ناقه‌ای که پیش از مدت حمل زاده شده - کودك

خدبجه کبری نخستین همسر پیامبر (ص)

خد یو: خداوند - امیر - پادشاه - لقب فرمانروایان مصر از طرف سلاطین

عثمانی

خراد: نام پهلوانی از لشگر نوذر - نام سومین نیای زردشت

خرادبرزین: نام مؤبدی در روزگار خسرو پرویز

خرادشیوویه: نام یکی از پیروان آذرکیوان

خراسان: جای برآمدن خورشید نام سپهدار بهرام چوبینه

خراشاد: خورشید - دهی از حومه شهرستان بیرجند

خراشته: نام یکی از شاهان ساکایی نژاد در زمان اشکانیان

خرام: رفتار آهسته از روی زیبایی - نوید - مزدگانی

خرامان: زیباروی آهسته‌رو

خرد: اندیشه، عقل

خردآذین: نام وزیردارایی خسرو پرویز

خردشکوه: نام دانشمندی از خاندان آبادانی در سده هفتم یزدگردی
 خرداد: رسایی - کمال - روز ششم هر ماه شمسی - سومین ماه سال
 خورشیدی

خردادبه: (ابن خردادبه) دانشمند جغرافی دان

خردسب: دارای اسب کوچک

خردمند: دارای عقل و خرد - عاقل - هوشمند - دانشمند - حکیم

خردور: دارای خرد، عاقل

خرزاد: نام پدر مؤید برزین رام در سده هفتم هجری میزیسته

خرسند: قانع - راضی - شادمان - خشنود

خرم: شاد - خندان - ماه دهم از سال خورشیدی (دی) روز هشتم

هر ماه خورشیدی - مقام و پرده ای در موسیقی قدیم

خرم بانو: بانوی شاد و مسرور

خرم چهر: گشاده رو - خوش صورت

خرمداد: بخشنده شادی

خرمدل: خوشدل - شادان

خرمدین: پدر بابک خرم دین

خرمن: توده جمع آوری شده هر چیز - گندم و جو درو شده

خرو تاسب: دارنده اسب سهمگین - نام پدر ده آک

خروش: فریاد - بانگ - ناله - افغان

خرو شانت: یکی از سرداران هخامنشی

خروه: نام یکی از پسران خسرو پرویز - نام مؤبدی بوده است

خزروان: نام پهلوانی از لشکر افراسیاب تورانی

- خزروان خسرو: نام یکی از سرداران بهرام گور
- خستو: اعتراف کننده - نام یکی از بزرگان چین باستان
- خسرو: نیکنام - نیک شهرت - پادشاه - معرب آن «کسری» است
- خسروشاه: نامی زردشتی - شهرکی در آذربایجان
- خشاش: یکی از پهلوانان ارجاسب تورانی
- خشایار: دلیر - نیرومند - خشایار شاه پادشاه هخامنشی سرداریوش
- خشتاو: نام خاندانی در فروردین یشت
- خشعاب: نامی در سمس عیار
- خشنواز: پادشاه هفتالیان که با پیروز ساسانی جنگید
- خضر: پیامبری است زنده که آب حیات نوشیده در نزد مسلمانان
- خطیب: خطبه خوان - سخنران - واعظ - ناطق
- خطیرالدین: بزرگ دین و آئین - خطیرالدین جرجانی از شعرای لاهور
- خلج: قبیله ای ترك از قرن چهارم هجری در جنوب افغانستان کنونی
- ساکن بودند دهی از حومه شهرستان ارومیه - دهی از دهستان فرقان
- خلخال: حلقه ای که زنان به میچ پا اندازند - شهری از آذربایجان
- خلعت: جامه ای که بزرگی به کسی بخشد، تشریف
- خلف: بازمانده - جانشین - فرزند - فرزند شایسته و صالح
- خلیفه: جانشین، قائم مقام - آنکه به مقام خلافت رسیده
- خلیل: دوست مخلص، صادق - دوست مهربان
- خلیل الله: دوست خدا - لقب حضرت ابراهیم پیامبر
- خمار: شراب فروش - باده فروش - پیر کامل - مرشد و اصل

- خמוש: ساکت - بی صدا - چراغ فرومرده
 خندان: در حال خنده بودن - شکفته
 خندان چهر: دارای چهره‌ای شاد و بشاش
 خندانك: متبسم كوچك
 خنشا: خجسته - فرخنده - مبارك
 خنیا: خوشنوا - خوش آهنگ
 خنیاسر: خواننده - مطرب - آهنگساز
 خوابنوش: خوابیده در خواب خوش
 خوابو: محله‌ای در شهر اصفهان - نام پلی معروف در اصفهان شاعری
 از کرمان در سده هشتم هجری معاصر حافظ شیرازی
 خواستان: نام پدر امیدوار، یکی از سرداران مازیار
 خوبان: خوب‌ها - زیباها - پسندیده‌ها
 خوبچهر: خوشگل - خوبروی - قشنگ
 خوبسیما: خوش صورت - زیباروی
 خوتکا: پرنده‌ای کوچکتر از مرغابی
 خورجان: نامی در داستان سمک عیار
 خورچهر: خورشید صورت - دارای چهره تابان
 خورزاد: زاده خورشید
 خورشید: خور درخشنده - نام خزانه‌دار خسرو انوشیروان
 خورشیدبانو: بانوی چون خورشید - بانوی درخشنده
 خورشیدفر: دارنده فروشکوه
 خورسان: نام کسی در روزگار مزدك از مردم فارس

- خورنگ: خوررنگ - رنگ خورشید - مانند خورشید
خوروش: مانند خورشید، خورشیدی
خوروند: منسوب به خورشید
خورین: نام شخصی در مجمل التواریخ والقصص
خوز: قومی باستانی که محل آنان خوزستان بوده است
خوزان: منسوب به خوز - خوزی - یکی از سرداران کیخسرو
خوش آرزو: غلام خسرو دوم ساسانی
خوش آفرین: خوب آفریده - خوب اندام
خوش آئین: دارای روش خوش - دارای طریقه خوب
خوشبین: خوب بیننده نیک نظر
خوشدل: شاد - شادمان - مسرور - دلخوش
خوشرو: خنده‌رو - خوشگل و زیبا - مهربان
خوش‌سیما: خوب‌روی - خوب صورت
خوش‌شام: خوش‌خرام - خوش رفتار
خوشگو: خوش سخن - خوش زبان - فصیح
خوش‌منظر: خوب‌روی - خوشرو
خوشنام: نیکونام - شهر و معروف - دهی از توابع خرم‌آباد
خوشنما: خوش منظر
خوشنوا: خوش صوت - صدا خوب - خوش آواز
خوشنواز: موسیقی‌دان، مطرب - خوشنواز خان‌هندی
خوشه: برج سنبله - پیوستن تعداد دانه در یک شاخه
خیام: خیمه‌دوز - چادردوز - کسی که در خیمه زندگی می‌کند

حکیم عمر خیام شاعر مشهور قرن پنجم هجری

خیر الله: خیر خدا - نیکوی خدا

خیر النساء: بهترین زنان - لقب حضرت فاطمه زهرا (ع)

خیر اندیش: خوب فکر - خیر خواه - طالب خوبی

خیری: نوعی گیاه که سرخ و سفید است - گل همیشه بهار - خیرو

خیزران: نوعی نی مغزدار با ساقه‌های محکم و بلند

نام مادر امام محمد تقی (ع) امام دهم شیعیان

د

- دئاوزه: نام پاکدینی در فروردین یشت
- دائونگه: نام پسر زئیریت در بند ۹۸ فروردین یشت
- دائی، فارن: از بزرگان دربار کوروش
- دابو: نام پسر کوچک گاوباره از سپهبدان طبرستان
- داتافرن: والی باختر و از نزدیکان داریوش سوم
- دات پیرای: نویسنده نسخه‌ای از وچر کرت دینیک در کرمان
- داتمه: سرداری از لشکر کوروش هخامنشی - (داتاماس)
- داد: نام هیریدی است که در سال ۸۴۷ یزدگردی در یزد میزیسته
- داد آئین: عادل
- داد آفرید: خالق عدل - آفریننده داد
- داد آور: دارای عدل و داد
- دادا: کنیز - قابله - داد
- دادار: نام پسر دادوخت، یکی از دانشمندان زردشتی
- دادا یزد: داده خدا - خداداد
- داد بخشی: عادل - داددهنده - از نامهای خداوند

- دادبه: نام ابن مقفع پیش از اسلام آوردن - دارنده بهترین داد
- دادپویه: نویسنده کتاب زردشت افشار - نام پدر هوش آئین
- دادجو: عدالت جو - دادرس
- دادخواه: حامی و دوستدار داد - شاکی - عارض - مظلوم - مدعی
- دادران: عدل ورزنده - عدالت گستر
- دادریش: نام یکی از سرداران ارمنی داریوش بزرگ در کتیبه بیستون
- دادفر: دارای فر و نور عدل
- دادفرخ: از دادوران روزگار ساسانی
- دادگار: کسیکه کارش دادوری است
- دادگر: عادل، داددهنده - از نامهای خداوند
- دادگرشپ: نام یکی از مفسران پهلوی اوستا در هنگام ساسانیان
- دادگیر: دادستان - کسی که داد مظلوم را از ظالم میگرد
- دادمهر: نام پسر رزمهر دومین پادشاه خاندان رزمهری
- دادور: قاضی - دادگر - عادل
- دادوند: منسوب به داد - معتدل
- دادویه: از نیاکان طاهر ذوالیمینین - منسوب به داد
- دادهرمز: از قضات زمان ساسانی - داده اهورا مزدا
- دادیار: یاری دهنده داد
- دادیاب: جوینده داد - انصاف دیده
- دارا: نام نهمین پادشاه سلسله کیانی و پسر داراب (شاهنامه)
- داراب: نام پسر بهمن، هشتمین پادشاه کیانی
- داراپناه: از ندیمان بهرام چوبین

- داران: رودی در بخش جلغا شهر مزند - نام شهری اطراف یزد و کاشان
- دارنده: ثروتمند - مالدار - مالک
- داریان: دهی از بخش شبستر شهرستان تبریز
- داریوش: دارنده نیکی - نگهدار نیکی - پسر ویشاسب از پادشاهان بزرگ هخامنشی
- داشتیانی: نامی در بند ۴۱ زامیاد یشت
- دشاد: بخشش - انعام - مزد - اجر
- داشن: انعام - مزد - پاداش
- داعی: دعوت کننده - دعا کننده - از مراتب دعوت اسماعیلیه
- دالکه: مادر (کردی)
- دامون: پیرامون - دامنه
- دامپار: شکارچی - صیاد
- دانا: دانشمند، عالم - نام خاندانی است دشمن گرشاسب
- داندل: آگاه - واقف - خردمند - دانشمند
- دانش: آگاهی - معرفت - شعور
- دانش آرا: آراينده دانش - دارای فضیلت
- دانش افروز: موجب روشنی علم و دانش
- دانش پژوه: دانشجو - جویای علم
- دانشگر: عالم - دانا، دانشمند
- دانشمند: فقیه - عالم - خردمند
- دانشور: عالم - دانشمند - خانم سیمین دانشور نویسنده معاصر

- داننده: آگاه - عالم - دانا
- دانوش: کسی در داستان و املق و عذرا
- دانیال: یکی از پیامبران بنی اسرائیل - قضاوت خدا
- داود: محبوب - پیامبر بنی اسرائیل
- داور: دادور - انصاف دهنده - قاضی
- داوید: (داود) - محبوب
- داهی: زیرک - باهوش - تیزفهم
- دبور: بادی که از جانب مغرب میوزد
- دبیر: نویسنده - کاتب - منشی - معلم - نایب سفارت
- دختنوس: نام دختر انوشیروان
- دخیل: پناهنده داخل شده
- دراز پای: از بزرگان شهر دیلمان در داستان سمک عیار
- درخش: روشنی - روشنایی - تابش - برق - آذرخش
- درخشان: تابان - فروزان - درخشیدن
- درخشده: تابنده - درخشان - تابان
- دردانه: دانه در - دریگتا - مجازاً فرزند عزیز
- درفام: مانند در به رنگ در
- درخشان: روشن - تابان - درخشان
- درم بخشی: بخشنده درم - سخی - بخشنده
- درود: ثنا - ستایش - سلام
- درویش: تهیدست - فقیر - زاهد - قلندر - صوفی
- دریا: بحر، آب فراوانی که محوطه بزرگ وسیعی را گرفته باشد

- دریاگذار: گذرنده از دریا - کسی در کتاب سمک عیار
- دژم: افسرده - اندوهناک - غمگین - غضبناک
- دسپینا: دختر میخائیل پلیولوگوس و زن اباخان
- دستان: نام پسر سام - دست‌ها - مخفف داستان
- دستانه: الگو، زینت دست خانم‌ها
- دستور: وزیر - روحانی زردشتی - صاحب مسند
- دستور: رخصت اجازه - برنامه
- دسمه: نام پهلوانی در عهد باستان
- دشمه: نام یکی از مبارزان ایرانی - نام نیای تخیوار (شاهنامه)
- دغدا: شیردهنده - مادر زردشت پیامبر ایرانی
- دل آشنا: آشنای دل - نزدیک به دل
- دل آگاه: بیدار - آگاه بر دل - دوراندیش
- دل آرا: آراينده دل - آرامش خاطر - شادی بخش
- دل آرام: آرامش دهنده دل - معشوق زیبا - محبوب
- دل افروز: موجب فرح و انبساط خاطر
- دل انگیز: گوارا - مرغوب - مطلوب
- دلاور: شجاع - بسیار دلیر - جنگجو
- دل آویز: دل چسب - قابل قبول - دلکش - دلفریب
- دلبر: معشوق - محبوب - برنده دل
- دل بسته: دلباخته - عاشق - گرفتار
- دل بند: جاذب - دوست داشتنی - محبوب - معشوق
- دل بیدار: آگاه دل - دارای دل بیدار

- دلپاك: پاكدل - دارای دلپاك
- دلپذیر: پذیرفته دل - مطبوع - پسندیده مقبول
- دلپسند: مرغوب و مطلوب
- دلجو: جوینده دل - تسلی دهنده - مهربان
- دلدار: محبوب - معشوق - راغب - مایل - بی باك
- دلربا: رباینده دل - معشوق - محبوب
- دلستان: دلربا - محبوب - گیرنده دل
- دلشاد: خوشحال - سرور - شادمان
- دلشكر: شكار كننده دل - شكندنده دل
- دلکش: دلپذیر - نوعی آواز شور است در دستگاه ماهور
- دلشما: آنچه موجب شادی دل شود
- دانواز: مشفق - مهربان - تسلی دهنده - گوشه‌ای در دستگاه همایون
- دلوپه: قطره - چكه (کردی)
- دلیر: دلاور - شجاع - بی باك - گستاخ
- دماوند: نام سرداری در روزگار ساسانیان
- دمور: یکی از خویشان افراسیاب در کشتن سیاوش
- دمنگ: نام پسر سام دربند هشن
- دنا: قلۀ معروفی در فارس
- دنیا: نزدیکتر - زن بسیار نزدیک شونده - جهان - گیتی - عالم
- دودخان: پهلوانی در درۀ سیاه در داستان سمك عیار
- دورشاسب: جد پنجم گرشاسب
- دوریکا: کوزه

دوستعلی: آنکه علی (ع) را دوست دارد - روستایی از توابع
مهاباد

دوستکام: یار مهربان - رفیق - امری که بر مراد دل باشد
دوست محمد: آنکه محمد (ص) را دوست دارد

دوشینا: دیروز - دیشب

دولت: اقبال - بخت - شانس - مال - مکنت - ثروت

مجموعه هیأت حاکمه و مجریان قانون در کشور

دولت‌شاه: دارای اقبال شاهانه - محمدعلی میرزا دولت‌شاه حاکم
کرمانشاهان

دولتمند: بختیار - توانگر - ثروتمند

دولتیار: سعادت‌مند - توانگر - مالدار - دهی از توابع شهرستان
بیجار

دومباواندان: نام کسی است در کتیبه کعبه زردشت در زمان
شاپور یکم

ده آفرید: نام مردی بوده است

دهخدا: خداوند و صاحب ده رئیس ده - کدخدا

علی اکبر دهخدا، نویسنده - روزنامه‌نگار شاعر معروف
صاحب لغت‌نامه

دهکیا: رئیس ده - کدخدا

دهش‌یار: یکی از مؤبدان زردشتی

دهگان: صاحب ده - معرب آن دهقان

دهناد: نظام و نسق - از لغت‌های دساتیری

- دیاکو: نام نخستین پادشاه ماد ۷۰۱ تا ۶۵۵ ق.م
- دیانا: ربه النوع رومی دختر ژوپیتر
- دیانش: دزدی دریائی در قصه واثق و عدرا
- دیا: نوعی پارچه ابریشمی رنگین - کنایه از روی زیبا
- دیادخت: دختر زیبا - دختری همچون دیا
- دیباچه: دارنده روی زیبا چون دیا
- دیران: نام استاندار ارمنستان از سوی شاهان اشکانی
- دیشش: نام یکی از نیاکان زردشت
- دیرویه: منسوب به دیر (شتاب، دور)
- دیرینه: قدیمی - کهنه - عتیق - پیر سالخورده - آزموده
- دیس: روباه - بچه روباه یا گرگ
- دیلا: گندم لاغر و سیاه رنگ
- دیلیم: قومی ایرانی ساکن دیلمستان که تا قرن هشتم هجری وجود داشتند
- دیلمان: منسوب به دیلم - گوشه‌ای است در آواز دشتی
- دیلم‌کوه: از بزرگان دربار مرزبان‌شاه در داستان سمک عیار
- دینا: انتقام یافته - دختر یعقوب خواهر یوسف پیامبر
- دینشاه: دینشاه ایرانی از رؤسای مشهور زردشتیان هند و نویسنده
- دینگ: زن یزدگرد دوم ساسانی و مادر هرمز سوم و فیروزان
- دینور: متدین - دیندار - شهری قدیمی در حومه بیستون
- دینه: دیروزی، دیروزین
- دینیا: یار و مددکار و یاور دین

دیوبند: نام پسر شیرزاد

دیوتاز: از یاران ابومسلم خراسانی

دیهیم: تاج پادشاه - افسر شهریاری - کلاه مرصع

ذ

- ذاب: از نامهای رواج میان زردشتیان (گک)
- ذاکر: یادکننده - ستایش کننده حق - روضه خوان
- ذال: نام پدر رستم پهلوان نامی ایران - زال رایج تر است
- ذبیح: گلو بریده - گوسفندی که قربانی کنند
- ذبیح الله: سربریده برای خدا - لقب اسماعیل فرزند حضرت ابراهیم پیامبر
- ذرزداد: نام بهدینی در فروردین یشت
- ذکاء: آفتاب - مهر - خورشید - شدت گرما
- ذکی: مرد تیزخاطر - زیرك وهوشیار
- ذکیه: مؤنث ذکی - هوشیار - تیزهوش
- ذو: نام پسر تهماسب و پدر گرشاسب
- ذوالفقار: صاحب فقرات - نام شمشیر علی بن ابیطالب (ع)
- ذوالقدر: زیدالدین قرجه مؤسس سلسله ذوالقدریه در قرن هشتم هـ
- ذوالقرنین: صاحب دو شاخ - از تخیلات اساطیری نشانه قدرت
- ذوالنون: خداوند ماهی - همدم ماهی - لقب یونس پیامبر
- ذهراب: نامی زردشتی

ر

- رائحه = (رایحه: (عربی) مؤنث رایح، بوی خوش - نسیم معطر
نام زن
- را بشکن: پرنده ایست که در مازندران توکامیگویند
- رابطه: ربط دهنده پیوند دهنده واسط
- رابعه: چهارم - يك چهارم - آهنگی در موسیقی چهارم
- رابعه بنت کعب قزداري شاعره قرن چهارم هجری معاصر
- رودکی
- رابو: نام گل بهاری
- رانا: رادی - دهش - یکی از ایزدان در متون زردشتی
- رائین: سردار بزرگ ایرانی در جنگ با سردار سمدنی
- راجان: جد زردشت
- راحله: مؤنث داخل - کوچ کننده - رحلت کننده - مرکب بارکش
- راحیل: گوسفند - دختر لابان وزن یعقوب و مادر یوسف
- راد: جوانمرد - بخشنده - دلیر و شجاع - صاحب همت
- راد بانو: بانوی بخشنده و جوانمرد

- رادبرزین: جوانمرد بلندمرتبه - از ایرانیان معاصر بهرام گور
- رادفر: تاجبخش - دارای شکوه
- رادگار: سخی - بخشنده
- رادمان: کریم - سخی - سرداری ارمنی در عصر خسرو پرویز ساسانی
- رادمرد: مرد بخشنده - جوانمرد
- رادمنش: بزرگوار - کریم طبع بخشنده خوبی
- رادمهر: بخشنده خورشید - نام سردار داریوش سوم
- رادوی: مؤبدی در روزگار یزدگرد - منسوب بهراد
- رادهرمز: نام یکی از دلاوران زمان ساسانیان
- رازم: گیاهی است از دسته شاهدانه
- رازل: راوی اشعار رودکی
- رازی: منسوب بهری - دانشمند نامی ایران محمد ذکریا رازی
- رازیانه: گیاهی است از تیره چتریان برای درمان درد
- راژان: روستایی در ارومیه
- راستروشن: وزیر بهرام گور ساسانی
- راستکار: مقدس - متدین - عادل - درستکار
- راستین: صدیق - پایدار - واقعی - (راستی - صداقت)
- راسخ: استوار - برقرار - پابرجا - ثابت
- راسن: سوسن کوهی - زنجبیل شامی
- راشا: راه عبور
- راشاک: نام سرزمینی در کویرهای بین کرمان و سیستان بوده است

- راشتروغنتی: نام بهدینی در فروردین یشت
- راشد: به راه راست رونده - راه دان - سالک - دیندار
- راشنو: فرشته عدالت در اوستا
- راضی: خشنود - خرسند، قانع
- راضیه: پسندیده، خوش
- راغب: مایل - خواهان
- رافع: عرضحال دهنده - بردارنده - رساننده حدیث رسول
- راقم: نویسنده - محرر کتاب - تحریر کننده
- را۳۱: نغمه - سرود
- رام: مطیع - فرمانبردار - دست آموز - روز بیست و یکم ازهرماه خورشیدی
- رام بانو: بانوی مطیع - بانوی آرام
- رامبد: نامی در روزگار ساسانی
- رام برزین: از آتشکده های باستانی - سردار ایرانی نگهبان مرز مدائن
- رام بهشت: نام زن ساسان بنیان گذار ساسانیان
- رامتین: نام جنگجوی ایرانی - نام چنگ نواز خسرو پرویز ساسانی
- رامدخت: دختر آرام
- رامش: آلودگی - آرامش - فراغت - سرود - ساز
- رامشگر: خواننده و نوازنده - مطرب، خنیاگر
- رامک: از ادویه مرکب است - مصغرام
- رامونا: نگهبان عامل
- رام مهر: نام پانزدهمین پادشاه ماد - دوست رام

- رامیار: گوسفندچران - شبان - گله‌دار
- رامیان: رودی ست در روستای ماراما در حومه گنبد قابوس
- رامین: منسوب به رام - دهی از بخش شهریار کرج
- رامینا: (رامین) عاشق ویس در مثنوی ویس و رامین
- راوک: رواق - ظرفی که در آن شراب صاف کنند
- راوند: نام پسر بیوراسب - ریوند - ریواس - گیاهی خوراکی
- قصبه‌ای از بخش مرکزی کاشان
- راهب: عابد مسیحی گوشه‌نشین - (مؤنث آن راهبه)
- راهزاد: زاده در راه - یکی از سرداران خسرو پرویز
- راهوی: راهی - منسوب به راه - گوشه‌ای در دستگاه نوا و سه‌گاه
- رایش: نام پسر زادشم - (طبرستان مرعشی)
- رایکا: ریکا - پسر - پسر محبوب - معشوق
- رایمند: صاحب‌رأی - خردمند - عاقل
- رایومند: دارنده شکوه و فروغ
- رباب: ابر سفید - آلتی از موسیقی مانند طنبور
- ربابه: یک رباب - ابر سفید - نام‌سازی
- ربان‌هرمزد: (روان هرمز) نام مؤبدی بوده در روزگار ساسانی
- ربایا: رباینده - جذاب
- ربیع: بهار - فصل بهار - نام دو ماه از ماههای هجری قمری
- رتوشت: نام برادر بزرگ زردشت
- رتوناك: دارنده بزرگی و سروری - نام یکی از بزرگان هخامنشی
- رجاء: امیدوار شدن - امید داشتن - امیدواری - توقع

- رجب: ترسیدن - بزرگ داشتن - حیا کردن - شرم نمودن
ماه هفتم سال هجری قمری
- رجبعلی: ترسیده علی - از شاعران تبریز متخلص به احد
- رحمان- (رحمن): مهربان - بسیار بخشنده نام سوره پنجاه و پنجم قرآن
- رحمت: مهربانی کردن - بخشودن - عفو کردن - شفقت
رحمت الله: بخشایش و مهربانی خدا
رحمتعلی: بخشش علی
- رحیم: مهربان - بخشاینده - عفو کننده بخشایشگر
- رخ افروز: موجب روشنی چهره، شادی آور
- رخپاک: دارای چهره پاکیزه
- رخسار: روی - سیما - چهره - صورت - عارض
- رخش: نام کسی در کتیبه کعبه زردشت در زمان اردشیر بابکان
نام اسب مشهور رستم پهلوان باستانی ایران
- رخشان: درخشنده - فروزان - نام یکی از سرداران داریوش سوم
- رخشنده: فروزنده - تابنده - تابان
- رداسب: نام یکی از پسران فرهاد چهارم
- ردگون: زن ویشناسب پسر ارشام - دختر اردشیر دوم هخامنشی
- رزاس: از سرداران داریوش سوم در جنگ با اسکندر مقدونی
- رزانسول: نام یکی از اسپهبدان در آغاز تاخت و تاز تازیان
- رزاق: بسیار رزق - روزی دهنده
- رزان: رنگ کننده - تاکستان، درختان انگور

- رزم آرا: آرایشگر جنگ - پهلوانی که در رزم هنرنمایی کند
- رزم آور: جنگجو، جنگاور
- رزما: رزمنده، جنگی - از دختران قایم عیار در قصه سمک عیار
- رزملاق: پیرمردی هیزم شکن در قصه سمک عیار
- رزمان: رزمنده - جنگاور - یکی از سرداران دیلمیان در قرن چهارم ه
- رزمجو: جوینده رزم - جنگاور
- رزمیار: یار جنگجو - یار جنگی - سرکانون در سمک عیار
- رسا: بلند - بالغ - تیزفهم - لایق - قابل
- رسام: نقاش - نام پیکرنگار بهرام گور
- رسانه: وسیله رساندن خبر - تأسف - اندوه - حسرت
- رسمینا: پائیز - فصل پائیز
- رستار: رستگار - خلاص شونده - رهایی یافته
- رستک: نام یکی از مردان نامدار ارمنستان باستان
- رستگار: خلاص یابنده، رهاشونده - کامیاب
- رستم: بالش و رویش - بزرگتن - قوی اندام - پسر زال نوۀ سام
- نریمان،]- رستم دستان - رستم زال - تهمتن
- رستم: (رستم) نیرومند - بلندبالا
- رسول: فرستاده - قاصد - پیک - سفیر - پیامبر
- رستین: نام دبیری بوده است (نامه تنسر)
- رشاد: به راه راست رفتن - از گمراهی بیرون آمدن - هدایت
- رشحه: آبی که از جایی تراوش کند و بچکد، چکه، قطره

- رشدیه: حاج میرزا حسن تبریزی معروف به رشدیه مؤسس مدرسه به سبک جدید در ایران
- رشن: دادگر - عادل - نام یکی از مفسران اوستا
- رشنواد: سپهدار همای دختر بهمن
- رشنورش: نام بهدینی در دینکرد
- رشید: دلیر، شجاع - خوش قد و قامت - رشید یاسمی شاعر معاصر
- رشیدالدین: رشیدالدین وطواط شاعر و ادیب قرن ششم ه
- خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر غازان خان بزرگترین مورخ ایران
- رضا: خشنودی - صلاح - صوابدید - لقب علی بن موسی (ع) امام هشتم
- رضوان: بهشت - جنت - فردوس - خشنودی - رضامندی
- رضی: مرد خشنود - رضی خراسانی از شاعران قرن یازدهم ه
- رضی الدین: رضی الدین نیشابوری شاعر قرن ششم ه - رضی الدین آرتیانی شاعر عهد صفوی
- رضیه: مؤنث رضی، خشنود کرده شده - پسندیده
- رعد: غرش ابر
- رعدا: خوش اندام - خوب اندام - زیبا - خوشگل
- رفعت: بلندقدری - ولایی - بزرگواری - علو
- رفیع: بلند - مرتفع - بلندپایه
- رفیع الدین: بلندپایه در آئین - رفیع الدین نیشابوری شاعر قرن چهارم ه
- رقیه: سحر و افسون - یکی از دختران پیامبر اسلام

- رسانا: نورانی، روشنگ - دختری سغدی که با اسکندر ازدواج کرد
- رکن‌الدین: اساس آئین - عنوان دو تن از امرای آل کرت
- رما: راه (کردی)
- رمضان: ماه روز - ماه نهم از سال هجری قمری
- رمک: رمه، سپاه، توده مردم - مردی در سمک‌عیار
- رمله: ریگ - ریگ روان در صحرا - نام دختر علی بن ابیطالب (ع)
- رمیل: از مردان داستان سمک‌عیار در شهر خاور کوه
- رنجبر: محنت کش، زحمت کش، کارگر، پیشه‌ور
- رنگینا: میوه‌ای شبیه شفتالو، شلیل
- روان: جان - روح - نفس ناطقه
- روان: رونده - گذران - جاری
- روانبخش: جانبخش - بخشنده جان - روح القدس
- روبیگ: نام مرد در زبان ارمنی
- روح‌افزا: روح‌پرور - مفرح - آوازی در راست پنجگاه و همایون
- روح‌الله: روان خدا، نام بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران - رهبر انقلاب اسلامی
- روح‌انگیز: شادی آور، مفرح
- روحبخش: بخشنده جان - شادی آور
- روح‌پرور: پرورش‌دهنده روح - مفرح
- روح‌نواز: شادی آور - جان‌نواز
- روحی: منسوب به روح - شیخ احمد روحی از مشروطه‌خواهان شهید

رودابه: دارای رویش خیره کننده- دختر مهرباب کابلی- مادر رستم پهلوان
 روزافزون: فخرالدین روزافزون سپهدار علویان طبرستان
 روزبه: بهروز، نیک روز - سعید - نام وزیر بهرام گور
 روزبهان: منسوب بهروزبه - شیخ روزبهانی بقلی شیرازی صوفی قرن
 ششم ه
 روزمهر: خورشید روز
 روشاك: نام یکی از سرداران نامی ایران در جنگ اسکندر مقدونی
 روشن: نام یکی از مفسران اوستا در زمان ساسانیان
 روشنان: کنایه از ستارگان آسمان
 روشن بانو: بانوی درخشان
 روشن بین: بصیر - دانا - آگاه
 روشندخت: دختر درخشان
 روشندل: دانا - آگاه - سرور - کنایه از نابینا، کور
 روشن روان: درخشنده روح - هوشیار - آگاه - بیدار
 روشن ضمیر: عارف، آگاه
 روشنگ: رکسانا، مصغر روشن - مشعلدار
 روشنگر: آشکار کننده - تابنده - نورانی
 روشن مهر: خورشید درخشان
 رؤیا: آنچه انسان در حالت خواب و بیداری می بیند - خیال
 رویین: هر چه که از فلز روی ساخته شده باشد - استوار - محکم
 پسر پیران ویسه - پسر افراسیاب - داماد طوس
 رها: نجات یافته - خلاص شده - آزاد

- رهاب: گوشه‌ای است در دستگاه شور، در آواز اصفهان نیز آمده است
- رهام: پسر گودرز - نام سرپرست پیروز پسر یزدگرد یکم
- رهان: رهنده - رهاشونده - نام یکی از سرداران پارسی
- رهاو: نغمه و آهنگی در موسیقی
- رهاورد: سوقات - ارمغان - هدیه - آورده راه و سفر
- رهاوی: آوازی است در آخر افشاری
- رهبان: ترسو - کسیکه بسیار بترسد
- رهبان: راهب - پارسا - عابد نصارا کسیکه در دیر به عبادت مشغول است
- رهبر: راهبر، پیشوا - قائد - مرشد - امام
- رهرو: راه‌رونده، سالک
- ره‌گشا: گشاینده راه - مشکل‌گشا - جلودار
- رهنما: هادی، مرشد
- ره‌نمون: راهنما - هادی - نشان‌دهنده راه
- ره‌نورد: راه‌پیمای - قاصد - پیک
- رهی: رونده، روان - غلام، بنده - رهی معیری شاعر معاصر
- ریحان: گیاهی خوشبو - یکی از خطوط اسلامی
- ریحانه: دسته ریحان - ریحانه بنت‌زید یکی از دو سریه پیامبر (ص)
- ریکا: پسر - معشوق - محبوب
- ری: نام شهری است نزدیک تهران و مشهور به رازی
- ریدک: نام رامشگر خسرو پرویز
- ریونیز: نیست‌کننده نیرنگ و ریا - پسر کیکاوس

ز

- زئوش: نام یکی از بهدینان دربند ۱۲۴ فروردین یشت
- زئیریت: نام پدر دائونگه دربند ۹۷ فروردین یشت
- زئیرینک: نام پدر آش سرد در فروردین یشب
- زب: (ازاو) نام هشتمین پادشاه پیشدادی - یاری کننده
- زبار: نام پدر زیاک درسنگ نوشته کعبه زردشت
- زابل: از شهرهای معروف استان سیستان - گوشه‌ای در دستگاههای
سه گاه همایون
- زاسپرم: زائیده شده از گل - ازدانشمندان زردشتی در روزگار عباسیان
- زاتوردات: از پادشاهان پارس در سال ۱۶۵ ق. م
- زاد: نام پسر ماهیان پسر مهر فرماندار ازسوی خسرو پرویز
- زادان: نام پدر شهریار از زردشتیان کازرون در سده پنجم یزدگردی
- زادان فر: نام خسرو پرویز
- زادان فرح: یکی از سرداران خسرو پرویز
- زادبخت: خوشبخت - زائیده بخت
- زادچهر: دارای نژاد اصیل

- زادشم: جد افراسیاب تورانی - نام نیای پشنگ
- زادفر: زاده فرو روشنی
- زادمهر: زاده خورشید
- زادویه: منسوب به آزاد - رئیس خدمه در زمان یزدگرد سوم
- زادک: یکی از دشمنان زردشت
- زال: پیرسفيد موی - پدر رستم پهلوان ایرانی (زال)
- زالخان: زال خان جلایر از امرای عهد افشاریه
- زاماسب: (جاماسب) فرزند پیروز و برادر قبادشاه ساسانی
- زامیاد: زمین داده - روزیست و هشتم از هر ماه خورشیدی - فرشته‌ای در آئین زردشت - ایزد موکل بر زمین
- زاوا (زاما): دام (کردی)
- زاوش: نام پدر دغدو - ستاره مشتری
- زاهد: پرهیزکار - پارسا - دیندار
- زایر: زیارت کننده - دیدار کننده
- زبرسمان: نام یکی از بزرگان در روزگار خسروانوشیروان
- زبیده: گل همیشه بهار - زن هارون الرشید و مادر امین
- زبیر: چندتن از صحابه و روایان حدیث
- زپیر: از سرداران ایرانی که داریوش اول را به شاهی رسانید
- زراختر: ستاره طلا
- زرافشان: افشاننده و نثار کننده زر
- زراوند: گیاهی ست با گل‌های ارغوانی یا صورتی
- زربانو: دختر رستم دستان

- زربخش: بخشنده و عطاکننده زر
 زرپین: از درختان جنگلی
 زرتاب: تابنده زر
 زردشت: پیامبر باستانی ایران زمین - (در اوستا زرتوشت) نام پسر پوروشسب
 زرد: نام مردی در ویس و رامین
 زرسب: دارنده اسب زرد - زرین - نام برادر نوذر پسر منوچهر - پسر طوس
 زرستون: دختر ار جاسب تورانی
 زرفام: به رنگ طلایی
 زرکش: کسی که تارهای زر به پارچه بافت
 زرکوب: طلاکوب - چیزی که روی آن طلاکاری کنند
 زرگر: کسی که شغلش طلاکاری باشد
 زرگیسو: دارنده گیسوی طلایی
 زرمهر: یا، سوخرا از مردم فارس در روزگار پادشاهی پیروز
 زرنند: طبیبی در داستان سمک عیار
 زرنج: نام یکی از شاهان پارس در روزگار اشکانیان
 زرننگ: نام زندانبان شاه ولید
 زرنمار: طلاکوب - منقش به زر - چیزی که با آب طلا نقاشی کنند
 زرنوش: شهری که بنا کرده دارا می باشد
 زرنوشه: دهی از توابع فراهان اراک
 زروان: زمان - در آئین زردشتی فرشته زمانه بیکران

- زرهون: نوعی دیگر از کلمه زروان
- زری: منسوب به زر - ساخته از زر
- زریاب: جوینده طلا - طلاجو - نوازنده دربار هارون الرشید
- زریو: زرین بر، زرین جوشن - پسر سهراب برادر گشتاسب پدر بستور
- زرین: ساخته شده از زر - زری - طلایی - مانند زر - نام زنی در سمک عیار
- زرین تاج: دارای تاج طلایی
- زرین پاشنه: گندرو که به دست گر شاسب کشته شد (آبان یشت)
- زریندخت: دختر طلایی
- زرین کمر: دارای کمر بند طلایی
- زرین نعام: مردی در سمک عیار - افسار طلایی
- زریوند: مبارزی ازمازندان
- زعیم: ضامن - زارع - کشاورز - مهتر - کفیل - پیشوا
- زکریا: یکی از پیامبران عهد قدیم - زکریای رازی طبیب مشهور ایرانی
- زکی: پاکیزه - پاک - پارسا - زکی خان زند سردار مشهور زندیه
- زکی الدین: پارسای آئین - پاک دین
- زکیه: مؤنث زکی
- زلزال: لرزندان - جنباندن - پادشاه خاور کوه در سمک عیار
- زلیخا: زن عزیز مصر که فریفته جمال یوسف پیامبر شد
- زمان: وقت - هنگام - روز عهد - عمر، زندگانی - فرصت
- زمره: از سنگهای قیمتی به رنگ سبز
- زنبق: گیاهی است با گلهای آبی و بنفش و زرد
- زنده رزم: نام یکی از مؤبدان شریف آباد یزد

- زنده نام: بلند آوازه - آنکه نامش پایدار و جاویدان است
- زنگانه: پرده ای در موسیقی قدیم
- زنگله: زنگوله - مقامی است در موسیقی - جرس - ناقوس
- زنگوی: از بزرگان عهد خسرو پرویز
- زنگه: نام پهلوانی باستانی
- زنگنه: پهلوانی ایرانی معاصر کیکاوس
- زواره: دارای زندگی - پسر زال و برادر رستم در روزگار کیخسرو کیانی
- زوان: زبان - خواننده خدا
- زهرا: درخشان - درخشنده - پر نور - لقب فاطمه دختر پیامبر اکرم و همسر علی (ع)
- زهرة: شکوفه - سپیدی و خوبی - دومین سیاره منظومه شمسی - ناهید
- زهیر: از پهلوانان شاهنامه فردوسی
- زهیر: از اصحاب حسین بن علی علیه السلام که در واقعه کربلا شهید شد
- زیاد: فراوان - بسیار - نام مردی در سمک عیار - ابن زیاد لعین
- زیار: نام پدر مرد آویج و سردودمان آل زیار
- زیاك: در کتیبه زردشت نام شخصی است که در زمان بابك میزیسته
- زیبا: خوب روی، جمیل
- زیبادخت: دختر خوب روی
- زیبارخ: قشنگ - خوب روی
- زیبارو: خوب روی
- زیب النساء: زن خوشگل - دختر محی الدین اورنگ زیب شاعره مشهورند

- زینده: سزاوار - شایسته - آراسته
- زید: نمودن - افزون شدن - زید بن ثابت از انصار حضرت رسول
- زیر: بافهم - باهوش - نام مؤیدی است در روزگار ده آك
- زین الدین: موجب آرایش دین - زین الدین تاییدی از علمای عهد تیمور
- زین العابدین: موجب آرایش پرستندگان - لقب امام چهارم شیعیان
- زینب: درختی است خوشبوی و خوش منظر - دختر گرامی علی (ع) و فاطمه (ع)
- زینت: پیرایه - زیور - آرایش
- زینعلی: موجب آرایش راه علی
- زیور: پیرایه - آرایش

ژ

- ژالان: رودی در روستای جیگران در شهرستان کرمانشاهان (کردی)
- ژاله: قطره - شبنم - باران صبحگاهی
- ژاماسب: به جاماسب - زاماسب رجوع کنید
- ژان: درد - رنج - (کردی)
- ژرفا: عمق - گودی - قعر
- ژورك: پرنده‌ای است سرخ رنگ به اندازه گنجشك
- ژوانان: نام برادرزاده خورشید (طبرستان ۲)
- ژنده: مهیب - بزرگ - عظیم
- ژوله: همان ژورك
- ژولیاك: پریشان - آشفته
- ژویان: پژمرده - پریشان
- ژیان: خشم آلود - درنده - غضبناك - خشمگین - (شیرزیان)
- ژیگیس: پدر میرسوس سردار پارسی به عهد داریوش هخامنشی
- ژیله: نگرگ ریز
- ژیوار: زندگی، حال زیست

س

- سئین: نام مؤبد مؤبدانی که در سده یکم پس از زردشت میزیسته
- سابق: پیشین - قبلی - گذشته
- سابق‌الدین: پیشرو در آئین - امیر سابق‌الدین رشید از امرای سلجوقیان عراق
- ساتراپ: نگهبان شهر - حافظ کشور
- ساتمین: پیاله، قدح بزرگ باده خواری
- ساتی: الهه هندی - نزد مصریان قدیم فرشته موکل بر ارواح
- ساتی‌برزن: خواجه دربار اردشیر دوم هخامنشی
- ساتیار: (سادیار) از نامهای عهد باستان زردشتیان
- ساحره: زن جادوگر - سحرکننده (ساحر مذکر آن است)
- ساق: شحنة فارس در سال ۶۹۹ هـ - از امرای غازان خان مغول
- سار: پرنده ایست خوش آواز
- سارا: زبده و خالص - ناب
- سارابانو: بانوی ویژه
- سارادخت: دختر ویژه وزبده

- سارابانگ: آوازسار - یکی از آهنگهای موسیقی ایرانی
- سارنگ: سار - سارنج - سارك - نام سازی است مانند کمانچه
- ساروی: نام برادر اسپهبد فرخان - نام شهرساری
- ساری: نام شهری در مازندران - نوعی چادر زنان در هندوپاکستان
- ساری استر: برادر تیگران پادشاه ارمنستان و داماد فرهاد سوم پادشاه اشکانی
- ساریه: ابری که در شب آید - زن رونده
- ساسان: نام پدر بزرگ اردشیر بابکان - رئیس معبد آناهید
- ساعد: قسمتی از دست بین مچ و آرنج - بال مرغ - مددکار - قدرت، قوه
- ساعی: سعی کننده، کوشا - دونده، شتابنده - غماز
- ساغر: پیاله - جام - ظرف
- ساقی: آب دهنده - شراب دهنده - فیض رساننده - پیرو مرشد کامل
- ساکس: یکی از شرابداران آستیاگ پادشاه ماد
- سامپوس: نام مردی در کتیبه کعبه زردشت معاصر اردشیر بابکان
- سالار: سردار، سپهبد - مهتر - صاحب اختیار - حاکم - پیر
- سالک: مسافر - راه رونده - طالب راه حق در اصطلاح صوفیان
- سالم: بی عیب - بی نقص - صحیح
- سائومه: ملکه یهود که با حيله و مکر باعث جدا شدن سربحیی از تن شد
- سالی: هر چیز دیرینه و کهن - بی غم
- سام: نام بهدینی از خاندان گرشاسب - پدر زال و جد رستم پهلوان ایرانی
- سامان: اسباب - وسایل، لوازم خانگی - متاع - کالا - هدف - مرز

سامان‌خدا: نام نیای بزرگ سامانیان که از پشت بهرام چوبین بوده است

سامبیکه: زن قباد و مادر کاوس

سام‌میرزا: پسر شاه اسماعیل صفوی صاحب تذکره تحفه سامی در احوال

شاعران

سامن: آواز

سامه: عهد و پیمان - سوگند - قسم - ثامن

ساناز: نام گلی است

ساوتک: نام پدر باونگه در فروردین یشت

ساوه: زرخالص ریزه ریزه - براده طلا - بوته زرگری - شهر ساوه

در استان مرکزی

ساویز: نیک خو - خوش خلق

سبا: نام شهری که بلقیس ملکه و پادشاه آن بود (به معنی کبوتر هم

آمده)

سباهر: از عیاران داستان سمک عیار

سبحان: پاکیزه کردن - به پاکی یاد کردن خداوند - پاک - منزّه

سبز بهار: بهار سبز - از الحان موسیقی دوره ساسانیان

سبکتکین: مؤسس سلسله غزنویان و پدر سلطان محمود غزنوی

سبلان: کوهی است در آذربایجان شرقی

سبو: کوزه سفالی - کوزه ای که در آن شراب می انداختند

سپايت: نگهبان سپاه - سپهد

سپاد: نام یکی از سرداران داریوش

سپادتهم: دارنده سپاه نیرومند - از سرداران داریوش

- سپانو: هوشیار - دانا
- سپانیاسپ: نام سومین نیای گرشاسب
- سپاهان: شهر اصفهان - آهنگی در موسیقی
- سپرهم: نامی در کتیبه کوه کنه‌ری
- سپنتا: مقدس
- سپنتاداد: اسفندیار
- سپنتمان: نام نهمین نیای زردشت
- سپنخورد: دارای خرد مقدس - نام بهدینی در فروردین یشت
- سپنج اوروشك: نام مردی دشمن گشتاسب در گوش یشت
- سپند: اسفند (اسپند) دارنده اندیشه نیک، گفتار نیک، پندار نیک
- سپهراد: نام یکی از سرداران ایرانی
- سپهر: آسمان - فلک - بخت و اقبال - نغمه ایست مخصوص دستگاه راست پنجگاه
- سپهرپاد: از دلاوران هخامنشی
- سپرداد: داماد داریوش هخامنشی - داده و بخشیده آسمان
- سپهرم: نام مردی از لشکر افراسیاب تورانی
- سپیتام: نام جد هشتم زردشت
- سپیدار: درخت سفید - درختی بلند
- سپیدبانو: بانوی سپید و درخشان
- سپیده: سحرگاه - صبح - سفیدی چشم
- سپینود: دختر پادشاه هند و زن بهرام گور
- ستاتیرا: تذرو - دختر داریوش سوم وزن اسکندر مقدونی

ستار: پرده پوش -- از نامهای خداوند -- ستارخان سردار ملی انقلابی
مشروطیت

ستاره: کوكب -- نجم -- اختر -- مادر ابوعلی سینا فیلسوف بزرگ
ایران

ستوده: ستایش شده -- مدح شده -- ممدوح

ستوه: ملول گشتن -- به تنگ آوردن -- خسته شدن -- مردی تورانی

ستی: بانوی من -- مریم مادر عیسی -- سنی فاطمه دختر امام موسی
کاظم (ع)

ستی‌بی: نام پسر رونت در بند ۱۲۳ فروردین یشت

ستیونت: نام پسر فرارت ونگهو در بند ۱۲۱ فروردین یشت

سجاد: بسیار سجده کننده -- لقب امام چهارم شیعیان

سحاب: ابر، ابر بارنده -- نام عمامه پیامبر

سحر: زمان پیش از صبح -- سپیده دم

سحرآفرین: ساحر -- جادوگر -- افسونگر

سَخا: بخشش داشتن -- بخشش، کرم

سخندان: سخن شناس -- ادیب -- شاعر

سخنور: صاحب سخن -- گوینده -- سخن ساز

سخی: سخاوتمند، جوانمرد، بخشنده

سدید: محکم -- استوار

سدیدالدین: استوار در آئین -- سدیدالدین اعور از شاعران قرن ششم ه

سراج: چراغ

سراج‌الدین: چراغ آئین -- سراج‌الدین قمری شاعر بزرگ قرن ششم ه

- سراق: خیمه - سراپرده - چادری که بر فراز صحن خانه کشند
- سرافراز: سربلند - نازنده - مبتکر
- سرباز: آنکه آماده فدا کردن سروجان باشد - سپاهی - لشکری
- سرخ: قرمز رنگ
- سرخاب: دارنده آب و رنگ سرخ - دارای رنگ و روی سرخ
- سرخوش: بانشاط، سرمست
- سرخه: نوعی کبوتر - نام پسر افراسیاب - از بخشهای تابع سمنان
- سرزم: نام پدر شیرمرد (طبرستان)
- سرکش: یاغی، عاصی، گردنکش، نافرمان
- سرمد: همیشه، پیوسته، جاوید
- سرمه: ماده و گردی سیاه که به پلکها و مژه های چشم کشند
- سرو: درختی همیشه سبز - پادشاه یمن در روزگار فریدون
- سروبانو: بانوی خرامان - خوش رفتار
- سروجهان: دختر فتحعلیشاه قاجار
- سرور: رئیس - پیشوا - سرپرست - سید
- سرور: شادی - خوشحالی - نشاط
- سروش: فرشته - هاتف - ملك - روز هفدهم از هر ماه خورشیدی
- سروناز: نوعی سرو به شکل مخروطی
- سریر: تخت، تخت شاهی، اورنگ
- سزا: درخور، لایق - شایسته - پاداش نیکی و بدی
- سزاوار: درخور پاداش، لایق پاداش
- سعادت: خوشبختی - نیکبختی - اقبال - میمنت

- سعد: خجسته، مبارك - سعدبن ابی وقاص ازصحابه پیامبر اسلام
 سعدالدین: موجب نیک بختی دین - سعدالدین وراوینی نویسنده کتاب
 مرزبان نامه
 سعید: نیک بخت - سعادتمند - خجسته - همایون فرخنده
 سکندر: (اسکندر)
 سکینه: آرامش، وقار - سنگینی - دختر حسین بن علی (ع) امام سوم
 سکینه سلطان: یکی از زنان قصه سلامان و ابسال جامی شاعر معروف قرن
 نهم ه
 سلامان: مردی در قصه منظوم جامی بنام سلامان و ابسال
 سلجوق: جد خاندان سلجوقیان از رؤسای ترکمن در قرن چهارم ه
 سلحشور: جنگنده - سپاهی - شورنده مسلح
 سلطان: تسلط، فرمانروایی - قدرت - مقتدر - فرمانده
 سلغر: قبیله ای از ترکان - جد سلسله اتابکان سلغری در فارس
 سلم: پسر فریدون پادشاه پیشدادی
 سلمان: سنگ بزرگ - سلمان فارسی ازصحابه معروف پیامبر
 اسلام (ص)
 سلمک: گوشه ای از دستگاه شور
 سلمه: گیاهی است از تیره اسفناج
 سلوان: داروی بی غمی، مهره افسون
 سلوت: خوشی، شادی، تسلی
 سلوک: روش - رفتار - در اصطلاح تصوف طی مدارج خاصی برای
 رسیدن به مقام وصل

- سلوی: انگبین - عسل - مایه تسلی - بلدرچین
- سلیم: بی‌عیب، مطیع - ساده دل - سالم
- سلیمان: پیامبر و پادشاهی معروف که پسر داود بود
- سماء: رقص عارفانه - اصل کلمه سماع
- سمانه: بلدرچین - مادر امام علی نقی (ع)
- سمک: ماهی - برج فلکی هوت - قهرمان داستان سمک عیار
- سمن: شبدر - مجازاً به معنی سفید، رخساره
- سمندر: کسی که بوی خوشی از او آید - آنکه برش همچون سمن باشد - معطر
- سمنبو: خوشبو، معطر مانند سمن
- سمندخت: دختر سمن، دختر خوشبو
- سمنرخ: دختر سهیل جهانسوز در داستان همای و همایون
- سمنزار: مزرعه‌ای که پر از سمن است
- سمنگان: شهری بوده که رستم در آنجا با تهمینه مادر سهراب ازدواج کرده است
- سمور: جانوری است با پوست قیمتی
- سمیرا: زن گندم‌گون، مهین بانو عمه شیرین معشوقه فرهاد
- سمیع: شنونده - شنوا - از نامهای خداوند
- سمین: فربه - چاق
- سمینه: پارچه نازک
- سمیه: همنام - همتا - مثل و مانند - مادر عمار یاسر اولین زن شهید اسلام

- سناء: روشنائی - فروغ - رفعت
- سنباد: (سنبداد): دلاوری که در قرن دوم هجری بعد از ابومسلم علیه خلیفه عباسی قیام کرد
- سنبل: خوشه - گیاهی از تیره سوسن‌ها، با گل‌های زیبا و خوش‌رنگ و خوشبو
- سنجاق: علم - درفش - سیخی کوچک و فلزی مانند سوزن
- سنجر: مرغی شکاری - پسر ملک‌شاه آخرین پادشاه از سلجوقیان بزرگ
- سنجه: یکی از دیوان مازندران که بدست رستم کشته شد
- سندباد: حکیمی هندی - دریانوردی افسانه‌ای در کتاب هزار و یک شب
- سنقر: (سنگار) مرغی است شکاری - شهری است در غرب ایران
- سنگان: مبارزی در قصه سمک عیار
- سوخرای: نام نیای اسپهبدان طبرستان
- سودابه: زن کیکاوس که عاشق سیاوش پسر کیکاوس شد
- سوده: دختر زمعه بن قیس از زنان پیامبر اسلام (ص)
- سودان: نام پسر اروپ از خانواده نوذر
- سورن: دلیر و پهلوان - توانا - نام سردودمان خانواده سورن در زمان اشکانیان
- سورنا: نام سردار نامی ارد اشک سیزدهم
- سوری: گل سرخ - گل محمدی
- سوزا: سوزنده - ملتهب - در حال سوختن
- سوسن: گیاهی از تیره سوسنی‌ها با گل‌های فصلی زیبا - زنی رام‌شگر

از توران

- سوسنبر: کسی که برش مانند سوسن است - گیاهی از تیره نعناع
- سوشیانت: نجات دهنده - ناجی - نام موعود مزدیسنا
- سوگند: قسم، اقرار - اعتراف
- سولماز: زنی که پژمرده نمیشود (ترکی)
- سوه: نام پدر نیجر در فروردین یشت - به معنی سودمند
- سویو: از نامهای زردشتی
- سها: ستاره‌ای بسیار کوچک در دب اکبر
- سها اددین: نصیب‌های دین - بهره‌های آئین
- سهراب: دارنده آب و رنگ سرخ - پسرستم از تهمینه دختر شاه سمنگان
- سهره: پرنده‌ای است شبیه بلبل بسیار خوش آواز با پرهای سبز و زرد
- سهل: سهل بن عبدالله تستری از عرفای قرن سوم ه
- سهند: کوه آتشفشان قدیمی و خاموش بین شهر تبریز و مراغه
- سهی: مستقیم - راست - نوجوان - تازه - سروسهی (سرو راست و بلند)
- سهیل: ستاره‌ای درخشان در صورت فلکی سفینه - سهیل یمانی
- سهیلا: نرم - ملایم - لطیف
- سیاپه: از انواع پرندگان است
- سیاره: دختر وزیر در کتاب طوطی نامه
- سیافرن: نام یکی از بزرگان دوره هخامنشی
- سیامک: نام پسر کیومرث - دارای موی سیاه

- سیاوسپ: نام بهدینی است در بند ۱۱۴ فروردین یشت
- سیاوش: دارنده اسب سیاه - سیاه چشم - پسر کیکاوس و پدر کیخسرو
- ستیاك: نام یکی از سرداران داریوش سوم
- سیده خاتون: زن فخرالدوله و مادر مجدالدوله دیلمی
- سیرنگ: سیمرخ - عنقا - پرنده ای افسانه ای
- سیروس: نام کوروش به زبان رومی (سایروس)
- سیرومهر: نام یکی از سرداران خشایار شاه
- سیسامن: نام پدر هوتن سپهسالار ارتش ایران در لیدیه
- سیسیماك: نام یکی از سرداران پارسی داریوش بزرگ
- سیف: شمشیر - سیف بن ذی یزن از شاهان حمیری در عهد انوشیروان
- سیف الدین: شمشیر دین
- سیف الله: شمشیر خدا - لقب حضرت علی علیه السلام
- سیلاك: نام یکی از سرداران پارت در روزگار ارد
- سیلانه: شیلانه، شیلان - عناب
- سیم آنا: نقره فام - سیمگون - مانند سیم
- سیما: چهره - روی - صورت - مجازاً به معنی پیشانی
- سیماب: جیره - زیق
- سیمبر: دارنده بدن سفید - سیمین بدن
- سیمجور: جوینده سیم و نقره - سیمجور دواتی از خادمان اسماعیل سامانی
- سیمدخت: دختر نقره ای و سفید
- سیمین: نقره گون - سفید - بهرنگ نقره - خوب و ظریف

سیمیندخت: دختر سفید - دختر ظریف

سینا: نام شبه جزیره‌ای در شمال شرقی کشور مصر - پدر شیخ ابوعلی
حکیم ایرانی

سینداد: داده سین (سیمرغ) - از مرزبانان پارسی

سیمیندخت: دختر سین (سیمرغ)

سیوتور: دارنده گاوی سیاه‌رنگ - نام یکی از نیاکان شاه فریدون
پیشدادی

سیه‌چشم: چشم سیاه - نام کشته‌ی فرخزاد ساسانی

سیه‌سار: دارای سر سیاه - گناهکار

ش

- شاآغاز: نام خواجه سرای خشایار شاه
- شابستی: نام خدمتگزار وشمگیر دیلمی
- شابرزین: نام پدر روزبه دروندیداد
- شاپرک: پروانه - نوعی حشره
- شاپور: پسر شاه - شاهزاده - نام سپه‌دار شاه فریدون پیشدادی - سه تن از شاهان ساسانی
- شاپوروراز: نام مرزبان آذرآبادگان در روزگار شاه‌نرسی
- شاد: خوش و خرم، خوشحال - نام یکی از بزرگان روزگار ساسانیان
- شاداب: شادان - سرور - تروتازه - سیرآب
- شادان: خوشحال - خرم و مسرور - نام یکی از بزرگان اهل حدیث در اسلام
- شادباد: لحنی بوده است در موسیقی قدیم
- شادبخت: خوشبخت - نیکبخت
- شادبهر: کسی از زندگی بهره‌مند شده باشد - زنی در عهد بهمن پسر اسفندیار

- شادبری: زیباروی با نشاط - فرشته خوشحال
- شادتگین: از امرای دربار خوارزمشاه
- شادخو: خوشخو، شاد و خرم
- شادفر: دارنده فرشادی
- شادکام: کامروا - کامران شادمان (شادکامه)
- شادگمان: بخشی از شهر خرمشهر
- شادمان: خوشحال - برادر شیرویه پسر خسرو پرویز
- شادمهر: مهربان - خوشحال - روستایی از توابع تربت حیدریه
- شادی: شادمانی، مسرت، خوشحالی
- شاعر: دارای شعر - چکامه سرا - گوینده شعر - سخن آرا (شاعره = مؤنث)
- شافع: شفاعت کننده - خواهشگر - جد امام شافعی از فرق اهل سنت
- شاکر: سپاسگزار - پاداش دهنده شاکر بخارائی شاعر قرن چهارم ه
- شامراد: شاهمراد خوانساری موسیقی دان عصر شاه عباس اول
- شامل: فراگیرنده - مشتمل - حاوی
- شاورد: هاله، خرمن ماه
- شاورک: آوازی قدیمی که آنرا نیشابورک هم گفته اند
- شاه آفرین: درخور آفرین شاه - شاه فقیر الله از بزرگان زردشتی در لاهور
- شاه بابا: شاه بابا اصفهانی خطاط مشهور قرن دهم ه
- شاهبانو: بانوی شاه - ملکه
- شاه پونه: نوه یزدگرد سوم ساسانی، شاه آفرید
- شاهپری: عنبر

- شاه پسند: موردپسندشاه - گلی استزیا
- شاهپور: پسرشاه - شاهزاده
- شاه ترکان: زوجه سلطان شمس الدین تمش
- شاه جهان: پسرجهانگیر از شاهان سلسله بابر ی هند
- شاه خاتون: شهبانو - ملکه - دختر قدرخان، خان ترکستان روزگار غزنوی
- شاهد: گواه - حاضر - مشاهده کننده
- شاهدخت: دخترشاه - شاهزاده خانم
- شاهر: مشهور - نامی - سرشناس
- شاهرخ: دارای رخساری چون شاه - خوب چهره - شکوهمند
- شاهروی: زیبارو - روی چون شاه
- شاهفر: دارای شکوه و فر شاهان
- شاهقلی: غلام شاه - شاهقلی تبریزی نقاش معروف ایرانی عهد صفویه
- شاهک: شاه کوچک - نوعی برنج - نوعی هندوانه
- شاهکار: کار بزرگ و نمایان - کاری مزد و مواجب - بیگار
- شاه محمد: نقاش مشهور ایرانی در قرن دهم ه
- شاه محمود: پسر امیر مبارزالدین محمد و برادر شاه شجاع زمان حافظ شیرازی
- شاهمراد: مرادشاه - آرزوی شاه
- شاهمیر: برادر میرک بیگ وزیر شاه اسماعیل صفوی
- شاهنده: پرهیزکار - متقی - نیکوکار - صالح
- شاهنک: ملکه زنبور عسل
- شاهوار: درخور شاه، لایق شاه، شاهانه
- شاهوردی: داده شاه - بخشیده شاه

- شاهوش: مثل شاه - دوشیزه باکره
- شاهولی: روستایی از توابع اهر - شاهولی اله از عالمان کلام در هند
- شاهین: پرنده‌ای است شکاری و بسیار جسور - میله دو کفه ترازو
- شاهیندخت: دختر پرنده
- شایا: سزاوار - شایسته
- شایان: لایق، سزاوار - شایسته
- شایسته: درخور، لایق، سزاوار
- شایق: راغب - آرزمند، مشتاق
- شایگان: سزاوار شاه - شاهوار - درخور - شایسته
- شباب: جوانی - آغاز و ابتدای هر چیز - پرده‌ای در موسیقی قدیم
- شبابه: آلت طرب است - نی - مزمار
- شب‌افروز: شمع - چراغ - کرم شب‌تاب - نوعی دیبا
- شبانه: منسوب به شب - هنگام شب - مربوط به شب
- شب‌آوا: بانگ شب، ناله و زاری شب
- شب‌اوز: نوعی جغد، مرغ حق
- شباهنگ: مرغ سحر، بلبل - ستاره صبح - ستاره شعرای یمانی
- شب‌بو: گیاهی است زینتی که گل‌های معطر و زیبا دارد
- شبتاب: آنچه در شب بدرخشد - شب‌چراغ - ماه - قمر - کرم شب‌تاب
- شب‌دیز: سیاه‌فام - شبرنگ - نام اسب خسرو پرویز - یکی از امحان باربدی
- شبر: نیکو، خوب - نام امام حسن مجتبی (ع)
- شبیگون: تیره، سیاه - بهرنگ شب - گوهر شب‌چراغ
- شبیگیر: سحرگاه - صبح‌زود - مرغی که در وقت صبح بخواند - عابد شب

- شبلی: ابوبکر شبلی از زهاد و عرفای معروف قرن سوم ه
- شبهماه: ماه شب، روستایی است از بخش اشترینان شهرستان بروجرد
- شبم: رطوبت و قطره‌ای که شب بر روی گلها و سبزه‌ها نشیند - ژاله
- شبیر: نیکو - خوب - یکی از برادران هارون برادر موسی پیامبر
- شجاع: دلیر - بردل - نوعی مار
- شجاع‌الدین: دلیر در آئین
- شرار: جرقه آتش - آتشپاره
- شراره: ریزه آتش که به هوا پرد، جرقه، پاره آتش
- شرافت: با شرف بودن - بزرگواری - ارجمندی، بزرگی
- شراکیم: نام یکی از اسپهبدان مازندران
- شرر: جرقه آتش، ریزه آتش
- شرزه: خشمناك، خشمگین - زورمند - قوی
- شرف: مجد و بزرگواری - آبرو - بزرگی
- شرف‌الدین: موجب آبرو و بزرگواری دین - شرف‌الدین علی یزدی نویسنده
- قرن نهم ه
- شرمین: خجل، شرمگین
- شرمینه: خجل، شرمسار
- شروان: ولایتی در جنوب شرقی قفقاز
- شروین: از سرداران معاصر شاپور پسر شاپور ذوالاكتاف ساسانی
- شریعت: جای آب خوردن - طریقه - روش - آئین
- شریف: صاحب شرف و افتخار، شرافتمند - بزرگوار
- شریک: همدست، سهیم، یار، همدم

شعاع:	نور خورشید، روشنائی آفتاب، پرتو، نور
شعبان:	نام ماه هشتم از سال قمری
شعرا:	نام دو ستاره مشهور آسمان است، شعرای شامی ستاره درخشانی است
شعله:	زبانه آتش - فروغ، روشنی، تابش
شعیب:	نوشه‌دان - مشک کهنه - پیامبری که پدر زن موسی بود
شغاد:	برادر رستم که با وی از یک مادر نبود
شغال:	پستانداری است وحشی از تیره سگان
شفاء:	بهبود یافتن از بیماری - رهایی از مرض، تندرستی
شفق:	سرخ‌ی افق در هنگام غروب آفتاب - مهربان شدن
شميع:	شفاعت کننده - خواهمشگر
شفیق:	مهربان، دلسوز، رحیم، رئوف (شفیقه مؤنث آن)
شفیقه:	مؤنث شفیق
شقایق:	گیاهی است از تیره خشخاش با گلی به رنگ سرخ
شقیق:	چاک شده و نیمه شده هر چیزی که دو نیمه شود
شکر:	عصاره شیرینی از چغندر قند
شکرالله:	سپاس خدا - شکراله شروانی طیب قرن نهم ه
شکرخند:	تبسم - لبخند - خنده شیرین و ملیح
شکرریز:	شکر افشان - قناد - حلوائی - آواز دلکش
شکرفام:	به رنگ شکر، شکری
شکرفشان:	شکر ریز، افشاننده شکر
شکرین:	شکر آلود - شیرین - مسوب به شکر

- شکفته: گشاده - باز شده - متبسم - تروتازه و شاداب
- شکور: بسیار سپاسگزار - پاداش دهنده - شکر کننده
- شکوفان: شکوفه، شکفته، شکوفه دهنده
- شکوفه: گل درختان میوه دار
- شکوه: شأن، شوکت، بزرگی، توانایی - مهابت
- شکوه: گله، اظهار دردمندی کردن
- شکیب: صبر - آرام - تحمل
- شکیبا: بردبار - صبور
- شغرف: نیکو، نیرومند - شگفت - زیبا - بزرگ
- شماساس: پهلوانی تورانی که به دست قارن ایرانی کشته شد
- شماه: دستنبو - عطردان - نوعی خربزه به اندازه پرتغال
- شمایل: صورت، چهره - خویها - طبعها
- شمس: خورشید، آفتاب = سورة نود و یکم قرآن
- شمسا: نور، روشنائی، پرتوماه یا خورشید یا آتش
- شمس الدین: خورشید دین - شمس الدین محمد حافظ شیرازی شاعر قرن هشتم هـ
- شمس الملوك: خورشید شاهان
- شمسعلی: روستایی از بخش طرنبه خراسان - خورشید علی
- شمسه: نقش و نگاری که با گلابتون روی لباس می دوزند
- شمسی: منسوب به شمس - خورشیدی - از خورشید
- شمشاد: از درختان زیتنی در باغچه
- شمع: موم و جسمی که از مخلوط پیه و آهک و اسید سولفوریک

می سازند و میان آن فیتله قرار می دهند برای روشنایی دادن
مانند چراغ

شمن: راهب بورایی - بت پرست
شمبران: جای سرد، سردگاه - سردستان - ناحیه ای در دامن البرز کوه
شمیم: بوی خوش - عطر - مرتفع - بلند
شناسا: ادراک کننده - دریافت کننده
شنباد: نوعی انار که دانه ندارد
شنگل: شوخ و ظریف و زیبا
شنوا: سمیع - شنونده - فرمانبردار
شوان: شبان، گله بان (کردی)
شویی: شبگرد، پی شب و سحر
شودب: دراز بالای نیکو خوی - غلامی سیاه پوست که در کربلا شهید
شد

شورا: رایزنی - مشورت، نام گیاهی دریایی
شورانگیز: فتنه انگیز - غوغا کننده - ایجاد کننده شوق و شور
شوریده: آشفته - پریشان - شیدا - مضطرب - نگران
شوق انگیز: اشتیاق آور - بر سر شوق آورنده
شوکت: جاد و جلال - فرو شکود - عظمت
شهاب: شعله آتش - ستاره دنباله دار - سنگهای آسمانی که بر اثر
برخورد با جوی سوزند

شهاب الدین: شهاب الدین سهروردی معروف به شیخ اشراق
شهباز: شاهباز، نوعی باز به رنگ سفید

- شهبال: شهپر - بزرگترین پر پرزده
- شهبندر: رئیس بندر - رئیس بازرگانان
- شهپر: شادبال، شاهپر - پره‌ای بزرگ پرندگان
- شهد: شیرینی - انگبین
- شهداد: بخشیده‌شاه - داده‌شاه - ناحیه‌ای در استان کرمان دارای مرکبات
- شهر آرا: آراینده شهر - زینت بستن شهر
- شهر آزاد: نام همای دختر بهمن پسر اسفندیار
- شهر آشوب: آشوبنده شهر - کسی که درزیایی فتنه شهر است
- شهر آسیم: نام یکی از اسپهبدان طبرستان - به معنی حاکم شهر
- شهراد: شاه جوانمرد
- شهرام: رام شاه - مطیع شاه - موجب آرامش شاه
- شهران: منسوب به شهر - یکی از بزرگان ایرانی روزگار یزدگرد سوم ساسانی
- شهربانو: بانوی شهر - ملکه - دختر یزدگرد سوم که پس از اسارت به عقد امام سوم شیعیان درآمد
- شهربانوارم: خواهر گیو وزن رستم پهلوان ایرانی
- شهر براز: نام یکی از سرداران دلیر خسرو پرویز ساسانی
- شهرت: آوازه - اشتها - معروفیت
- شهرخواست: یکی از دلیران طبرستان
- شهردار: دارنده شهر - نگهبان شهر - ابو منصور شهردار بن شیرویه همدانی
- شهرزاد: زاده شهر - وطنی - بومی

- شهرگیر: فاتح شهر - گیرنده شهر - نام سالار شاه اردشیر ساسانی
- شهر ناز: خواهر جمشید جم
- شهر نوش: نام پسر هزار اسپ از شهریاران طبرستان
- شهرویه: دختر خسرو پرویز
- شهره: نامور - مشهور - نامدار
- شهریار: حاکم، فرمانروای شهر - بزرگ شهر - محمد حسین شهریار شاعر معاصر
- شهرزاد: شهرزاد - شهرزاده - زاده شهر
- شهرین: نام یکی از مرزبانان در روزگار ساسانیان
- شهریور: فرشته قدرت و توانایی - ماه ششم از سال خورشیدی
- شهسوار: سوار دلیر و چالاک - شهسوار بن سلیمان از حکام ذوالقدریه
- شهلا: زنی که چشمش کبود و سیاه باشد - نوعی از گل نرگس
- شهمرد: بزرگمرد - مرد شاه - عیاری از دوستان سمک عیار
- شهمردان: شاه مردان - بزرگ مردان - شمردان ابو منصور پارسی وزیر امیر بصره
- شهناز: نازشاه - یکی از آهنگهای موسیقی - گوشه ای از دستگاه شور
- شهنواز: نواخته یافته شاه - نوازنده شاه - روستایی از توابع مراغه
- شهوار: لایق - سزاوار شاه - گرانباه - (در شهسوار = در گرانبها)
- شهیار: دوست شاه - یار شاه
- شهید: کشته شده در راه خدا - حاضر - شاهد - گواه
- شهین: منسوب به شاه - شاهین
- شهیندخت: شاهدخت - دختر شاه

شیبان: ماه سرد از زمستان - خان مغول مؤسس خاندان شیانی در قرن هشتم هـ

شیث: پسر حضرت آدم از پیامبران

شیدا: شیفته - دیوانه، مجنون - عاشق - شوریده

شیداب: نام پزشکی در روزگار ضحاک - ازدانشمندان زردشتی

شیدسپ: دارنده اسبهای درخشان

شیدفر: دارنده فروشکوه خورشیدی

شیدور: درخشنده، خورشیدوار روشن

شیدوش: دارنده دانش درخشان - نام پسر گودرز - نام پسر انوش

شیده: خورشید درخشان - نام پسر افراسیاب

شیر: شجاع، دلیر - معنای مجازی

شیر آرا: از هواداران ابو مسلم خراسانی

شیر افکن: کسی که شیر را بر زمین اندازد - شجاع - دلیر - پهلوان

شیران: منسوب به شیر

شیر اندام: قوی هیکل، جوانی که دارای سینه‌ای فراخ و اندامی درشت باشد

شیر اوزن: دلیر، افکنده شیر - شجاع

شیرخان: دهی از توابع تربت - از سرداران سلاطین غور

شیر خدا: اسدالله لقب حضرت علی ابن ابیطالب (ع)

شیردل: دلاور، بی باک، شجاع

شیرزاد: زاده شیر - شیرزاد بن مسعود سوم از شاهان غزنوی

شیر علی: شیر علی خان لودی مؤلف کتاب مرآت الخیال

- شیرفام: بهرنگ شیر - شیری - نوعی فیروزه است
- شیرگیر: گیرنده شیر - شجاع - دلیر
- شیرمرد: دلاور - شجاع
- شیرو: پهلوانی معاصر با کی گشتاسب
- شیروانشاه: نام شاهان شیروان
- شیروی: شیرویه پسر خسرو پرویز
- شیرین: مزه مقابل تلخ - هرچیز مطبوع و لطیف
- شیرین بانو: بانوی شیرین - معشوقه فرهاد
- شیفته: دلباخته - عاشق - حیران
- شیماء: زن خالدار - دختر حلیمه سعدیه خواهر رضاعی پیامبر (ص)
- شیناورد: سبزه زار - مرغزار - چمن
- شیوا: بلیغ - فصیح
- شیوه: روش، قانون، خوی، عادت، سبک
- شیون: فریاد وزاری - ناله افغان - شاعر معاصر فومنی

ص

- صابر: صبر کننده، شکيبا، بردبار - اديب صابر شاعر قرن ششم هـ
- صاحب: مالك - خداوند - خواجه - صاحب بن عباد وزير دانشمند
ایرانی
- صادق: راستگوی - آشكار - راست و درست - صادق هدايت نویسنده
- صارم: شمشير برنده - مرد دلير - دلاور
- صاعد: صعود کننده بالا رونده - بالارو
- صافی: پاکیزه - خالص - روشن
- صالح: نیکوکار - نيك - شايسته - لایق
- صانع: آفريننده - سازنده صنعتگر
- صائب: درست و راست - رسا - صائب تبریزی شاعر بزرگ قرن
یازدهم هـ
- صائین: پرهیزکار - نگاهدارنده
- صائین الدین: صائین الدین ترکه اصفهانی از مشاهیر قرن نهم هـ
- صبا: باد خنك و لطيف - فتحعلی خان صبا شاعر دوره قاجار -
ابوالحسن صبا موسیقیدان مشهور معاصر - محمود خان ملك-

الشعرا صبا شاعر عهد قاجار

صبوح: پگاه - صبح زود - صبحی: شرابی در پگاه خورند

صبور: صبر کننده - شکیبا - بردبار

صحبت الله: گفتگوی خدا

صحت: سالم بودن - تندرست شدن

صداقت: درستی - درستی و راستی

صدر: سینه - طرف بالا - مهتر - بزرگ - رئیس

صدرالدین: مهتر و بزرگ دین - صدرالدین عاملی از علمای مشهور امامیه

صدری: منسوب به صدر

صدف: از نرم تنان که دارای پوسته‌ای خار جی هستند

صدوق: همیشه راستگو - دوست - شیخ صدوق از علمای فقهی شیعه

صدیق: دوست، دوست راستگو

صدیقه: زن بسیار راستگو - صدیقه طاهره نام حضرت فاطمه (ع)

صرصر: باد سخت و سرد - باد بلند آواز - اسب تندرو

صعوه: گنجشگ

صغری: مؤنث اصغر - زن کوچکتر

صفا: تمیزی - صمیمیت - یکرنگی - پاکیزگی

صفار: رویگر، مسگر - یعقوب لیث صفاری

صفدر: از هم پاره کننده صف - شکننده صف دشمن - لقب حضرت

علی (ع)

صفر: دومین ماه سال قمری

صفر علی: نام مرد

- صفوت: ویژگی، خلوص - برگزیده
- صفور: بار سالار غاطوش در قصه سمک عیار
- صفورا: دختر شعیب پیامبر و زن حضرت موسی (ع)
- صفی: دوست - دوست صافی - برگزیده
- صفی‌الدین: برگزیده دین - شیخ صفی‌الدین از دیلی
- صفیه: مؤنث صفی - برگزیده
- صلاح: نیکی کردن - صلاح‌الدین ایوبی مؤسس ایوبیان مصر
- صمد: بی‌نیاز - غنی - از نامهای خداوند - قصه‌نویس معاصر
- صمد بهرنگی که برای کودکان قصه می‌نوشت
- صمصام: شمشیر برنده - صمصام‌السلطنه از سران ایل بختیاری
- صمیم: خالص، - برگزیده - اصل چیزی - محض
- صندل: درختی است دارای بوی معطر - نوعی کفش
- صنع‌الله: احسان و نیکی خدا
- صنم: بت - رب‌النوع - دلبر زیباروی - معشوق
- صنوبر: درختی که همیشه سبز است - کنایه از معشوق خوش قد و قامت
- صنیع: ساخته شده - پرورش داده شده - آفرینش - خلقت
- صوفی: کسی که جامه پشمین پوشد، پشمینه‌پوش
- صولت: سطوت - هیبت - رعب - خشم - قدرت - زبردست
- صهبا: می - شراب - سرخ و سفید

ض

- ضابط: حفظ کننده - ضبط کننده - نگهدارنده - نیرومند - مباشر - قوی
- ضامن: کفیل - ضمانت کننده
- ضحاك: بسیار خنده کننده - پنجمین پادشاه پیشدادی ضحاك ماردوش
- ضحی: خورشید - آفتاب - طلوع صبحگاهی
- ضرغام: شیر درنده - اسد - شجاع ودلاور
- ضریر: کور - نابینا - بیمار ونزار
- ضیاء: نور - روشنایی
- ضیاءالدین: فروغ دین - ضیاءالدین ابوبکر احمد جامجی قرن هفتم ه
- ضیغم: شیر درنده - شیر قوی
- ضمیران: ریحان

ط

- طائر: پرنده
- طاق: طواف کننده - شبگرد - عسس
- طائی: منسوب به قبیله طى
- طارق: کسی که به شب راه رود - ستاره صبح - طارق بن زیاد
- سردار عرب
- طالب: طلب کننده - خواهان - جوینده - طالب آملی شاعر قرن یازدهم ه
- طاوس: مرغی است زیبا با پرهای رنگین
- طاها: (طه) نام سوره بیستم از قرآن کریم
- طاهر: پاکیزه - پاک - یکی از پسران پیغمبر (ص) از خدیجه کبری
- طاهره: مؤنث طاهر - زن پاک و پاکیزه
- طبيب: پزشک - حکیم - دانا
- طرب: نشاط - شادی - نام اسب پیامبر (ص)
- طغترکان: از دختران الغ بیگ گورکانی
- طغایمور: از بنیرگان چنگیز مغول

طغان:	شاهین - شهباز - طغانشاه پسر البارسلان
طغرل:	مرغی شکاری - طغرل بیک سلجوقی از امیران سلجوقیان
طلا:	زر - فلزی زرد رنگ و پربها
طلحه:	درخت موز - شکوفه خرما - از اصحاب مشهور پیامبر اسلام (ص)
طلعت:	رویت کردن - دیدن - طلوع - برآمدن ستاره
طلیعه:	پیشرو - طلایه
طمعاج:	از پادشاهان ترك ماوراءالنهر معروف به افراسیاب
طناز:	ناز کننده - شوخ، پرناز - خرامان
طوبی:	درختی در بهشت
طورگ:	پسر شیدسب و نواده جمشید
طوس:	آزاد درخت - درخت کندر - نام پهلوانی در شاهنامه فردوسی
طوطی:	پرنده‌ای که در اثر تربیت سخن نیز می‌گوید
طوفان:	(توفان) - آب و باد شدید که سطح زمین را فراگیرد
طولون:	از غلامان امرای سامانی در دستگاه خلفای عباسی
طه:	رجوع کنید به طاهها
طهماسب:	(تهماسب) نام چند تن از پادشان ایران
طهمورث:	(تهمورث) پادشاهی از نبره هوشنگ پیشدادی
طیب:	پاك-پاكيزه-طاهر-معطر-خوشبو-فرزند پیامبر (ص) از خدیجه
طیبه:	مؤنث طیب - زن پاك و پاکیزه
طیفور:	پرنده ایست کوچک - نام بایزید بسطامی عارف نامی قرن سوم
طینوش:	پسر پادشاه اندلس و معاصر اسکندر مقدونی

ظ

- ظافر: پیروزی یافته - ظفر یا بنده
- ظاهر: پیدا - آشکار - ظاهر بن ابی منصور خلیفہ فاطمی
- ظریف: زیرک - خوش طبع - زیبا - خوشگل
- ظریفہ: زن زیبا و خوشگل
- ظفر: پیروزی - غلبہ - نصرت - ظفر بن احمد نیشابوری از عارفان
- قرن چہارم ھ
- ظہیر: یار و یاور - مددکار
- ظہیر الدین: پشتیبان دین - ظہیر الدین فارابی شاعر قرن ششم ھ

ع

- عابد: پرستنده عبادت کننده - عابد بخارایی شاعر اواخر دوره صفوی
- عاتکه: زن خوشبوی - کمان کهنه سرخ رنگ - دختر عبدالمطلب
جد پیامبر
- عادل: دادگر داددهنده - راست کردار - عادلشاه افشار برادرزاده
نادر شاه
- عارف: دانا - آگاه - واقف - عارف قزوینی ابوالقاسم از شاعران
ملی معاصر
- عاصم: حافظ - منع کننده - بازدارنده - نگاهدارنده - یکی از
صحابه پیامبر اکرم (ص)
- عاضد: یاری کننده - عاضدالدین الله لقب آخرین خلیفه فاطمی
- عاطفه: محبت - مهر - مهربانی
- عاقل: خردمند - دانا - زیرک
- عائف: گوشه گیر - عابد - معتکف - مقیم شونده
- عالم: دنیا - جهان - گیتی
- عالم افروز: روشن کننده جهان

- عالم گیر: گیرنده جهان - لقب دو تن از شاهان مغول هند
- عالی: رفیع - بلند - سرافراز - بزرگ شریف
- عالیه: مؤنث عالی - بلند، رفیع
- عامر: آباد کننده - آبادان - معمور
- عایشه: دختر ابوبکر و زوجه پیامبر (ص)
- عباس: بسیار تروشروی - عبوس - شیریشه
- عبد: بنده، که جلوی بسیاری از کلمات قرار می گیرد - عبدالباقی - عبدالجبار - عبدالمطلب و پدر گرامی پیامبر اسلام (ص)
- عبث: پند گرفتن - سنجیدن
- عبهر: دراز و نازک - گل نرگس - کنایه از چشم معشوق
- عبید: بنده - عبید زاکانی شاعر نامدار قرن هشتم ه
- عبیدالله: بنده خدا عبیدالله شفروه از ادبای قرن ششم ه
- عبیر: نوعی مایع خوشبو از شکر و زعفران و گلاب
- عتیق: دیرینه - کهنه - بهترین برگزیده - لقب ابوبکر از خلفای راشدین
- عثمان: مار - بچه مار، بچه اژدها - سومین خلفای راشدین
- عدالت: داد گستری کردن - دادگری - انصاف داشتن
- عدنان: یکی از قبایل عرب
- عدیل: همتا، مانند - مثل - نظیر
- عذرا: دوشیزه، - معشوقه و امق - برج سنبله از صورتهای فلکی
- عرفان: معرفت، شناختن، وقوف بد قابق و رموز

- عروه: دستاویز، مستمسک
- عزالدین: موجب ارجمندی آئین - عزالدین طاهر جوینی از رجال معروف قرن هفتم ه
- عزالنساء: موجب ارجمندی زنان
- عزت: ارجمند شدن، گرامی گشتن، ارجمندی و سرافرازی
- عزرا: امداد - یاری
- عزیز: یاری و کمک
- عزیز: محبوب - گرامی - گرانمایه - نادر - محترم
- عزیزالله: گرامی در نزد خدا
- عزیزه: زن گرامی و ارجمند
- عسکر: معرب لشکر فارسی - عسس - سرباز
- عسل: مایعی که از زنبور عسل در کندو تهیه گردد
- عشرت: معاشرت کردن - مصاحبت کردن - خوشگذرانی - کامرانی
- عیش
- عشقعلی: عشق و محبت علی (ع)
- عشيق: ورزنده عشق - محبوب و دوست
- عصار: روغنر، روغن کش، خواجه محمد عصار تبریزی شاعر قرن هشتم ه
- عصام: بند
- عصمت: بازداشتن - منع کردن - نگاه داشتن نفس از آلودگی - پاکدامنی
- عصمتالله: خواجه عصمتالله بخارایی از شاعران قرن نهم ه

عضدالدین: بازوی دین - مولانا عضدالدین ایجی دانشمند ایرانی قرن

هشتم ه

عطاء: بخشیدن - بخشش - انعام

عطاءالله: برهان‌الدین رازی از ادبای قرن دهم ه

عطیه: بخشش - عطا

عظیم: بزرگ، بسیار - زیاد - والا مرتبه

عفت: پارسائی، پرهیزکاری - پاکدامنی

عفیف: پارسا - پرهیزکار - پاکدامن

عقیقه: زن پاکدامن و پارسای

عقیق: سنگی است زینتی با رنگهای متفاوت - (مؤنت آن عقیقه)

عقیل: خردمند و عاقل، بزرگوار و گرامی - برادر بزرگتر حضرت

علی (ع)

عقیله: زن گرامی و خردمند

علاء: بزرگوار شدن - بلندی - شرف - رفعت

علاءالدوله: باعث شرف و برتری دولت - شیخ علاءالدوله سمنانی عارف

قرن هشتم ه

علامه: بسیار دانا و دانشمند

علویه: منسوب به علوی، زنی که از اولاد علی بن ابیطالب (ع) است

علیا: بلندتر

علی: شرف - قدر - بزرگوار - نام امام اول شیعیان - علی بن ابیطالب (ع)

علی کلمه ایست که پیش از بسیاری از نامها آمده است مانند

علی اکبر - علی اصغر - علی احمد و...

- علیم: دانا - دانشور
- عماد: تکیه گاه - متکا - بنای مرتفع
- عمادالدین: تکیه گاه آئین - عمادالدین فقیه کرمانی شاعر قرن هشتم ه
- عمار: مرد با ایمان - ثابت - استوار - عمار بن یاسر از صحابه پیامبر اکرم (ص)
- عمار: مزد و اجرت آباد کردن عماره مروزی از شاعران قرن پنجم ه
- عمر: عمر بن خطاب دومین خلیفه از خلفای راشدین
- عمران: عمران بن عبدالمطلب پدر حضرت علی علیه السلام و عموی پیامبر اکرم (ص)
- عمرو: عمرو لیث صفاری برادر یعقوب لیث
- عمید: رئیس قوم - سرور - مهتر - حسن عمید فرهنگ نویسنده نامی معاصر
- عنایت: آهنگ کردن - قصد کردن - حفظ کردن - توجه نمودن - احسان کردن
- عنایت الله: لطف خدا
- عنبر: ماده ای چرب و خوشبو که از درون ماهی گرفته می شود (ماهی عنبر)
- عنبرین: آلوده به عنبر - معطر و خوشبوی
- عندلیب: هزارستان - بلبل - سازی است قدیمی
- عیار: تندرو - تردست - زیرک - طرار
- عیسی: از پیامبران صاحب کتاب عیسی بن مریم (ع)
- عین الله: چشم خدا
- عیوق: ستاره ای روشن در کنار راست کهکشان

غ

غارن:	نام سپهبداری از لشکر شاه فریدون پسر کاوه
غازان:	غازان خان فرزند ارغون خان از ایلخانان مغول مسلمان
غالب:	چیره - قاهر - بیشتر - غلبه کننده - غالب دهلوی شاعر هند
غالیه:	مؤنث غالی - گران - بوی خوش مرکب از مشک و عنبر
غانم:	غنیمت گیرنده رسیده به غنیمت
غایر:	فروشنونده - نهان در زمین گور، پست، چال
غراب:	کلاغ، زاغ - مغرور
غریب:	دور، عجیب، بدیع، بیگانه، بی یار - دور از وطن
غزال:	آهو - کنایه از معشوقه در شعر شاعران پارسی گوی
غزاله:	آهوی ماده
غزل:	عشقبازی کردن - حکایت از جوانی کردن - نوعی از شعر فارسی
غضبان:	خشمگین - خشمناک
غضنفر:	شیر درنده - شیر بیشه - اسد
غفار:	آمرزنده گناه - بسیار آمرزنده - آمرزگار
غفران:	بخشش گناه - پوشیدن گناه - آمرزیدن

- غفور: آمرزگار - آمرزیده گناه
- غلام: شاگرد پسر بچه - نوکر - بنده
- غلامحسین: بنده امام حسین - نوکر حسین
- غلامرضا: بنده امام رضا، غلامرضا تختی پهلوان نامی معاصر ایران
- غمزه: یکبار با چشم و ابرو اشاره کردن - به چشم و ابر حالت دادن
- غنچه: گل ناشکفته - کنایه از دهان معشوق - نوایی در موسیقی قدیم
- غنی: توانگر - ثروتمند - بی نیاز - مالدار - غنی کشمیری شاعر فارسی گوی هند
- غیاث: فریادرس - فریاد خواهی - خواجه غیاث الدین نقشبند شاعر عهد صفوی
- غیرت: حمیت - رشک - سید عبدالکریم غیرت کرمانشاهی شاعر معاصر
- غیور: رشک برنده - با غیرت - میرزا حسین غیور کرمانی از شاعران عهد صفوی

ف

- فاتح: پیروز - مظفر - گشاینده
- فاتک: نام پدرمانی
- فاخته: مرغی است خاکستری رنگ - اصطلاحی در موسیقی - خاله
- پیامبر اسلام (ص)
- فاخر: فخرکننده - گرانمایه - عالی - فاخر بدرالدین شاعر معاصر
- کرمانشاهی
- فادوسبان: امیر اصفهان در اواخر دوره ساسانی
- فارسیریس: دختر اردشیر دراز دست
- فارناس: برادرزن داریوش سوم هخامنشی
- فاروق: مرد بسیار ترسناک - فرق گذار - لقب عمر بن خطاب
- فاضل: دانشمند - دانا - بافضل - فاضل ایروانی از علمای قرن چهارم ه
- فاطمه: از شیر گرفته شده - دختر پیامبر اسلام (ص) فاطمه زهرا (س)
- فانی: زوال پذیر - ناپایدار - نیست شونده - امیرعلیشیرنوائی (فانی)
- فایز: رستگار، پیروز - غالب، فاتح - محمدعلی فایز دشتستانی شاعر
- قرن چهارده ه

- فایزه: مؤنث فایز، زن رستگار
- فایض: فیض رساننده - وافر، سرشار
- فایق: غالب - چیره - برگزیده - بهترین هر چیز
- فتاح: حاکم، داور - گشاینده
- فتان: سخت فتنه جو - فتنه انگیز - آشوبگر
- فتانه: مؤنث فتان - زن آشوبگر
- فتح: گشودن - تسخیر کردن - پیروزشدن - ظفر یافتن - پیروزی -
گشایش
- فتح الله: پیروزی خدا - فتح الله خان شیبانی شاعر عصر قاجار
- فتنه: گمراه کردن - اختلاف در آراء - آزمایش - گناه - آشوب
- ستیز
- فتوت: سخا و کرم - بخشندگی، جوانمردی، مردانگی
- فتی: جوانمرد - جوان - پیروفتوت
- فجر: پگاه - سفیدی آغاز سحر - سورة هشتاد و نهم قرآن
- فخار: بسیار فخر کننده و نازنده
- فخر: نازیدن - مباهات کردن - بزرگی نمودن
- فخرالدین: موجب نازش آئین و دین - فخرالدین اسعدگرگانی شاعر قرن
پنجم ه
- فخر ایران: نازش ایران
- فخری: منسوب به فخر - نوعی انگور هسته دار
- فدا: آنچه اسیران برای رهایی دهند - فدیة
- فرا به: از ملوک کابل در قرن پنجم ه

فرانگون: یکی از زنان داریوش هخامنشی

فراخته: افراشته، افراخته

فرادید: پدیدار- آشکار

فراز: بالا - بلندی - عقب، پس

فرازنده: گشاینده - بلند کننده - مسدود کننده

فرامرز: پیش آمرزنده - پسر رستم پهلوان ایران

فرانك: فرانہ، پروانك، حیوانی است به اندازه سگ به رنگ آهو

فراهان: از بخشهای شهرستان اراك

فرایین: از بزرگان عهد قباد ساسانی

فربود: مناعت - کبر - بلندی

فرناش: وجود - هستی

فرج: گشایش در کار - رفع اندوه و گرفتاری

فرجام: پایان - عاقبت - سود، فایده - سعادت، خوشبختی

فرح: شادمان گشتن - سرور - شادی

فرح انگیز: شادی آور - انگیزنده شادی

فرحبخش: شادی بخش - مفرح - شادی آور

فرحت: مسرت - شادی - شادمانی - لذت - تفرج - مزدگانی

فرحزاد: زاده شادی و خوشی - ناحیه ای در شمال تهران

فرحناز: کسی که شادی و ناز را با هم دارد

فرخ: خجسته - مبارك - زیبا - جمیل - مجلل

فرخار: دیر، معبد - شهری بوده است در ماوراءالنهر که مردمش به

زیبایی مشهور بوده اند

- فرخان: منسوب به فرخ - یکی از سرداران خسرو پرویز
- فرخ پی: مبارک قدم - نیک پی
- فرخ داد: داده خجسته - آفریده مبارک
- فرخ رو: دارای چهره زیبا - فرخ لقا
- فرخ روز: خجسته روز - یکی از الهان موسیقی قدیم
- فرخ زاد: زاده فرح - سعادتمند - مبارک زاد - از سرداران یزدگرد سوم
- فرخنده: خجسته - همایون - مبارک
- فرد: تنها - یگانه - مجرد - بی همتا - بی نظیر
- فردادت: پیشداد-نام برادرزاده خشایار شاه
- فرداد: داده زیبایی و شکوه
- فردخت: دختر باشکوه و زیبا
- فردوس: بهشت - باغ و بوستان - فارسی آن پردیس
- فردین: مخفف کلمه فروردین ماه اول بهار
- فرزام: لایق، سزاوار - درخور
- فرزان: حکیم، عاقل
- فرزانه: حکیم - عاقل - دانشمند
- فرزدق: ریزه نان - گرده نان - شاعر بزرگ عرب قرن دوم ه
- فرزند: ولد - زاده
- فرزین: مهره ای در بازی شطرنج - وزیر
- فرسا: کهنه کننده - خسته کننده ساینده
- فرسیما: دارای چهره زیبا
- فرشاد: مسرور - شادمان

- فرشته: ملك، فرستاده، هريك از موجودات روحانی آسمانی
- فرشید: دارای فر درخشنده
- فرشیدورد: برادر ویسه از پهلوانان توران - برادر اسفندیار پسر گشتاسب
- فرصت: مجال، وقت - وقت مناسب
- فرطوس: پهلوانی از لشکر افراسیاب
- فرغار: خیسانیده - سرشته - آغشته
- فرمان: حکم - توقیع پادشاه - رل ماشین
- فرناباد: والی آسیای صغیر در زمان اردشیر دوم هخامنشی
- فرناز: دارای ناززیا
- فرنگیس: دختر افراسیاب و زن سیاوش و مادر کیخسرو
- فرنود: برهان و دلیل
- فرنوخ: فرمانده ارتش سواره نظام خشایار شاه
- فرواك: پیش سخن - پیشگفتار - نام پسر سیامك و پدر هوشنگ
- فروتن: متواضع - افتاده - خاضع
- فروء: زیر، پائین، استناد - بعد، پس - اصطلاحی در موسیقی
- فرورتیش: دومین پادشاه سلسله ماد
- فروردین: نام اولین ماه فصل بهار در سال خورشیدی
- فروز: روشنایی، روشنی - نام مؤبدی در یزد دوره قاجار
- فروزان: درخشنده - تابنده در حال درخشیدن
- فروزانفر: دارای فره روشنایی - بدیع الزمان فروزانفر استاد دانشگاه
- فروزش: روشنی، تابندگی
- فروزین: منسوب به فروز

- فروزینه: آنچه بدان آتش افروزند
- فروغ: تابش - روشنایی
- فروهر: در آئین زردشتی نیروی اهورایی است که نیکان را نگهداری می کند
- فروهکفر: نام بهدینی است در فروردین یشت
- فروهل: نام پهلوانی است ایرانی
- فرهاد: نام پهلوانی در شاهنامه - نام پنج تن از پادشاهان اشکانی
- فرهادک: نام اشکگ پانزدهم
- فرهخته: مؤدب - آموخته - ادب کرده
- فرهسروش: نام گردآورنده فرهنگ پر اکنده مزدیسنا در سده چهارم یزدگردی
- فرهمند: دارای فرد، خداوند فر - شکوهمند
- فرهنگ: ادب - تربیت - دانش - نام مادر کیکاوس
- فرهومند: باشکوه و بزرگی
- فرهیمروا: نام یکی از نیای مادری زردشت
- فریبا: فریبنده - فریب دهنده - زیبا
- فریبرز: دارای قامت شکوهمند - پسر کیکاوس
- فریجاب: شبنم - قطره باران
- فریت: یکتا - یگانه، بی مثل - گوهر نفیس و یکتا
- فریدالدین: یگانه دین - فریدالدین عطار نیشابوری شاعر عارف قرن ششم ه
- فریدخت: دختر زیبا و با فروشکوه
- فریدون: از شاهان پیشدادی (در پهلوی فریتون) دارای سه نیرو
- فرید: مؤنث فرید - یکدانه - یکتا - زن یگانه

- فریق: رسته و گروه – فرقه
- فرینام: دارای نام زیبا
- فرینوش: پسر وزیر فغفورچین در قصبه همای و همایون
- فریور: راست و درست
- فسانه: مخفف افسانه
- فسون: مخفف افسون – جادو – سحر
- فصیح: زبان آور – تر زبان – با فصاحت
- فضل: افزونی زیادت – برتری – احسان، بخشش – معرفت – حکمت
- فضل الله: بخشش خدا – خواجهر شیدالدین فصل الله مورخ و وزیر غازان خان
- فضیل: برتر – فضیل بن عیاض از عرفای قرن دوم ه
- فکرت: اندیشه – سید نعمت الله فکرت لاریجانی شاعر عصر قاجار
- فکور: با فکر – متفکر – اندیشمند
- فلاح: کشاورز – بزرگ – دهقان – کشتی بان
- فلاطوس: استاد عذرا معشوق و امق
- فلک الدین: آسمان آئین – فلک الدین ابراهیم سامانی از شاعران دوره سلجوقیان
- فلک تاج: تاج آسمان – رفعت مقام
- فلک ناز: ناز آسمان – از ندیمه های شیرین معشوقه فرهاد
- فلور: گل
- فلورا: گلها
- فنا: نیستی – زوال – نابودی – از بین رفتن – مرحله در مراسم عرفا
- فؤاد: قلب – دل
- فولاد: (پولاد) آهن خالص

فولادزره: نام پهلوانی است

فولادوند: دارای تنی چون فولاد -- صاحب فولاد

فولادین: محکم، سخت -- از فولاد

فومن: از شهرهای زیبای استان گیلان

فهمیده: درك شده -- دانا، عالم -- آگاه، مطلع -- باخبر

فهمیم: آگاه -- مطلع -- دانا -- تیزفهم -- با شعور

فهمیه: مؤنت فهمیم -- زن آگاه و دانا و با شعور

فیاض: بسیار بخشنده -- جوانمرد -- فیض رسان

فیروزبخت: بختیار

فیروز: نام هجدهمین شاه ساسانی

فیروزان: نام یکی از سرداران یزدگرد سوم

فیض: بخشش -- عطا -- ملامحسن فیض کاشانی عارف عهد صفوی

فیض الله: بخشش خدا -- فیض الله بن حسام از نویسندگان قرن نهم ه

فیوشت: نام بهدینی دربند ۱۲۵ فروردین یشت

ق

قائد:	پیشوا - رهبر - جلودار - امام - سردار
قائم:	برپا - ایستاده - پاینده - باقی - محکم - برخاسته
قابض:	گیرنده، بیرون کشنده - میراننده
قابل:	پذیرنده - قبول کننده - سزاوار - لایق - کار آزموده
قابوس:	قابوس بن وشمگیر از امیران آل زیار طبرستان
قابیل:	پسر آدم که برادرش هابیل را کشت
قادر:	توانا - مقتدر - زورمند - مسلط
قارن:	یکی از خاندانهای نامدار در روزگار اشکانیان
قارون:	یکی از افراد بنی اسرائیل معاصر موسی که گنجهای فراوان داشت
قاسم:	توزیع کننده قسمت کننده - از پسران پیامبر اسلام (ص)
قاضی:	قضاوت کننده حاکم - حکم کننده - داور - دادخواه
قاطع:	برنده - بران - جدا کننده
قانع:	راضی - بسنده - خرسند - قناعت گر
قانون:	روش - آئین - رسم - قاعده - کتابی از ابوعلی سینا
قاهر:	مقهور کننده - غالب - چیره - نوزدهمین خلیفه عباسی

- قباد: کيقباد پدر کیکاوس از پادشاهان کیانی
- قتلغ: خجسته - مبارك (ترکی) - قتلغ خان دختر قطب الدین شاه فرختا
- قدر: حکم، فرمان - همزور بودن دو پهلوان
- قدرت: توانایی - زورمندی
- قدسی: منسوب به قدس - روحانی - ملکوتی - نیکوکار - فرشته
- قراخان: امیر سیاه - از سرداران افراسیاب
- قرار: آرام - ثبات - آرامش - آسودگی - صبر - شکیبائی - عهد - شرط
- قرا یوسف: دومین امیر سلسله قراقویونلو - یوسف سیاه
- قربان: نزدیک شدن - ندیم - همنشین - فدا
- قربانعلی: صدقه در راه علی (ع) - فدای علی
- قرن: شاخ - گیسو - بالای سر - مهر - شمشیر - قبیله ای از یمن
- قریب: نزدیک - خویشاوند - استاد عبدالعظیم قریب استاد زبان فارسی
- قرین: نزدیک - مصاحب، همنشین - یار - نظیر - مانند
- قزل ارسلان: شیر سرخ - دوتن از اتابکان آذربایجان
- قصه: حکایت - داستان - سرگذشت
- قطب: محور
- قطب الدین: محوردین - محور کیش و آئین - قطب الدین محمد خوارزمشاه
- قطران: چکیدن آب - چکانیدن - ابو منصور قطران تبریزی شاعر قرن پنجم ه
- قطور: کلفت - ضخیم
- قلیج: شمشیر
- قمر: ماه - قمر الزمان - قمر الملوك - قمر ملک - قمر الدین و...

قنبر:	از تابعان علی علیه السلام
قوام:	پایه - ستون - نظم - استواری - اعتدال
قوت:	زور - نیرو - توانایی - طاقت
قهار:	چیره شونده - کینه ور، انتقام جو
قهرمان:	پهلوان - فرمانروا، دلیر، شجاع
قیام:	برخاستن
قیس:	اندازه کردن - گرسنگی - قیس بن عام مجنون معروف
قیصر:	عنوان و لقب امپراتوران روم

ک

کئوش:	نام پدر فرئورئوس دربند ۱۲۲ فروردین یشت
کابل شاه:	نام شاه کابل (تاریخ سیستان)
کابی:	کاوه
کات:	نام پدر وهودات دربند ۱۲۴ فروردین یشت
کار آزما:	مجرب، آزموده - تجربه کننده
کارا:	اهل کار- قابل کار- کاری
کاردار:	نام پسر مهرنرمی، از نخستین ارتشتاران روزگار ساسانیان
کاردان:	آگاه - داندۀ کار- مطلع - خدمتگزار
کارو:	نوید دهنده
کاشف:	کشف کننده - پدید آورنده - آشکار کننده
کاظم:	بردبار - فروبرندۀ خشم - حلیم - لقب موسی بن جعفر (ع)
کافور:	پادشاهی که بدست رستم کشته شد
کافی:	بس کننده - بی نیاز کننده - بسنده
کاکا:	برادر - برادر بزرگتر
کاکو:	برادر مادر، دایی - خالو

- كامبخش: مرادبخش - بخشنده كام - دهنده آرزو
- كامبیز: صورت فرانسوی كمبوجیه (كامبوزیا)
- كامران: بهره مند - كامیاب
- كامروا: کسی که به مراد و مقصود خود رسیده، كامیاب - عیاش
- كامتار: كامروا - موفق - سعادت مند - كامران
- كامل: به کمال رسیده، بی عیب و نقص - فاضل - پر - دانا
- كاملیا: درختی كوچك زینتی با گل های زیبا و خوش رنگ
- كامناسگیر: نام شاهی ازدودمان اشکانی و فرمانروای خوزستان
- كاموس: كاموس کشانی یکی از سرداران افراسیاب تورانی
- كامیاب: كامجوی - پیروز - كامران - كام یافته
- كامیار: موفق و فیروز - كامران
- كانون: از ماه های سریانی - مركز - محل اصلی - باشگاه - قاعده
- كاوس: از پادشاهان سلسله کیانی - پسر کیقباد و پدر سیاوش
- كاوه: آهنگر انقلابی معروف در عهد باستان که علیه ضحاک ماردوش
پیاخاست
- کبری: مؤنث اکبر - بزرگتر - بانوی بزرگ
- كمبوجیه: كمبوجیه - كمبوجیا - كامبوزیا - كامبیز - چندتن از شاهان
هخامنشی
- كمبوده: كمبود رنگ، درخت تبریزی
- كمیر: بزرگ، تنومند - بلند مرتبه - شیخ کبیر، قاضی روزگار شاه
اسماعیل صفوی
- کتایون: نام دختر قیصر روم و زن گشتاسب و مادر اسفندیار

- کتماره: پهلوانی ایرانی - پسر قارن
- کثیر: بسیار - فراوان - کثیر بن عباس داماد حضرت علی (ع)
- کرامت: بزرگی ورزیدن - جوانمردی کردن - بزرگواری - بخشندگی -
دهش
- کرباسه: مارمولک
- کرشمه: اشاره با چشم و ابرو، غمزه - در اصطلاح موسیقی نغمه‌ای است
- کرسمار: مانند کرگدن - کرگدن سر - پهلوانی تورانی
- کرم: جوانمردی، بزرگواری - بخشش، جود
- کریم: بخشنده - سخاوتمند
- کریمه: مؤنث کریم - زن بخشنده - زن نیک خوی
- کسری: خسرو - عنوان خسرو انوشیروان و خسرو پرویز ساسانی
- کشافی: بسیار کشف کننده، گشاینده و حل کننده
- کشمیر: سرزمینی است خوش آب و هوا در شمال هندوستان
- کشواد: پدرگودرز پهلوان در روزگار فریدون شاه پیشدادی - به معنی
فصیح
- کشور: مملکت - اقلیم - موطن، مولد
- کعب: طاس بازی نرد - استخوان مچ پا
- کلاله: موی پیچیده - مجعد - کاکل - دسته گل
- کلاهوز: از پهلوانان مازندران در روزگار کیاکاوس و رستم
- کلباد: از سرداران تورانی در روزگار پشنگ و منوچهر پیشدادی
- کلثوم: رخساره پر گوشت - نیکو روی و ربه
- کلیم: سخنگو - هم سخن - ابوطالب کلیم کاشانی شاعر روزگار صفوی

- کمال: ترقی - آراستگی - تمام شدن - انجام یافتن
- کمال‌الدین: موجب ترقی دین - کمال‌الدین اصفهانی شاعر قرن هفتم ه
- کمانگر: کمان ساز - کمان دار
- کمانگیر: تیرانداز - کمان دار - لقب آرش، کماندار و تیرانداز مشهور اساطیری
- کمند: ریسمانی محکم و بلند که برای به دام انداختن هم رزم و هم‌اورد جنگجویان به کار گیرند
- کمیل: کمیل بن زیاد نخعی از اصحاب علی (ع)
- کنجر: نام پسر ذاب
- کند آگشسب از سرداران روزگار هرمز ساسانی، همدست بهرام چوبین
- کندرو: نام یکی از بزرگان روزگار شاه فریدون
- کنعان: نام سرزمینی بوده است بین لبنان و سوریه قدیم
- کوارزم: نام پسر اردشیر از کیانیان
- کوارسمن: نام بهدینی در بند ۱۰۳ فروردین یشت
- کوپال: گرز آهنین - عمود
- کوثر: مرد بسیار بخشنده - نیکی بسیار - چشمه‌ای است در بهشت
- کوچک: خرد، صغیر - اندک - قلیل - بچه، طفل
- کوراب: نام پدر بهدین بهرام از زردشتیان یزد در سال ۹۸۱ یزدگردی
- کورس: تلفظ یونانی کوروش
- کوروش: بنیان‌گذار سلسله هخامنشی که از سال ۵۵۹ تا ۵۲۹ ب. م پادشاهی کرده
- کورنگ: نام پسر بیداسب پسر تور برادر گرشاسب

- کوشا: ساعی - کوشنده - سعی کننده
- کوشان: کوشش کننده - ساعی - در حال کوشش
- کوشش: جهد - سعی - توجه - عزیمت - جدال - کردار - عمل
- کوکب: ستاره، نجم - شکوفه مرغزار - شبنم - گلی است
- کوه رنگ: معروف ترین قله زرد کوه در بختیاری
- کوهیار: کوهی - یار کوه - کوهیار بن کارن برادر مازیار در قرن سوم ه
- کهد: خداوند کوه - زاهد کوه نشین
- کهرم: شاهزاده تورانی و پسر ارجاسب
- کهزاد: کوهی، زاده کوه
- کهیلا: پهلوانی از توران
- کیا: والی - حاکم - بزرگ - سرور
- کیادخت: دختر شاه - دختر حاکم
- کیارش: کی آرش - شهریار دلیر - پسر کیقباد
- کیارمین: پسر کیقباد برادر کیکاوس
- کیاست: زیر کی - دانایی - هوشیاری - فراست
- کیاسار: پسر آستیاك و دایی کوروش بزرگ
- کیان: جمع کی - بزرگان - سروران
- کیاندخت: دختر شاهانه - شاهدخت
- کیانوش: نام برادر فریدون شاه
- کیاوش: مثل پادشاه - مانند شاه
- کی‌پشین: پسر کیقباد

- کیخسرو: پادشاه نیک‌نام - پسر سیاوش سومین پادشاه کیانیان
- کیقباد: شاه محبوب و گرامی - پدر کیکاوس و اولین شاه کیانیان
- کیکاوس: پسر قیباد - دومین پادشاه از سلسله کیانیان
- کیمنش: دارای خوی و روش شاهانه - بزرگ قدر
- کیمیا: حیل - مکر - کنایه از چیزی که وجود ندارد - از علوم خفیه
- کیوان: ستاره زحل - نام پدر مؤبد و سرور از شاگردان آذر کیوان
- کیومرث: زنده فانی - سرسلسله پیشدادیان
- کیهان: دنیا، گیتی، جهان
- کیهان‌خوش: نام کسی است در سنگ نوشته کوه کنه‌ری

گی

- گئو: نام فرمانده نیروی دریایی اردشیر دوم هخامنشی
- گئوبر: دارنده گاو - فرماندار پاسارگاد در هنگام یورش اسکندر مقدونی
- گئوپونگهو: فربه کننده گاو - نام بهدینی در فروردین یشت بند ۱۱۱
- گئونم: نام یکی از دشمنان زردشت در بند ۱۶ فروردین یشت
- گئوداد: آفریننده زمین - نام یکی از سرداران کوروش بزرگ
- گئوش: نام پدر فرئورئوس در فروردین یشت
- گئونمات: نام مگی که به دروغ خود را بردیا نامید و داریوش او را کشت
- گئالوس: نام پسر پادشاه کاپادوکیه (۲۱۲۳ پیرنیا)
- گراز: نام یکی از پادشاهان ساسانی
- گرامی: عزیز و محترم - نام یکی از سرداران کی گشتاسب
- گرانمایه: با ارزش، پربها - نفیس - ارجمند
- گرانمهر: دارای مهر و محبت بسیار
- گرو آفرید: پهلوان زاده شده - دختر گژدهم که با سهراب جنگید
- گرو اوژن: مبارز - شجاع - دلیر - پهلوان

- گرم: برادر اسفندیار
- گرسبوز: دارنده استقامت و پایداری - برادر افراسیاب
- گرشا: پادشاه کوه - گرشاه - مقصود کیومرث نخستین شاه
- گرشاسب: دارنده اسب لاغر و پنجمین پادشاه پیشدادی
- گرسار: پهلوانی تورانی در روزگار اسفندیار
- گرسوی: از یاران افراسیاب
- گرسین: منسوب به گرگ - پسر میلاد از پهلوانان زمان کیخسرو کیانی
- گروی: از نزدیکان افراسیاب کشته شده سیاوش
- گزین: انتخاب کننده - گزیده - انتخاب شده - پسندیده - منتخب
- گزدهم: پهلوانی ایرانی و پدر گردآفرید
- گستهم: منتشر شده و گشوده - برادر طوس پسر شاه نوذر
- گشایش: باز کردن - افتتاح - تسخیر - حل - یکی از گوشه های دستگاه ماهور
- گشتا: بهشت - فردوس - خلد
- گشتاسب: دارنده اسب نر - پدر بهرام چوبینه
- گشسب: نام سپهرداری بوده است
- گشن: نیرومند - تنومند و انبوه
- گشن جم: نام پدر منوچهر نویسنده نامه دینیک سال ۲۵۰ یزدگردی
- گشن یزداد: نام پسر شهرین و خواجه سرای شاپور دوم
- گشوات: نام کسی در کتیبه پهلوی کنار چشمه شاه عبدالله در کوه مقصود - آباد فارس
- گشواد: نام پهلوانی در شاهنامه فردوسی



- گفرتور: از نیاکان شاه فریدون پیشدادی
- گل: شکوفه باز شده - غنچه‌ای که شکفته شده باشد
- گل آذین: به گل زینت داده شده
- گل آرا: آراينده گل
- گلآب: آبی که از گل سرخ بدست آورند
- گلاره: چشم - تخم چشم
- گلافروز: موجب جلوۀ گل
- گل افشان: گل ریزیده - پراکنده کننده گل
- گل اندام: نازک بدن - لطیف تن
- گل‌اويز: آویختن گل از شاخه‌ها - گیاه آویز که برای زینت باغچه کاشته می‌شود
- گل‌باد: دارای بوی گل - از پسران ویسه از پهلوانان تورانی
- گل‌بار: دارای بار گل
- گل‌بانگ: بانگ بلند - آواز رسا - گل‌بارهم گفته‌اند
- گل‌بانو: بانوی مانند گل
- گل‌برگ: هر يك از برگ‌های يك گل - همچون برگ گل
- گلبن: بیخ بوته گل - درخت گل
- گل‌بو: آنکه بوی گل دهد - معطر - خوشبو
- گل‌بهار: گل بهار - کسی که چون گل بهاری است
- گل‌بميز: گل‌ریز - گل افشان
- گل‌پاره: چون گل - پاره‌ای از گل
- گل‌پر: برگ گل - گیاهی خوشبو که در مواد غذایی بکار میرود

- گلپرور: باغبان - پرورنده گل
 گلپری: پری همچون گل، زن زیبا و لطیف
 گلپوش: پوشیده از گل - گل پوشیده
 گلپونه: بوته جوان و تازه - نوجوان
 گلپیرا: پیرایش دهنده گل
 گلپیرهن: پیراهن او از گل، گلپوش
 گلپیکر: گل بدن، کسی که بدنش مانند گل زیبا و لطیف است
 گلچهر: معشوقه اورنگ - چهره اش چون گل
 گلچهره: گل رو - گل رخسار - گلرنگ - گلزار - گلزاد - گل رخ
 گلکسا - گلزار - گل سیما - گل عذار
 گلستان: جای گل - باغ گل
 گلشن: گلزار - گلستان - باغ گل
 گلشهر: شهر گل
 گلکار: باغبان
 گلگونه: به رنگ گل - کسی که گونه اش سرخ باشد
 گلین: عروس
 گلنچور: نگهبان گنج
 گلپال: کوپال
 گلدرز: از بهلوانان شاهنامه در عهد کاوس و کیخسرو
 گلرنگ: برادر گرشاسب و پدر نریمان
 گلشیار: نگهبان چهارپایان
 گلگونه: رخسار - نوع

گوهر: کانی - سنگی معدنی و قیمتی - طبع - سرشت - نژاد -

اصل

گوهرزاد: زائیده شده گوهر

گوهرشاد: گوهرشاد بیگم زن سلطان شاهرخ میرزاگورکانی

گوهرملك: گوهرکشور - گوهرشاهی

گوهرین: منسوب به گوهر - سید صادق گوهرین مؤلف لغت نامه مشنوی

مولوی

گویا: ناطق - سخنگو - سازنده - سراینده

گویان: گوینده - گویا - درحال گفتن

گهر: رجوع شود به گوهر

گهردخت: دختر جواهر

گهرناز: کسی که نازش قیمتی است

گیتا: گیتی - جهان - دنیا

گیتی: جهان - دنیا - عالم

گیوا: جذاب - فریخته - مؤثر - نافذ - گرفتار

گیسو: موی سر - زلف - موی زنان

گیل: مجموعه طوایفی که ساکن گیلان بودند و هستند

گیلار: پرنده ای است در شمال ایران

گیلان: مملکت گیل ها - نام استان سرسبز و زیبای شمال ایران

گیو: از پهلوانان مشهور شاهنامه - پدربیزن و پسر گودرز

گیومرث: زنده فانی - کیومرث

گیهان: کیهان

ل

- لاچین: شاهین شکاری - پدر امیر خسرو دهلوی شاعر فارسی گوی هند
- لادن: گلی است با ساقه های نازک و خزنده نارنجی و دورنگ
- لار: نام پسر گرگین میلاد است - نام شهری در استان فارس
- لاشار: یکی از ده های بمپور شهرستان ایرانشهر
- لاله: گل های پیازدار، دارای کاسه و جام زیبا - سرخ رنگ آن بسیار مشهور است
- لاله پوش: پوشیده از لاله
- لاله جبین: خوب روی، سرخ رو
- لاله رو: خوب صورت سرخ رنگ
- لاله زار: باغ لاله های سرخ رنگ
- لاله سمون: مانند لاله - سرخ گونه
- لاله وش: مثل لاله، زیبا روی - خوش صورت
- لایق: درخور - سزاوار - شایسته
- لبخند: تبسم، خنده ای که روی لبها نشیند

- بیب: دانا - خردمند - عاقل
- پور: نام سپهبدی از مردم سوادکوه در سده سوم یزدگردی (طبرستان ۲)
- سان: زبان - سخن - کلام
- طف: هدیه، نیکویی
- طفال: هدیه خداوند
- طفعلی: هدیه علی (ع)
- طیف: نازک و ظریف، نغز - نیکو - خوش معاشرت
- طیفه: گفتار نغز - مطلبی نیکو و ظریف - بذله - شوخی - نکته
- تبت: پیکر نگاشته - بازی - بازیچه - عروسک - صنم - بت
- تل: سنگی است با رنگهای متفاوت - کنایه از لب معشوق
- تعا: زن حضرت یعقوب پیامبر
- لقا: چهره - روی - دیدار
- لقمان: سوره سی و یکم از قرآن - مردی حکیم که در زمان داود پیامبر میزیسته است
- لوط: نام پیامبری که برخی او را نوه ابراهیم پدر اسماعیل میدانند
- لهاک: نام برادر پیران ویسه تورانی
- لهراسب: دارنده اسب تندرو - از شاهان سلسله کیانی پس از کیخسرو
- لیث: اسد، شیر - پدر یعقوب لیث مؤسس سلسله صفاریان
- لیشام: مردی دیلمی در قرن سوم ه (طبرستان ۲)
- لیلا: (لیلی): لیلی بنت حطیم از زمان پیامبر اکرم (ص) - لیلی معشوق

مجنون

لى لى: پاڪ - خالص - (انگليسى)

ليوننا: آسيابان

م

- ماخ: نام دانشمندی بوده از مردم خراسان همزمان با هرمز انوشیروان
- راوی شاهنامه
- ماراسیند: (مهراسپند) کلام مقدس - نام پدر آذرباد
- مارال: آهو، خوب، نیکو
- مارتا: دختر اوزن حسن از زن مسیحی اش
- ماری: (مریم) مادر عیسی مسیح (ع)
- ماریا: نامی فرنگی به زبان فارسی راه یافته است
- ماریه: زن سپید درخشان - مرغ سنگخوار - ماریه بنت شمعون زوجه رسول اکرم (ص)
- مازار: نام یکی از سرداران مادی کوروش بزرگ (پیرنیا)
- مازستا: مهتر - نام پسر داریوش یکم
- مازه: نام یکی از سرداران داریوش سوم
- مازیار: نام پسر غازان از اسپهبدان طبرستان در روزگار بابک خرم‌دین
- ماسویه: نام داروساز بیمارستان گندی شاپور در روزگار هارون الرشید
- ماش: نام پدر گشسب در سده سوم یزدگردی

- ماشاءالله: مرجبا - خدا داده - آفرین - به به
- ماکان: پسر کاکی از سران سلسله دیالمه در قرن چهارم ه
- مالک: صاحب - خداوند - مالک اشتر از یاران خاص حضرت علی (ع)
- مامک: مادر کوچک، مادر مهربان
- مانا: شبیه - ماننده - همانا - پنداری
- ماندانا: عنبر سیاه دختر آژی دهاک آخرین پادشاه ماد
- ماندسگار: پایدار - ماندنی - از نامه های امروزی زردشتیان
- مانده: توقف کرده - درنگ کرده - باقی - ثابت - بقیه - مانده - هست
- مانوش: نام پسر کی پیشین پدر بزرگک لهراسب (یشتها)
- مانی: نام پیکر نگار نامی که در دوران شاپور بزرگ ساسانی خود را پیامبر خواند و کتابش ارژنگک نام دارد بنیان گذاردین مانوی در ایران ساسانی
- ماه: قمر زمین - سیاره ای که بدور زمین میچرخد - در شعر شاعران مظهر زیبایی و سپیدی
- ماه آب: نام بهدینی در عهد باستان
- ماه آذر: یکی از دبیران خسرو انوشیروان ساسانی
- ماه آفرید: دختر تور پسر فریدون - مانند ماه آفریده شده
- ماهان: منسوب به ماه - یکی از بخشهای شهرستان کرمان که مزار شاه نعمت الله ولی در آنجاست
- ماهبانو: بانوی ماه - زنی همچون ماه
- ماهبد: نگهبان ماه - نام اسپهبدی در روزگار ساسانیان
- ماهپاره: زن بسیار زیبا - پاره ای از ماه

- ماه‌پری: پری مانند ماه - زن خوشگل و زیبا
- ماهتاب: پرتو و نور ماه - کنایه از روی معشوق
- ماه تابان: زنی چون ماه تابنده
- ماهتاج: کسی که تاجش چون ماه میدرخشد
- ماه‌جبین: کسی که پیشانیش چون ماه است
- ماهجهان: ماه دنیا - زیبای جهان
- ماهچهر: صورت ماه - ماه روی
- ماه‌دیس: مانند ماه - زیبارو
- ماه‌سپما: زیبارو - ماه‌رخ
- ماهگون: به گونه ماه
- ماه‌منیر: ماه درخشان
- ماهنوش: همیشه زیبا - ماه جاویدان
- ماه‌ور: یکی از هفت مقام اصلی در موسیقی ایرانی
- ماهوش: مهوش، زیبا روی - مانند ماه
- ماهیار: یار ماه - پیری در روزگار بهرام گور - قاتل داریوش سوم (دارا)
- مایل: راغب - میل کننده
- مأمون: امانت‌دار - پسر هارون الرشید از خلفای عباسی
- مبارزالدین: جنگنده در راه دین - مؤسس سلسله آل مظفر در روزگار حافظ شیرازی
- مبارکشاه: مبارکشاه غزنوی (فخر قواس) شاعر و نویسنده قرن هشتم هـ
- مبشر: مژده دهنده - بشارت‌دهنده
- مبین: آشکار کننده - آشکارا، واضح - هویدا

- متقی: دارنده تقوی - پارسا - پرهیزکار
- متین: استوار، پابرجا - سنگین - باوقار
- مثقال: موسیقی - مرغی افسانه‌ای
- مجتبی: برگزیده - از القاب امام حسن (ع) امام دوم شیعیان
- مجد: بزرگی - بلندی - عزت - مجدهمگر شاعر قرن هفتم ه
- مجدالدین: سبب بزرگی و عزت آئین - مجدالدین ساوجی از شاعران قرن چهاردهم
- مجدود: صاحب بخت - بختیار - کامروا - مجدود بن آدم سنائی غزنوی شاعر
- مجنوب: جذب شده، ربوده - شیفیه
- مجنون: دیوانه، جن زده - قیس عامری عاشق لیلی معروف به مجنون
- مجیب: جواب دهنده - پاسخگو - رواکننده حاجت
- مجید: دارای مجد، بزرگوار - بلند مرتبه - لقب قرآن کتاب آسمانی
- مجیر: پناه دهنده - دستگیر - فریادرس
- محب: دوستدار، دوست دارنده
- محبوب: دوست داشته - دوست - مورد علاقه و محبت (محبوبه - مؤنث)
- محترم: حرمت داشته - مورد احترام - قابل احترام
- محتشم: مرد با حشمت، باشکوه و شوکت - محتشم کاشانی شاعر قرن دهم
- محبوب: در پرده کرد، در حجاب داشته
- محدث: روایت کننده حدیث - سخن گوی
- محرّم: زن - زوجه - خویشاوند - آشنا

- محرم: حرام گردانیده - حرام کرده شده نخستین ماه از سال قمری
- محزون: اندوهگین - غمناک - غمگین - افسرده
- محسن: احسان کننده بخشنده - ملامحسن فیض کاشانی از علمای بزرگ امامیه
- محقق: پژوهنده - پژوهشگر
- محمد: ستوده - بسیار تحسین شده - ستایش شده - سورهٔ چهل و هفتم قرآن حضرت محمد بن عبدالله (ص) پیامبر اسلام خاتم پیامبران
- محمد: پیش از بسیاری از نامها قرار می گیرد مانند: محمد ابراهیم - محمد اسماعیل - محمد باقر - محمد علی و ...
- محمود: ستایش کرده - نیکو سیرت - ستوده - از القاب حضرت محمد (ص)
- محي الدين: زنده کننده، احیاء کنندهٔ دین
- محیط: دربر گیرنده - احاطه کننده - پیرامون - مطلع - اقیانوس
- مختار: صاحب اختیار - برگزیده - منتخب - از القاب حضرت محمد (ص)
- مخمل: نوعی پارچه نخی یا ابریشمی لطیف که مانند قالی بافته می شود
- مدارا: ملاطفت - نرمی کردن - مهربانی نمودن - لطف داشتن
- مدبر: تدبیر کننده صاحب اندیشه - مشاور، پیشکار
- مدد: یاری کردن، کمک، یاری
- مدرس: تدریس کننده - درس دهنده - سید حسن مدرس از علما
- آزادیخواه معاصر
- مدیحه: ستایش، مدیح - ثنا - آفرین - شعری که در توصیف کسی باشد

مدینه:	شهر، بلد، یکی از شهرهای مهم عربستان سعودی
مرآت:	آئینه
مراد:	اراده شده، خواسته - آرزو - قصد - منظور - شیخ - مرشد
مرتضی:	راضی کرده شده، خوشنود شده، پسندیده - برگزیده - از القاب حضرت علی (ع)
مرجان:	مروارید - بسد - جانوری است با پایه آهکی در دریاها ی گرم
مرجانه:	دانه مروارید - مروارید کوچک
مرحمت:	بخشش - هدیه
مرد آویز:	(مراویج) دلاور، جنگنده
مرداد:	مردنی، در گذشتنی - ماه پنجم سال خورشیدی - هفتمین روز هر ماه خورشیدی
مرداس:	نام پدر ضحاک ماردوش
مردافکن:	دلیر - پهلوان - شجاع
مرد آویج:	(مرد آویز) پسر زیار مؤسس سلسله زیاریان (آل زیار)
مردخای:	زن خشایار شاه
مرزبان:	سرحددار - مرزدار - نگهبان مرز - اسپهبد مرزبان از شاهان طبرستان
مرزوق:	روزی داده شده - بهره مند - متمتع
مرضیه:	مورد پسند و رضایت - پسندیده - نیکو - خوشنود
مرمر:	نوعی سنگ سخت متبلور آهکی که از آن در نمای ساختمان
	استفاده می کنند و شاعران بدن و سینه معشوق را در سفیدی و معانی بدان تشبیه کنند

مروا:	فال نيك
مرواريد:	جسمی جامد و گرانها که از صدف بیرون آورند
مروت:	مردانگی، عطوفت
مریم:	گلی است بابوی خوش - سوره نوزدهم قرآن - دختر عمران و مادر عیسی
مزدا:	دانا، اهورمزد = خدا در دین زردشتی
مزدك:	از انقلابیون آزادیخواه در روزگار قباد ساسانی که ادعای پیامبری کرد
مزین:	آراسته - زینت داده شده
مژده:	خبر خوش، بشارت، نوید، شادی
مژده‌ور:	بشارت‌دهنده
مژگان:	مژه، مژه‌های چشم
مساوات:	برابری - نام روزنامه‌ای در صدر مشروطیت انقلابی و انتقادی
مستان:	در حالت مستی - مانند مستان (مؤنث آن: مستانه)
مستور:	پوشیده - پرده‌نشین - پنهان - پاکدامن - عفیف
مستوره:	مؤنث مستور - زن پرده‌نشین پارسا
مسرت:	شاد شدن - سرور - شادمانی
مسرور:	شاد شده - خوشحال - خندان - شاد
مسعود:	نیکبخت، سعادت‌مند، سعید، خجسته، فرخنده
مسلم:	آنکه دین اسلام دارد، مسلمان - مسلم بن عقیل پسر عم امام حسین (ع)
مسیب:	رها کننده ستور، ستور بر سر گذاشته - مسیب بن فحیه از

سرداران حضرت علی (ع)

- مسیح: روغن مالیده - لقب حضرت عیسی بن مریم (ع) (مسیحا)
- مشفق: مهربانی کننده، مهربان، دلسوز - مشفق کاشانی شاعر معاصر
- مشکبو: خوشبو، دارای بویی چون مشک
- مشکبید: درخت بیدمشک
- مشکور: سپاس داشته شده، ستوده شده، شکر گفته
- مشکوة: چراغدان، جای چراغ
- مشکین: مشک آلود - سیاه رنگ
- مشیر: اشاره کننده - رایزن - مشورت کننده
- مصباح: مشعل - ستاره - چراغ
- مصطفی: برگزیده - صاف کرده شده - گزین
- مصعب: سخت و دشوار - شتر سرکش - نام چند تن از صحابه رسول اکرم
- مصقول: جلاداده - صیقل زده
- مصلح: اصلاح کننده - آشتی دهند، نیکوکار
- مصلح الدین: اصلاح کننده آئین - شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی
- مضرب: آلت زدن، زخمه، آلتی که با آن تار و ساز زنند
- مطهر: تطهیر شده - پاکیزه - پاک شده - مطهر بن عبدالله وزیر
- عضدالدوله دیلمی
- مطیب: معطر شده، خوشبو کرده
- مطیع: فرمانبردار - اطاعت کننده
- مظاهر: جمع مظهر - محل های ظهور - تماشا گاهها - منظره ها
- مظفر: ظفر یافته - پیروز شده، کامروا، منصور

مظهر:	محل ظهور، تماشاگاه - تجلی گاه - جلوه گاه
معتمد:	تکیه کننده - اعتماد کننده
معرفت:	شناختن، شناسایی - دانش، علم
معروف:	شناخته شده، معروف، مشخص
معز:	عزیز کننده - عزت دهنده
معصوم:	بی گناه، بازداشته شده از گناه - نگهداشته شده
معصومه:	مؤنث معصوم - لقب فاطمه دختر حضرت موسی بن جعفر (ع)
معظم:	بزرگ شمردن، تعظیم شده
معین:	مددکار - یاری کننده - دکتر محمد معین بزرگمرد محقق و فرهنگ نوین معاصر
مفتاح:	کلید
مفتون:	شیفته - عاشق - در فتنه انداخته شده
مفرد:	یکه و تنها، جدا - ممتاز - علیحده - یگانه
مفلح:	رستگار شونده - پیروز
مفید:	فایده دهنده - سودبخش - شیخ مفید از علمای امامیه
مقبل:	روی کننده، خوشبخت، صاحب اقبال
مقداد:	مقداد بن عمر از صحابه حضرت رسول اکرم (ص)
مقدم:	پیش افتاده - پیشوا - پیشرو - جلو
مقصود:	قصد شده - مطلوب - خواسته
مقیم:	اقامت کننده - ساکن - پایدار - پاینده
مکرم:	بزرگ داشته شده - گرامی
ملك:	فرشته

ملک‌شاه:	پسر الب ارسلان سلجوقی
ملکوت:	بزرگی، عظمت - پادشاهی
ملوس:	قشنگ، دلپذیر - دلکش - خوب
ملوک:	جمع ملک، پادشاهان
ملیح:	(مؤنث آن: ملیحه) نمک‌دار - نمکین - خوب‌روی
ممتاز:	برجسته، دارای مزیت - برگزیده
منا:	آرزو
منزه:	پاک - پاکیزه
منصور:	یاری کرده شده - پیروز - غالب - چیره (مؤنث آن منصوره)
منظر:	جای نگریستن - چشم انداز
منعم:	نعمت دهنده، احسان کننده - غنی - توانگر
منوچهر:	از نسل و تبار دلیران - از پادشاهان پیشدادی
منور:	روشن - درخشان - نورانی
منوز:	نام یکی از شاهان پارس در زمان سلوکی‌ها
منوش:	از نیاکان لهراسب پادشاه کیانی
منوشان:	نام فرماندار پارس در روزگار کیخسرو کیانی
منوش خورنه:	نام پانزدهمین نیای زردشت
منوشفر:	نام اولین نیای منوچهر
منوشگر:	نام دخترزاده ایرج
منهاج:	راه روشن
منیر:	نوردهنده - روشن کننده - درخشان - تابان
منیژه:	دختر افراسیاب و همسر بیژن

منیع:	رفیع، استوار - بلند
مؤتمن:	اعتماد کننده، امانت دار، وکیل - امین
موثق:	مورد اطمینان، معتمد
موج:	خیزاب، کوهه آب، تلاطم آب، امواج جمع
موجه:	یک موج
موحد:	آنکه به وحدانیت خدا ایمان دارد - یکتاپرست
مؤدب:	با ادب - ادب آموخته - سیاست شده
مودت:	دوستی، محبت، دوستی کردن
مودود:	محبوب - مورد محبت - دوست داشته شده
موسی:	پیامبر بنی اسرائیل در زمان فرعون مصر
موعود:	وعده کرده - وعده داده شده
موفق:	به مقصود رسیده - توفیق یافته - کامیاب
موقر:	با وقار - بزرگوار - محترم
مولود:	پدید آمده - زاده شده - ایجاد شده
مؤمن:	گرونده - زنده دارنده - سوره چهارم از قرآن
مونس:	انس گیرنده - همدم، یار
مؤید:	تأیید کننده - قوت دهنده
مه آسا:	مانند مه، زیباروی، به شکل ماه
مهاجر:	دوری کننده، نقل و مکان کننده - دور شونده
مهان:	بزرگان - مهتران
مهبانو:	بانوی چون ماه
مهبود:	وزیر خسرو انوشیروان ساسانی

- مهپاره: ماه پاره - کنایه از زیاروی
- مه‌پری: زن زیاروی - پری مانند ماه
- مهتاب: نور ماه - شعاع ماه
- مهتر: بزرگتر - رئیس - سرور - خادم - خدمتکار
- مه‌جبین: کسی که پیشانی او تابان است
- مهداد: بخشیده ماه
- مهدخت: دختر ماه - زیبا مانند ماه
- مهدی: هدایت شده - ارشاد گردیده - مهدی موعود امام دوازدهم شیعیان
- مدیس: مانند ماه - ماهروی
- مهدیه: عطا و بخشش - انعام
- مهنب: پاکیزه گردیده، پاک‌گشته، پیراسته
- مهر: محبت - دوستی - خورشید - آفتاب - ماه هفتم سال خورشیدی
- مهر آذر: از مؤبدان پارس در روزگار انوشیروان
- مهر آرا: آراينده مهر
- مهر آزاد: خورشید روی آزاده
- مهر آزما: مهرورز، عاشق، آزمایش‌کننده محبت
- مهر آور: دوستی ورزنده، ابراز محبت‌کننده
- مهراب: شاه کابل و پدر رودابه
- مهراس: پدر الیاس مرزبان خزر در روزگار لهراسب
- مهراسپند: کلام مقدس، روز بیست و نهم هر ماه خورشیدی
- مهرافروز: روشن‌کننده خورشید

- مهران: از شهرهای استان ایلام در غرب ایران
- مهراندخت: دختر مهران
- مهراندیش: اندیشنده مهر و محبت
- مهرانگیز: انگیزنده محبت - به وجود آورنده دوستی و مهر
- مهرادرنگ: دارنده فر و شکوه خورشید
- مهربان: محبت کننده
- مهربانو: بانوی خورشید
- مهربرزین: یکی از آتشکده‌های مهم روزگار ساسانی
- مهرپرور: پرورنده مهر و دوستی
- مهرپویا: پوینده راه مهر
- مهرجو: جوینده محبت - دوستی خواه
- مهرداد: داده خورشید
- مهردخت: دختر خورشید
- مهرزاد: زاده خورشید - درخشان و زیبا
- مهرشید: خورشید نورانی
- مهرسمان: متعلق به مهر - روزمهر از ماه مهر که روز شانزدهم مهرماه است
- مهرماه: دختر سلیمان خان عثمانی
- مهرنوش: یکی از پسران اسفندیار
- مهرنیا: از نژاد خورشید
- مهررو: خورشید روی
- مهرورز: محبت کننده
- مهروش: چون خورشید

مهر وند:	دارای محبت
مهر یاب:	یابنده مهر - مهرجوی
مهر یار:	بامحبت - مهرورز
مهرین:	منسوب به مهر
مهزاد:	زاده ماه - زیباروی
مهسا:	مانند ماه
مهستی:	ماه خانم - ماهبانو
مهسیما:	ماهرخ - زیباروی
مهشید:	نور ماه - پرتو ماه
مهکامه:	در آرزوی ماه زن
مهنا:	گوارا - دور از رنج
مهناز:	ناز ماه
مهنام:	آنکه نامش ماه است
مهنوش:	دختری در کتاب طوطی نامه
مهوش:	مانند ماه - زیباروی
مهیار:	ماهیار - کاتب فارسی دیلمی و شاعر قرن پنجم
مهین:	مانند ماه - زیباروی - بزرگتر به کسر میم
میبو:	دارای بوی می
میترا:	مهر، رب النوع ایرانی
میثاق:	عهد و پیمان
میثم:	میثم تمار از یاران علی بن ابیطالب (ع)
میچکا:	گنجشک

- میران: منتسب به امیر - سید میران در شوهر آهو خانم
میرزا: امیرزاده - کاتب
میرعلی: میرعلی هروی خطاط نامی ایرانی
میرك: امیر كوچك
میشا: مخفف همیشا - همیشه، گل همیشه بهار
میکائیل: یکی از فرشتگان در گاه خداوند
میلاد: مهرداد - داده مهر - عطیه مهر
میمنت: فرخنده - مبارك بودن
میمون: فرخنده - مبارك - زیبا - نام گلی است
مینا: آرایش گردن - شیشه شراب - گلی است
میناوش: مانند مینا، به رنگ مینا
مینو: بهشت - فردوس
میهن: وطن - زاد و بوم - دوده - خانمان
میهن دوست: دوستدار وطن
میهن یار: یار و یاور میهن

ن

- نابارزان: نام یکی از بزرگان دوران داریوش سوم هخامنشی
- نادر: کمیاب، شگفت، بی مثل و مانند - نادرشاه افشار مؤسس سلسله افشاریه
- نادره: مؤنث نادر، زن بی مانند، نفیس، طرفه، عجیب
- نادیا: امید
- نادوک: به نوشته کتیبه کعبه زردشت نام زندانبانی در روزگار شاپور یکم
- نارعل: گل انار، گلنار، شکوفه درخت انار
- نارون: درختی است زیبا و جتری - درخت انار
- نارین: نرم
- ناز: کرشمه، عشوه - غنج و دلال، فخر، تفاخر، نعمت، نوعی گل
- نازآفرین: پدید آورنده ناز، پدیدگشته از ناز و فخر
- نازان: نازکننده، بالنده، عشوه گر
- نازبانو: بانوی بالطف و ناز
- نازپرور: پرورش یافته در ناز و نعمت (نازپرور)

- نازپری: پری با ناز، زیبای نازدار
- نازخاتون: خانم ناز، نازبانو، - دختر امیرکردستان در عهد پادشاهی
اولجایتو
- نازدانه: دردانه، بچهٔ محبوب پدر و مادر
- نازدخت: دختر نازدار
- نازش: کرشمه کردن - فخر، تکبر، تفاخر، موجب فخر
- نازك: باریك، نغر، شكنده، زودرنج
- نازگل: گل لطیف و زیبا
- نازلی: نازدار
- نازنین: دارای ناز، دوست داشتن، محبوب، جمیل
- نازی: اهل ناز
- ناصح: پند دهنده، دلسوز، خیرخواه، مشفق
- ناصر: یاری کننده، مددکار، یاور
- ناطق: سخنگوی، خطیب، متکلم، جاندار
- ناظر: نگرنده، مباشر، نظر کننده
- ناظم: نظم دهنده، آراینده، گویندهٔ نظم
- نام آور: نامور، معروف، مشهور، صاحب نام
- نامجو: طالب نام، جویای نام، دلیر
- نامدار: مشهور، صاحب نام، بزرگوار، قیمتی
- نامور: نامی، معروف، آورندهٔ نام
- نامی: مشهور، شهیر، مطلوب، گرامی
- نانا: مادر بزرگ (ننه)

- ناهید: پاك وبی آلايش، سیاره زهره، ایزد آب در آئین زردشت
- نایاب: نادر، آنچه که یافت نشود
- نایب: جانشین، مباشر، پیشکار
- نبات: روئیدنی، گیاه رستنی، قندی که به صورت بلور درآمده باشد
- نبی: رسول، پیامبر
- نبی‌اله: فرستاده خدا - از القاب حضرت محمد (ص)
- نجف: از شهرهای متبرکه عراق که آرامگاه حضرت علی (ع) در آنجاست
- نجم: ستاره، اختر، کوكب، ثریا، خوشه پروین
- نخشب: نام شهری بوده در ماوراء النهر که المقنع در آن میزیسته
- نخوذار: نام یکی از سرداران شاپور دوم ساسانی
- نخوراز: نامی در عهد ساسانیان
- ند۱: آواز دادن - بانگ، فریاد
- ندیر: ترساننده، بیم کننده، - از القاب حضرت محمد (ص)
- نرجس: گل نرگس - نوعی از خطوط عربی
- نرسی: پسر شاپور نوۀ اردشیر بابکان
- نرگس: گیاهی با گل‌های خوشبو و زیبا
- نرماهان: نام بهدینی در روزگار باستان
- نرمیزدن: مهمانی دهنده، نام بهدینی در فروردین یشت
- نریمان: مرد سرشت - دلیر و پهلوان - نام پدر سام و نیای زال
- نزهت: پاکی، پاکیزگی، پاکدینی، سیر و گشت، گردش
- نساء: زنان - سوره چهارم از قرآن

نسترن:	گلی سرخ و خود روی
نستود:	از سرداران خسرو پرویز ساسانی
نستور:	پسر وزیر، برادر شاه گشتاسب در شاهنامه
نستوه:	نام یکی از سرداران منوچهر - خستگی ناپذیر - ستهینده
نستهن:	نام برادر پیران ویسه (نستهن)
نسرین:	نام گلی زردنگ
نسیم:	باد ملایم و خنک، بوی خوش و مفرح
نشاط:	شادی، خرمی - چالاکی و سبکی
نصر:	یاری کردن - فتح، پیروزی
نصرالله:	یاری خداوند
نصرت:	یاری کردن - پیروزی - فتح
نصور:	یاری کردن - عطا دادن
نصیب:	بهره - اقبال - طالع - بخت
نصیب‌اله:	بهره خدا
نصیر:	یاری کننده - مددکار
نظام:	آراستن - مرتب کردن - نظم دادن - آراستگی - روش - عادت
نظر:	نگاه کردن، نگرش - نگریستن - مورد توجه قرار دادن
نظم:	آراستن - ترتیب دادن - کلام موزون با قافیه
نظیف:	پاکیزه - تمیز
نعمان:	گل شقایق - خون سرخ - از ملوک حیره در روزگار بهرام گور ساسانی

نعمت:	بخشش - عطا - احسان - هدیه - مال - خواسته
نعیم:	نعمت - مال - خوشگذرانی
نعمیه:	مؤنث نعیم - زن خوشگذران مالدار
نغمه:	آهنگ، آواز، یکی از گوشه‌های دستگاه ماهور، شور
نفیس:	قیمتی - گرانها - (نفیسه مؤنث آن)
نقی:	پاکیزه - نظیف - برگزیده - لقب امام دهم شیعیان
نقیب:	سرپرست، مهتر قوم، نایب کلانتر - معاون
نکوروی:	خوب صورت
نکیسا:	چنگ زن دربار خسرو پرویز
نکار:	نقاشی، نقش - بت - صنم - محبوب - تحریر
نگاره:	منقوش، شکل، صورت، نقش
نگارین:	منسوب به نگار - رنگ شده - نقاشی شده - آرایش شده
نگاه:	دید، نظر، دیدار - توجه، عنایت
نگهدار:	محافظ، نگهبان
نگین:	گوهر و سنگ بهادر که بر انگشتری گذارند
نمک:	درشیمی بلوری که از تأثیر اسیدها بر فلزات بوجود آید
نمکین:	بانمک، ملیح
نمونه:	مانند، اندکی از بسیار - نمودار - نموده
نمیرا:	پاینده - نمیر - کسیکه نمی‌میرد
نوآیین:	تازه آراسته، بدیع، رسم تازه، دین جدید
نوا:	آواز مرغ - صدا - خوراک - آذوقه یکی از هفت مقام موسیقی
نواب:	بسیار نیابت کننده

- نواز: نوازش، نوازش گر، لطف کننده
- نوازش: دلجویی، مهربانی، لطف، شفقت، مرحمت
- نوبخت: تازه بخت، جوانبخت
- نوبر: میوه نرسیده، گیاه پیش رس
- نوبهار: آغاز فصل بهار، گل و شکوفه تازه درخت - معبد بودائیان در بلخ بوده
- نوتاش: همیشه، دائم، سرمد
- نوح: یکی از پیامبران بزرگ که پیروان خود را در کشتی از توفان رهانید
- نوذر: پسرمنوچهر شاه از پادشاهان پیشدادی
- نورالدین: روشنی آئین
- نورالله: روشنی خدا
- نوربخش: بخشنده نور - پرتوافکن
- نورده: چین و تاب، اندوخته، ذخیره - چوبی که با آن خمیر را پهن می کنند
- نوروز: روزنو، روز جدید - بزرگترین جشن ملی ایرانیان در نخستین روز سال
- نوری: منسوب به نور، از نو
- نوزاد: کودک تازه بدنیا آمده، زاده جدید
- نوژن: نوژ، ناژ، ناژو - نوعی درخت کاج و سرو
- نوش آذر: آتش جاوید - نام برادر اسفندیار
- نوش آسا: همچون شهد، مانند عسل

- نوش آفرین: آنکه شیرینی تولید می کند، عسل ساز
- نوش آور: گلبرگی که دارای شهد و نوش است
- نوشا: آشامنده، نوشنده
- نوشابه: نوشیدنی، آب حیات - آب گوارا - مشروب
- نوشاد: بنایی بوده در شهر بلخ
- نوشخند: تبسم، خنده شیرین
- نوشدخت: دختر شیرین و شاد
- نوشروان: انوشیروان ساسانی
- نوشزاد: زائیده از عسل و شهد - آزاده جاوید - پسر انوشیروان ساسانی
- نوشفر: دارای فر جاوید
- نوش لب: دارای لب شیرین
- نوشناز: دارای ناز و ادای شیرین
- نوشه: جاوید، پایدار، نیکو، گوارا
- نوشین: شیرین، گوارا، آشامیدنی شیرین
- نوسل: گل تازه و لطیف
- نونا: مادر ابراهیم پیامبر
- نونهال: درخت جوان، کنایه از کودک
- نوید: مزده، بشارت، خبر خوش، وعده نیک
- نوین: تازه، جدید
- نهن: پنهان - ناپیدا
- نهیفت: پوشیده، پنهان - خلوتخانه شاهان
- نهیپ: آواز قرسناک، بیم، هیبت، - گوشه ای از دستگاه ماهور

- نیاز: خواهش، حاجت، تمنی - اظهار محبت، تحفه درویش
- نیازم: نام یازدهمین نیای زردشت
- نیایش: پرستش - دعا - عبادت
- نیر: نوردهنده، روشنایی بخش - روشن، منور
- نیرم: نریمان
- نیرو: توانایی - قدرت - زور
- نیرومند: قدرتمند، زورمند
- نیره: مؤنث نیر - روشنی بخش
- نیشاپور: نام یکی از مفسران اوستا در دوران ساسانیان
- نیفرات: از سرداران داریوش سوم
- نیک اختر: خوب ستاره، خوشبخت، خوش اقبال
- نیکبخت: سعادت‌مند، سعید، بختیار
- نیکبین: خوشبین، خوب بیننده
- نیک نام: خوش آوازه نامی - مشهور
- نیک: خوب که جلو بسیار از نامها قرار می گیرد مانند: نیک افروز
- نیک پی - نیک تن - نیکچهر - نیکخو - نیکداد - نیکدخت -
- نیکدل - نیکرای - نیکرو - نیکروز - نیکزاد - نیکسیه
- نیکفر - نیکفرور - نیکناز - نیک‌نهاد
- نیکو: نیک، خوب، زیبا
- نیلگون: بهرنگ نیل، آبی سیر، لاجوردی
- نیلوفر: پیچک، گلی است معروف
- نیما: کوچک، خرد - علی اسفندیاری نیما یوشیج پدر شعر نو

مرگ ۱۳۳۸

نیمتاج: تاج کوچك، تاج عروس

نیوزاد: گردزاده، پهلوانزاده

نیوش: گوش کننده، بشنو، گوش کن

نیوشا: شنونده، یادگیرنده، فهم کننده

نیوشاپور: مؤبدی در روزگار قبادساسانی

نیوهرمز: نام پسر مردانشاه در روزگار شیرویه پسر خسرو پرویز

و

- وئندی: یکی از نبیرگان منوچهر از خانواده کیانی به نوشته یوستی
- وئدیش: نام دهمین نیای زردشت
- وئودسوه: فراخ سواد - بسیار دانا - نام بهدینی در فروردین یشت
- وات فرزات: از شهریاران پارس در روزگار سلوکی ها
- وائق: معتمد، مطمئن، اطمینان کننده
- واحد: نخستین - یگانه - یکتا - جزوی از کل
- وارثان: یکی از ارامنه مشهور مشیرزوجه هلاکو خان مغول - پسر بلاش اول
- وارث: میراث خوار
- وارسته: رها شده، رسته - آزاده
- واسپور: پسر طایفه - لقب شاهزادگان اشکانی
- واصف: ستاینده - وصف کننده
- واصل: رسیده، رسنده، متصل شونده
- وافی: وفا کننده - کافی - کامل - بسنده
- والا: بلند، بزرگ قدر - سرور - شریف - با قدر و مرتبه

- واله: شیفته - سرگشته - بی‌خویشتن
- وامق: وامق عاشق عذرا که در متون ادبی ایران بسیار تکرار شده است
- واهب: جوانمرد - بخشنده - عطا کننده
- وايه: آبشار - (کردی)
- وثوق: اعتماد، اطمینان
- وجاهت: صاحب‌جاه و مقام شدن - مورد توجه قرار گرفتن - زیبایی - قشنگی
- وجیه: صاحب‌جاه و قدر، زیبا - خوشگل - مورد توجه
- وجیهه: مؤنث وجیه - زن زیبا - زن خوشگل
- وحدت: یگانگی، اتحاد، یکی و یگانه بودن
- وحدین: تنها، یگانه، منفرد، دانشمند بی‌نظیر
- وحدیه: مؤنث وحید - زن یگانه
- وخشور: پیامبر، رسول، فرستاده
- وداد: محبت - دوستی
- ودود: بسیار مهربان، بسیار دوست‌دارنده
- ودیه: امانت، سپرده
- ورجاوند: برازنده - دارای فره ایزدی - بلندپایه
- ورد: گل سرخ - نسترن - شیربیشه
- وردا: گل سرخ
- ورداگیس: گل گیسو
- وردنوش: گل جاوید
- ورزندد: کوشنده دلیر - حاصل کننده - مهارست کننده

ورزیده:	کشیده شخص - کارکننده - تمرین کرده - تجربه‌دار
ورقه:	گرامی، جوانمرد
ورقا:	محل تقسیم آب
وشتی:	زیبایی
وشکا:	پسر
وشمگیر:	صیدکننده، گیرنده بلدرچین
وصال:	پیوند دادن - دیدار - حاصل شدن چیزی
وفا:	به جای آوردن عهد و پیمان - دوستی، صمیمیت، عهد، پیمان
وقار:	بردباری، متانت، سنگین
وکیل:	کارگزار - نایب، جانشین - قائم مقام
ولگا:	بندی که از گل و چوب در برابر آب می‌بندد
ولوال:	بانگ و فریاد زدن، شدت اندوه
ولی:	دوست، صدیق، صاحب، یار، سرپرست - حافظ
ولی‌الله:	دوست خدا
ولید:	کودک، بنده، مولود، زاده
ولداد:	ونداد هرمز نوۀ قارن
وهاب:	نیک‌بخشنده، بسیار بخشنده
وهب:	بخشیدن، عطا، بخشش
وهرام:	بهرام
وهرز:	از سرداران انوشیروان
ویجن:	بیژن
ویدا:	کم، ناقص

ویرا:	آموزنده، یادگیرنده
ویره:	خیال، اندیشه، خاطره - (کردی)
ویژن:	بیژن - ویژن بن رستم کوهی از منجمان قرن چهارم هـ
ویس:	طایفه - ده
ویسهم:	گستهم، بسطام
ویسه:	پدرپیران سردار افراسیاب
ویشتاسب:	گشتاسب
ویشه:	بیشه، جنگل
ویغن:	ویژن = بیژن
ویوگ:	عروس
ویولت:	بنفشه (ایتالیائی)
ویهان:	ویهان بن سهل از سرداران مازندران در قرن سوم هـ

- هئوئیش: از جاویدانان، به نوشته دینکرد، نام پسر گورو
- هابیل: پسر حضرت آدم که بدست برادرش قابیل کشته شد
- هاتف: سروش-بانگ کننده- آواز دهنده- هاتف اصفهانی شاعر قرن دوازدهم ه
- هاجر: زن حضرت ابراهیم پیامبر و مادر اسماعیل (ع)
- هادی: راهبر، راهنما، از القاب حضرت محمد (ص)
- هاراسپ: از نبیرگان نوذر
- هاران: پدرسارا و عم ابراهیم (ع)
- هارپات: نام پسر تیری باز
- هارپاسگ: وزیر آستیاگ، آخرین پادشاه ماد
- هاروت: فرشته ای که به عذاب الهی گرفتار و در چاه بابل سرنگون آویخته شده
- هارون: پیک، قاصد - نگهبان - پاسبان - خلیفه مشهور عباسی
- هاشم: شکننده دوشنده شیر
- هاله: خرمن ماه
- هامان: وزیر خشایار شاه هخامنشی

- هامرز: از سرداران خسرو پرویز ساسانی
- هانی: از صحابه حضرت محمد (ص)
- هانibal: سردار مشهور کارتاژ ۲۴۷ پ.م
- هایده: مؤنث هاند: توبه کننده، پشیمان شونده - به حق بازگردنده
- هبة الله: هدیه و عطیه خدا
- هجیر: هژیر، خوبچهر، نیک نژاد، پسندیده
- هخامنش: درست منش، درست اندیش - سرسلسله شاهان هخامنشی
- هدایت: راهنمایی - ارشاد - راهنمایی کردن - راه درست رانمودن
- هدی: یافتن راه - راه راست نمودن - رهنمون
- هدیه: ارمان، ره آورد، تحفه پیشکش
- هرمز: سیاره مشتری - اورمزد، اهورامزدا، خدای بزرگ ایرانیان
- هرمزدار: خدایار، کسی که خدا یار اوست - هرمزدار
- هزارك: بلبل كوچك، از الحان موسیقی ایرانی
- هژبر: نیک نژاد - پسندیده چابك، خوب چهر - دلیر - جنگجو
- هشام: جوانمرد
- هشومنه: خداوند هوش
- هشیار: عاقل، هوشمند، زیرك - نام مؤبدی نویسنده کتاب سرودمستان
- هفتواد: دارنده هفت پسر که باید پسر هفتمی را هفتواد نام بگذارد در عهد باستان
- هلاکو: از نوه های چنگیز خان مغول
- هلال: ماه نو، ماه شبهای اول ماه
- هلن: در افسانه های یونانی دختر ژوپتر خدای خدایان المپ

- هما: دختر است در داستان ملك بهمن - فرخنده - خجسته (همای)
 همازاسب: از سرداران هخامنشی
 همافر: دارای فرمایی
 همام: بزرگ همت - مهتر دلیر و جوانمرد - سرور و بزرگوار
 همانا: سراب
 هماوند: شبیه هما، خجسته
 همایون: مبارك و فرخنده - همایون شاه پسر بابر شاه هندی
 همت: خواستن - اراده قوی - عزم جزم - قصد - کوشش، سعه صدر
 همتا: نظیر، معادل، برابر - همنشین - همسر - یار
 همدم: همنفس، هم سخن - هم پیاله - رفیق، دوست
 همراز: محرم راز - محرم اسرار
 همراه: هم آهنگ، درست راه - موافق
 همگام: دوست راه - رفیق همراه
 همکش: همدین، هم آئین، هم مرام، هم مسلك
 همگر: رفوگر، پیوند دهنده
 همیدون: پسر وزیر در کتاب طوطی نامه
 همیلا: یکی از ندیمه های شیرین در شعر نظامی داستان خسرو شیرین
 هند: بنت ابی امیه از زنان حضرت محمد (ص)
 هنر: صنعت - فن - مجموعه اطلاعات و تجارب
 هنگامه: داد، فریاد، غوغا - معرکه، جمعیت مردم - کلامه تحسین
 هوتن: دارای تن خوب

- هود: سورة يازدهم قرآن مجید - نام پیامبر قوم عاد
- هور: خورشید، آفتاب، خور
- هورتاش: خورشیدگر نه - خورشید سان
- هورچهر: خورشید روی، خورشید صورت
- هورخش: نیک روشن - خورشید نیک
- هورشید: خورشید - مهرتابان
- هوشدار: دارای هوش، عاقل، هوشیار - خبر ضروری دادن
- هوشمند: باهوش، خردمند، عاقل
- هوشنگ: پسر سیامک از شاهان پیشدادی
- هوم: فرشته‌ایست در آئین زردشتی
- هومان: نیک اندیش، از سرداران افراسیاب
- هومن: نیک اندیش، دارای اندیشه نیکو
- هویدا: آشکار، پیدا - روشن، برملا
- هیثم: جوجه عقاب یا کرکس
- هیربد: صاحب آموزش و تعلیم، آموزنده - پیشوای دینی در آئین زردشت
- هیرمند: دارای تعلیم و آموزش - شاگرد - استاد - رودی در خراسان
- هیرود: ارد
- هیروی: از سربازان دلیر کوروش بزرگ (پیرنیا)
- هیستان: نام پدر یکی از سرداران خشایار شاه
- هیمه: نام داماد داریوش
- هیوا: آرزو (کردی)
- هی‌یرامن: نام شوهر دختر خشایار شاه

ی

- یا بنده: پیدا کننده، دریا بنده، درك کننده
- یادگار: آنچه از کسی به جای ماند، اثر، نشان
- یارا: توانایی، نیرو، جرأت، دلیری، فرصت
- یار احمد: دوست احمد
- یار اسپند: اسفند یار
- یار محمد: دوست محمد – یار محمد خان کرمانشاهی یار و یاور سردار ملی ستارخان در انقلاب مشروطیت
- یاره‌ند: دارای یار – یار دوست
- یاری: دوستی، کمک، یآوری
- یازا: خواهنده، متمایل
- یازان: خواهنده، قصد کنان
- یاس: درختی رونده با گل‌های خوشبو
- یاسر: سهل – آسان – پدر عمار از نخستین کسانی که به اسلام گروید
- یاسمن: درختی با گل‌های خوشبو و معطر
- یاسمین: یاسمن

- یاشار: عمر کننده (ترکی)
 یاقوت: سنگی است قیمتی که رنگ آن سرخ آتشین است
 یاور: یاری دهنده، دوست، معین، مددکار
 پپرم: یفرم خان ارمنی از مجاهدان عصر مشروطیت
 یحیی: زندگی بخش - فرزند زکریای پیامبر
 بدالله: دست خدا، از القاب حضرت علی (ع)
 یزداد: خداداد - از پسران خسرو انوشیروان
 یزدان: آفریدگار، ایزد - خداوند، فرشته: ملك
 یزدانبخش: داده خدا، عطاالله
 یزدانفر: دارای فره ایزدی
 یزدانگرد: از نیاکان اسپهبد خورشید
 یزدبوزید: نام مؤبدی از دارابگرد
 یزدپت: نام مشاور عالی ملکه‌ها در روزگار شاپور یکم
 یزدگرد: یزدگرد، نام چهارمین پادشاه ساسانی
 یزدیار: نام پدر بیژن از مؤبدان کرمان - خدایار
 یزدین: سالار دوران خسرو پرویز
 یعقوب: کبک نر - یعقوب بن لیث صفار سرسلسله صفاریان
 یغما: غارت، تاراج - یغمای جندقی شاعر عصر قاجار
 یقین: بی شبهه، بی گمان، اطلاع، علم
 یکتا: یگانه - بی نظیر - فرید
 یگانه: واحد - فرد - بی مانند - یکتا
 یلان: منسوب به یل - پهلوانان

- یلدا: بلند، درازترین شب زمستان
- یمن: از نامهای زردشتیان ایران در عهد باستان
- یمین: جانب راست، طرف راست - سوگند
- یوانیم: جمشید جوان - یکی از دادوران روزگار ساسانیان
- یوختاسب: نام بهدینی در فروردین یشت
- یوحنا: پسرزکریا، یکی از حواریون عیسی بن مریم
- یوختوری: جوشن دربر کرده - نام بهدینی در بند ۱۰۱ فروردین یشت
- یوسف: پسریعقوب، از پیامبران بنی اسرائیل
- یوشت: نام پارسایی است تورانی
- یوشیج: وابسته به ده یوش، نام نیما شاعر معاصر
- یوشع: از پیامبران بنی اسرائیل
- یونان: نام وزیر انوشیروان ساسانی
- یونس: یونس بن متی از پیامبران بنی اسرائیل
- یهودا: یکی از پسران یعقوب، از حواریون عیسی بن مریم (ع)
- ییمخشئت: نام اوستایی جمشید شاه نامی ایران باستان

«تمام»

